فرهنگ ضرب المثل های

فارسی به چینی

و

اصطلاحات چینی به فارسی

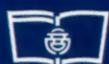


波斯语汉语谚语
汉语波斯语成语

词典

北京大学 曾延生 编





商務印書館

波斯语汉语谚语词典
汉语波斯语成语词典

فرهنگ ضرب المثل های

فارسی به چینی

و

اصطلاحات چینی به فارسی

曾延生 编

赛·贾·夏希迪博士（伊朗）审定
古·礼·苏托德博士（伊朗）审定

商 务 印 书 馆

2003 年·北京

目　录

فهرست مطالب

编 者 的 话

在参加编写《波斯语汉语词典》和《汉语波斯语词典》过程中，我注意到在波斯语中有大量的谚语和成语。它们是波斯语言宝库中的精品。可惜我未能有机会将它们系统地收入上述两部词典中去。因此，很有必要收集波斯谚语中的精华部分并为从事波斯语工作的中国读者编写一部实用的波斯语谚语词典。我们知道，大部分波斯谚语源于古今的波斯文学名篇和伊朗民间故事和传说。它们正确反映了不同历史时期流行于伊朗人民中特有的精神、思想、理念、信仰和风俗习惯，是生活在伊朗高原这片广大土地上人民的文化和文明的结晶。熟悉波斯谚语不仅有助于对伊朗文化的进一步了解，同时也能提高学习波斯语的水平和对波斯语的欣赏和表达能力，从而促进和加深中伊两国人民的相互了解和友好感情。

波斯语属世界上比较古老语言之一。虽近一千年来，经多次外族入侵，但这个语言基本上保持了其原有的形式，从词汇、语法和句型等方面来看，没有发生根本性的变化。因此，大部分波斯谚语，不管新旧，仍然有较强的生命力。文学家在写作中，老百姓在日常谈话中，仍然使用这些谚语，而且经常挂在嘴边，以求说话幽默生动。闻者不仅因此很快领悟说话人的意图，而且同时还能得到语言上的文学享受，从而使谈话的双方在思想感情上很快达到融洽一致。因此，编写这样一部词典对中国学习和使用波斯语言、了解波斯文学的读者来说是具有现实意义的。

在伊朗社会中有一些特殊的事物和现象对中国读者来说是陌生的，而相当一部分波斯谚语就是围绕着这些事物和现象产生的。例如：伊朗人认可的自然界中的四大元素（土、水、大气和火）。通过用这些特殊事物构成的谚语，人们可以了解到伊朗人的想事方式和思想方法，从而去学习和比较中伊两国人民思想方法的异同，达到加深存在于他们之间共同生活感受的目的。

众所周知,各国的许多谚语能在不同程度上表明一些哲理,都在宣扬和表达劝诫性的伦理道德。诚然,各国的伦理道德的标准并不完全相同,但基本上都是劝人为善,劝人积极向上。波斯谚语也是如此。它在近一千年中曾对伊朗人的思想、言论和行动产生过很大的正面教育影响。学习和了解波斯谚语对中国读者来说是有益的,尤其它们对净化人们的灵魂和选择正确的人生道路常起主导作用。

本词典收入常用波斯谚语四千多条。按内容可分为三大类。第一类是精选的波斯谚语,其特征是言简意赅,通过日常生活中的具体事例说明带有普遍意义的生活道理。这些语句大多脍炙人口,含意深刻,家喻户晓。例如:一只手拿不起两个西瓜(比喻做事不能贪多);麝香的香味是藏不住的(比喻美德最终会家喻户晓);对馈赠的马不嫌牙口老(比喻对赠品不应挑剔好坏)。第二类是谚语式的词语。上述的第一类谚语常以完整的句子形式出现,而第二类是小于句子形式的语言单位,却具有谚语所包含的各种劝诫性内容。在语法上常以不定式或短语形式出现,它的特点是往往超出字面的意思,而同样可以从中引申出深刻和普遍的含义。例如:从哈里发的口袋里掏钱(比喻慷他人之慨);倒贩茴香到基尔曼(比喻做徒劳无益的事)*注:基尔曼盛产茴香*;池中没有鱼,青蛙称大王(汉谚:山中无虎猴为王)。第三类是名人语录。众多波斯语言和文学大师在伊朗深受人们的爱戴。他们在自己优美的诗句中从各人不同角度和立场出发,表达了他们对世界、万物和人生道路的思索、理解与看法。相当多的波斯谚语源于这些大师的语录。例如:亚当子孙亲如手足,造物之初本无区分～*萨迪*;乘坐破船出航胜过干活鲁莽～*菲尔多西*;一块木头既可做绞架,也可做布道坛(比喻一树之果有酸有甜)～*玛努·契哈里*;过去他人种树,我们吃果,现在轮到我们种树,他人吃果了(汉谚:前人种树后人乘凉)～*萨迪*。

* * *

本词典第二部分收集了近 7000 条汉语成语,它们大多由四个汉字组成。翻译这些简洁精辟的定型词组对翻译工作者来说并不是一件容易的事情。编者在伊朗学者的密切配合下对原来收入在《汉语波斯语词典》中的 4000 多词条加以润色修改,另外又添加了 2000 多新的词条,其中包括了一些常用的俗语、谚语、歇后语和固定词语,想必基本上能满足一般翻译

工作者的要求。

值得提出的一点是编者在编写这部词典时得到了德黑兰大学校方领导和伊朗驻华大使馆文化处的大力支持，尤其是德黑兰大学两位教授，伊朗德胡达大词典编纂所所长（北大名誉博士）夏希迪博士和副所长苏托德博士精心指导编者，对词典的内容提出许多宝贵的改进意见，编者在这里对伊朗各方面给予的支持和鼓励表示由衷的感谢。

另外，中国电力设备总公司（**China National Electric Equipment Corp.**）为词典排印提供了宝贵的资助，为词典的出版发行提供了必要的条件。编者也在此谨表鸣谢。

曾 延 生

2001 年夏

سخنی از مؤلف

پس از مشارکت در تألیف "فرهنگ فارسی به چینی" و "فرهنگ چینی به فارسی" متوجه شدم که در زبان فارسی تعداد زیادی از ضرب‌المثل هائی وجود دارد که گنجینهٔ زبانی ایران زمین است و متأسفانه توفیقی دست نداده است که آنها را در این دو فرهنگ بگنجانیم. بنابرین جمع آوری ضرب‌المثل های منتخب فارسی و تدوین و تألیف یك فرهنگ ضرب‌المثل ها برای غیر فارسی‌زبانان لازم به نظر رسید. بر هیچ کس پوشیده نیست که ضرب‌المثل های فارسی از متون کهن و معاصر ادب فارسی و فولکلور های ایرانی سر چشمه گرفته و مظهر و نمایندهٔ روح ، افکار ، عقاید و رسوم و عادات ملّت ایران در دوره های مختلف تاریخی می باشد و عصاره و چکیده ء فرهنگ و تمدن مردم سرزمین پهناور ایران است. بررسی و مطالعهٔ امثال فارسی که به عقیدهٔ اینجانب متضمن ضرب‌المثل ها ، تعبیرات مثلی و گفته های معروف هستند ، نه تنها به آشنائی با فرهنگ و تمدن ایران بلکه به بالا بردن سطح آموزش زبان و ادبیات فارسی و ارتقاء قدرت بیانگری و برخورداری از لذّت ادبی آنها هم کمك می کند. از این رهگذر احساسات مشترك و تفاهم بین این دو ملّت بزرگ بیشتر ایجاد می‌گردد و روابط دوستانهٔ آنها بیش از پیش توسعه و گسترش می‌یابد.

انگیزهٔ دیگر مؤلف اینست که زبان فارسی اگر چه یکی از زبان های باستانی شرقی به شمار می رود ولی از هزار سال تا امروز تقریباً به یك حالت باقی مانده است در حالیکه زبان چینی یا زبان های دیگر جهان دستخوش تغییرات فاحشی شده است. مثلاً زبان فردوسی یا زبان سعدی و حافظ با زبان امروز زیاد تفاوت نمی‌کند. از این جهت در فارسی امروز بیشتر ضرب‌المثل ها چه قدیم و چه جدید همه بمصرف روز می رسد. ادیبان هنگام نگارش یا عامهٔ مردم ایران در گفتگوی روزمرهٔ شان به آنها استناد کرده و آنها را زنده بکار می برند و اغلب در لابلای صحبت‌هایشان مثل های فارسی را برزبان می‌رانند و شنونده به سهولت به مقصود گوینده پی می‌برد و ضمناً از آنها لذّت ادبی هم می‌برد و در نتیجه هم فکری و هم نظری ایجاد می‌گردد . در اینجا می‌توان مشاهده کرد که ضرب‌المثل ها در ایجاد تفاهم و شناخت همدیگر چه نقش معجزه آمیزی ایفاء می کنند. پس ، تألیف چنین فرهنگی برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی یا چینی‌های فارسی‌دان دارای اهمیت عملی می‌باشد .

دلیل دیگری که اینجانب را به تألیف این فرهنگ برانگیخته اینست که دانشجویان و مترجمین چینی فارسی‌دان شاید با برخی از کیفیت های قدیم ایران که بسیاری از ضرب المثل های فارسی بر محور آنها می‌گردند چندان آشنائی نداشته باشند ، مثلاً عناصر چهارگانهٔ طبیعی (خاك ، آب ، هوا و آتش) و موضوعات دیگر که هر کدام از آنها در مقام خود ارزش و جلوهٔ خاصی پیدا می کند . یکی از منظورهای اصلی اینجانب از این فرهنگ شناساندن این موضوعات به افراد چینی است تا آنها قادر باشند از طرز فکر ایرانی در لباس ضرب‌المثل ها آگاهی یابند و سپس اقدام به مطالعه و مقایسهٔ طرز

فکر ایرانی با طرز فکر چینی بنمایند و بدین وسیله احساسات مشترك و همدلی موجود در میان این دو ملّت را بیشتر بدست بیاورند . چه کسی هست که از مقایسه ضرب‌المثل های این دو زبان و کشف معانی و زیبائی‌آن و تشابه لفظی آنها لذت ادبی نبرد؟

در اینجا نکته‌ای را باید ذکر کرد و آن اینست که در هر مثل چه فارسی و چه چینی و یا داستانی که موجب پیدایش آن می‌گردد فلسفه و حکمتی نهفته است. هر حکمتی اصولاً جنبهء اخلاقی دارد . گرچه معیار ها و موازین اخلاقی هر کشور با کشورهای دیگر متفاوت است ، معذالك اکثر حکمت ها جنبهء اخلاقی مثبت دارد و انسان را به احسان و نیکوکاری تشویق و ترغیب می‌نماید و در پندار و گفتار او تأثیراتی باقی می‌گذارد. بدین سبب دانستن ضرب‌المثل های آموزنده ء فارسی برای خوانندگان عزیز این فرهنگ مفید و سودمند است و در تصفیهء روحیهء آنها و انتخاب راه صحیح و ثواب زندگی شان یاری می کند.

این بود انگیزه های اینجانب برای تألیف فرهنگ ضرب‌المثل های فارسی به چینی. جهت رسیدن به آرمان فوق بهترین راه این بود که کلیهء متون و فرهنگ های ضرب‌المثل های موجود مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد و همهء امثالِ به کار رفته استخراج گردد و از جهت رعایت تقدم و تأخر تألیف مراجع و طبق کثرت کار برد آنها و برحسب ذوق و سلیقهء خود و در نهایت با شواهد لازم به صورت یك فرهنگ موضوعی تدوین شود. طبیعی است چنین کاری از عهدهء یك فرد خارج بود . بنابرین برای اینجانب با نیروی جسمی اندك و انرژی روحی محدودکه خاصیّت‌حیات آدمی‌است ، بهترین و عملی ترین راه همین بود که "امثال و حکم" تألیف دهخدا را منبع عمدهء استناد قرار دادم ، سپس به "فرهنگ معین" و "فرهنگ ضرب المثل های فارسی و انگلیسی" تألیف حییم مراجعه کردم ، ضرب‌المثل های رایج یا نسبتاً رایج را برگزیدم و در این فرهنگ درج کردم. یقین دارم خوانندگان موشکاف بتوانند دریابند فلان ضرب‌المثل از کدام منبع برگرفته شده است .

معرفی مختصر مطالب فرهنگ ضرب‌المثل ها:

الف — بخش اوّل ، منتخب ضرب‌المثل ها است.مقصود از "ضرب‌المثل"(Proverb)از لحاظ این فرهنگ عباراتی است که اصولاً به صورت "جملهء کامل" ادا می شود و از لحاظ معنی مفید و مختصر است و ویژگی آن اینست که گوینده با ذکر اشیاء و پدیده های زندگی روزمره حکمتی بیان می‌نمایدکه معنی اخلاقی آن عمومیت پیدا می‌کند. اکثر ضرب‌المثل ها جنبهء آموزنده دارد و تا حدّی فکر انسان را راهنمائی می‌کند. چند مثل را در زیر می آورم:

اسب و خر را یکجا بندند اگر همبو نشوند همخو می شوند/مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد/با یك دست دو هندوانه نمی‌توان برداشت/بوی مشك پنهان نمی‌ماند/ آنچه بخود نپسندی به دیگران مپسند/اسب پیشکشی را به دندانش نگاه نمی‌کنند/از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود/جوانمرد کسی است که نمی‌گوید و می‌کند/ کسی که گل می‌خواهد باید منت خار را بکشد.

ب — بخش دوم ، تعبیرات مثلی است . مقصود از "تعبیرات مثلی" (Proverbial Expressions)از لحاظ این کتاب عباراتی است که واحد لفظی آن کوچکتر از ضرب‌المثل فوق‌الذکر است و معمولاً به صورت مصدر(Infinitive) یا ترکیب (Phrase) بیان می شود و مانند ضرب‌المثل ، معنی اخلاقی و آموزنده در آن نهفته است ولی با اصطلاحات

(Idioms) مانند "به یاری کسی شتافتن" یا "سبیل کسی را چرب کردن" و یا "عرق کسی را درآوردن" فرق اساسی دارد و در این فرهنگ ضرب‌المثل ها شامل نخواهد بود. حالا چند نمونه را در زیر می‌آورم :

آهوی ناگرفته بخشیدن / زیره به کرمان بردن / از کیسهء خلیفه بخشیدن / آهن سرد کوبیدن / استخوان لای زخم گذاشتن / از ران خود کباب خوردن / به یك کرشمه دو کار کردن / در کشتی نشستن و با ناخدا جنگیدن / یك کلاغ را چهل کلاغ کردن — نمونه های بالا به صورت مصدر بیان می گردد. آسمان و ریسمان / بی زر بی پر / اوزوم و انگور / این گوی و این میدان / هم خرما و هم خدا — نمونه های بالا بصورت عبارت و ترکیب ادا می شود.

پ — بخش سوم ، گفته های معروف (Quotations) است . پوشیده نیست که در زبان فارسی گفته های معروف شخصیت های بزرگ ادبی بخش مهمی از ضرب‌المثل های فارسی را تشکیل می دهد. این ویژگی در زبان های دیگر هم پیدا می شود . در این فرهنگ ، عبارات شاعران و ادیبان فارسی درجه یك مانند فردوسی ، سعدی ، حافظ ، نظامی ، مولوی وغیره به عنوان ضرب‌المثل نقل شده است . هر کدام از این شاعران و ادیبان در عبارات خود نسبت به این گیتی ، رویدادهای این جهان یا برخوردشان به زندگی بشر ، تأمل ها ، درك‌ها و نظریه های خود را بیان کرده‌است. چون مردم ایران اظهارات آنها را پذیرفته‌اند ، بامرور زمان زبانزد عامهء مردم شده و جزو ضرب‌المثل های فارسی گردیده و به حصه‌ای از گنجینهء ادبی ملّت ایران تبدیل شده است. چند نمونهء آن در زیر ذکر می‌شو د:

جز از بد نباشد مکافات بد[فردوسی]/چنین است رسم سرای درشت گهی پشت بر زین گهی زین به پشت [فردوسی]/ بکشتی ویران گذشتن برآب به آید که در کار کردن شتاب [فردوسی]/ جور استاد به ز مهر پدر[سعدی]/دیگران کاشتند ما خوردیم ما می کارم دیگران بخورند[سعدی]/از پی هر گریه آخر خنده ایست[مولوی]/چون قضا آید طبیب ابله شود[مولوی]/بُعد منزل نبوَد در سفر روحانی[حافظ]/دارو پس ِ مرگ کی کند سود[نظامی]/فراوان خزینه فراوان غم است[نظامی]

* * *

یکی از مشکلات در ترجمهء متون کهن و معاصر ادب چینی اصطلاحات(Idioms)است .اصطلاحات چینی بخش مهمی از ساختمان زبان چینی است و گنجینهء ذیقیمت آن می باشد . کثرت کاربردش برای مترجمی خام دست دردسر بزرگی ایجاد می‌کند. چنانچه او بر معانی بعضی از اصطلاحات مشکل و غامض مسلط نباشد، بلافاصله دچار سر درگمی میشود یا با تعبیر نادرست ، غلط ترجمه می‌کند . بطور خلاصه اصطلاحات چینی دارای سه ویژگی زیر است:

۱ - هر اصطلاح چینی مأخذ یا اشارهء تاریخی یا داستانی دارد که موجب پیدایش آن گردیده . حتی اهل قلم در بکار بردن آن هم باید بسیار دقت کند و هنگام برخورد با اصطلاحات ناشناخته یا غیر متداول باید به فرهنگ مخصوص اصطلاحات مراجعه کند و به معانی دقیق قدیمی یا معاصر آن پی ببرد و فقط از این طریق است که می توان از لغزش احتمالی اجتناب کرد.

۲ - اکثر اصطلاحات چینی از چهار هیروگلیف (یا کلمه) چینی تشکیل می شود . می توان تصور کرد که وقتی یك مفهوم کامل در چهار چوب چهار کلمه بیان می گردد ، واژه پردازی آن باید تا چه حدّ فشرده و مفید و مختصر باشد. این نشان دهندهء

کیفیت های شاخص اصطلاحات چینی است.

۳ - فراوانی و کثرت کار برد اصطلاحات چینی هم تعجب آور است. می‌گویند که تعداد اصطلاحات چینی از هفده هزار تا دویست هزار می باشد اما متداول آن به هفت هزار می رسد. از طرف دیگر در هر مقالهٔ چینی اصطلاحات کماییش بکار می رود و آسان یا مشکل مورد استعمال قرار می‌گیرد. بنابرین می‌توانیم به این نتیجه برسیم که تسلط بر اصطلاحات چینی از شرط های لازم جهت فراگیری زبان چینی است.

در "فرهنگ چینی به فارسی" چاپ اوّل تقریباً پنج هزار مدخل مربوط به اصطلاحات چینی ثبت گردیده است. دراین فرهنگ دو هزار مدخل دیگر برآن افزوده شده و این افزایش بطور کلّی می‌تواند نیازمندی خوانندگان فرهنگ را برآورده بسازد و در ضمن هم سعی شده است که در ترجمهٔ همهٔ اصطلاحاتِ درج شده درآن فرهنگ تجدید نظر شود و یفین است کیفیّت زبانی آن بهتر می‌شود.

در پایان ، از مقامات دانشگاه تهران و رایزنی سفارت جمهوری اسلامی ایران در پکن سپاس می گزارم که به اینجانب یاری معنوی و مادی کرده و وسایل چاپ این فرهنگ را فراهم کرده‌اند و مخصوصاً از جناب آقای دکتر سیّد جعفر شهیدی ریاست مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا و جناب آقای دکتر غلام رضا ستوده معاونت مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا تشکر می‌کنم که کار ویراستاری فرهنگ را با حوصله و خوشروئی بسیار به پایان برده و از راهنمائی و اظهار نظر علمی دریغ نورزیده‌اند.

از طرف چین ، نگارنده از شرکت تجهیزات برقی ملی چین (China National Electric Equipment Corp.) ممنون می باشد که بموقع سخاوتمندانه در تأمین هزینهٔ حروفچینی فرهنگ کمك کرده‌است.

پروفسور زین یان شن
پکن تابستان سال ۲۰۰۱

آ

آب آبادانی است.
有水就有人烟。(或:水带来繁荣)
آب از آب تکان نمی خورد.
水面儿纹丝不动。(比喻万籁俱寂)
آب از بنه تیره است.
见 آب از سر چشمه گل‌آلود است.
آب از دریا بخشیدن
馈赠海水(比喻慷他人之慨)
آب از دستش نمی چکد.
水不会从他手上漏掉。(比喻某人十分吝啬)
آب از دهانش سرازیر شد.
他馋涎欲滴。
آب از سرچشمه گل‌آلود است.
水从源头就混浊。(比喻某事压根儿就是坏的)
آب از سرش گذشته است.
大水没过了他的头顶。(比喻某人的事业彻底完蛋)
آب انبار شلوغ کوزه بسیار می شکند.
水房乱哄哄,瓦罐易磕碰。(比喻人多手杂反而乱)
آب با/(به) غربال پیمودن
用筛量水。(比喻竹篮子打水一场空)
آب برای من ندارد نان برای تو که دارد.
水对我不算什么,可是它会给你带来面包。(比喻某件事对甲有利而对乙无利,见注)
注:伊朗凯伽王朝首相穆罕默德·沙阿曾下令在某地挖渠。一天他去视察工程时,工头对他说:"在这里挖渠是白白浪费功夫,因为这里地下没有水。"首相听后说了上述的一句话。
آب به آب می‌خورد و زور برمی دارد.
水汇合力量大。(比喻团结就是力量)

آب بریسمان بستن
用绳子堵水一场空。
آب به سوراخ مورچه ریختن
往蚁穴里浇水(比喻人们从某处蜂涌而出)
آب پارسال نان پیرار سال
喝去年的水,吃前年的面包。(比喻食不果腹)
آب پاکی بدست کسی ریختن
向某人泼冷水(比喻断然拒绝某人的要求或给某人令人失望的回答)
آب توبه روی سرکسی ریختن
向某人头上浇悔恨之水(比喻使某人对某事或某行为感到后悔)
آب حیات است داروی تلخ.
良药苦口利于病。
آب حیوان بکشد نیز چو از سرگذرد.
[ایرج]
生命之水要是没过顶,也会使人丧失生命。
~伊拉奇
آب حیوان درون تاریکی است. [سنائی]
生命之水只有在黑暗深处才能找到。(比喻成功要经过千辛万苦后才能得到)
~萨纳依
آب خواه و دست بشوی.
浅尝辄止。
آب خوش ازگلویش پائین نرفت.
他从未喝到过甜水。(比喻某人从未过个好日子)
آب درجگر نداشتن
同 آه در بساط نداشتن
آب درکوزه و ما تشنه‌لبان می گردیم.
水罐里有水,而我们仍口干唇裂地在寻找清水。(比喻幸福就在身边,我们却一无所知;舍近求远)
← یار درخانه و ما گرد جهان می‌گردیم.

آب در گوش کسی کردن
在某人耳朵里灌水(比喻在交易中蒙蔽某人)
آب در هاون سائیدن
臼里捣水,白费功夫。
← آب به غربال پیمودن
آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید ؟
海水岂能被狗嘴玷污?(比喻某人对神圣之物出言不逊)
آب دریارا به مشت / (کیل) پیمودن
用斗量海水,劳而无功。
← آب به غربال پیمودن
آب را آب کشیدن
用清水漂洗清水(比喻过分讲究卫生;有洁癖)
آب را از سر بند باید بست. / (آب را ازسرچشمه باید گرفت)
堵水先要堵源头。(比喻要防患于未然)
آب را زیر هفت طبقهء زمین می بیند.
他连七层地下的水都看得一清二楚。(比喻某人眼光异常锐利)
آب را گل آلود می کند ماهی بگیرد.
他混水摸鱼。
آب را میل جانب پستی است.
水往低处流。(汉谚:人往高处走,水往低处流)
آب راه خودش را باز می کند.
水顺流而下。(比喻温顺者常活在人们心中)
آب رفته بجوی بر نمی گردد. / (نیاید)
覆水难收。(比喻事已成事,无可挽回)
آبرو آبِ جو نباید کرد.
切莫让自己的名誉扫地。
آب روشنائی است.
水代表光明。(此谚语的意思是:当水罐落地,水溅满一地时,人们常把它看成是吉祥的象征)
آب زیر پوست کسی رفتن/(افتادن)
水存在某人皮肤下。(比喻某人病后发福或发财)
آبِ زیر کاه
稻草下的水(喻指阴险狡猾的人)
آبستن نهان بوَد و زادن آشکار
怀胎可以保密,但分娩就尽人皆知了。(比喻坏事可暂时保密,但最终要暴露)
آب که سربالا می رود قورباغه شعر / (ابو عطا) می خواند.
溪水倒流,蛤蟆吟诗。(比喻不学无术者侈谈高深的学问)
آبشان در یك جو نمی رود.
他们的水不在同一条河道里淌流。(比喻他们彼此合不来)
آب که از سر گذشت چه یك کله /(وجب) (گز) (نی) چه صدکله /(وجب) (گز) (نی)
大水没过顶,还管得着水深水浅。
آب که یك جا مانده می گندد.
死水易腐。(比喻人在某处呆得太久会失去他人的尊敬)
آبگینه به حلب بردن
倒贩玻璃到哈拉颇城。(比喻做徒劳无利的事,见注)
注:叙利亚哈拉颇城盛产玻璃。
← زیره بکرمان بردن
آب نطلبیده مراد است.
有人主动为你供水是个吉兆。
آب نمی بیند والا شناگر قابلی است.
若有河水在,游泳准成家。(有时比喻某人因条件限制无法施展自己的才能或暴露自己险恶的用心)
← از غم بی آلتی افسرده است.
آب وآتش جمع نمی شود.
水火不相容。
آب و روغن بهم نیامیزد.
油水不相混。
← آب و آتش جمع نمی شود.
آب و گاوشان یکی است.
他们喝水和使用牲口不分家。(比喻他们分享生活中的一切)
آب ها از آسیاب افتاد.
水流过了磨房。(比喻喧闹声过后一切恢复平静)
آبی از فلان گرم نمی شود.
水靠他是热不起来的。(比喻别指望某人做任何事情)
آتش از آتش گل می کند.
大火助大火,火势更凶猛。(比喻某人经他

人会互助。

آدم بدحساب / (بد بده) دو دفعه می دهد.
不按期付款的人付双份钱。(本谚语的意思是:欠债不还者最后除了付清欠款外还得支付他人的诉讼费等)

آدم به کیسه‌اش نگاه می کند.
花钱时要看自己的钱包。(比喻要量入为出)

آدم بی اولاد پادشاه بی غم است.
没有子女的人犹如无忧无虑的国王。

آدم بی سواد کور است.
没有文化就是睁眼瞎。

آدم پول را پیدا می کند پول آدم را پیدا نمی کند.
人为生计去挣钱,钱不登门来找人。

آدم تا کوچکی نکند به بزرگی نمی رسد.
人不谦恭难以成伟人。

آدم تنبل عقل چهل وزیر را دارد.
懒人(有时)聪明过人,一人能顶四十个大臣。(比喻懒人往往智力超群,能给他人以忠告)

آدم تنبل منتظر بهانه است.
懒人总在找借口。

آدم خوش‌زبان مار را از سوراخ بیرون می آورد.
巧嘴能引蛇出洞。(比喻某人口才好)

آدم خوش معامله / (خوش حساب) شریك مال مردم است.
按时付款的人能分享他人的财富。(意为他可以不断地向他人借到钱)

آدم دانا به نیشتر نزند مشت.
聪明人不会用拳头戳放血针。(比喻好汉不吃眼前亏)

← غایت جهل بوَد مشت زدن سندان را.

← پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار خرمندان نیست.

آدم دست پاچه کار را دوبار می‌کند.
急性子的人干活要返工。(比喻欲速则不达)

← عجله کار شیطان است.

آدم دروغگو کم حافظه است.
说谎的人记性坏。

آدم دوبار باین دنیا نمی‌آید.
人生在世,只有一回。(比喻要及时行乐)

人帮助后如虎添翼)

آتش اگر اندك است حقیر نباید داشت.
火势虽小,却不可等闲视之。

آتش بدست خویش بر ریش خویش زد.
他自己点燃了自己的胡子。(比喻笨人干蠢事)

آتش به زمستان ز گل سوری به.
冬天的炉火胜过一朵红玫瑰。

آتش جای خودرا باز می‌کند.
烈火能为自己开路。(比喻聪明的人能靠自己出色的工作赢得威信)

آتش چو بر افروخت / (که گرفت) بسوزد تر و خشك.
大火燃烧,干湿不分。(比喻大火无情)

آتش دوست و دشمن نداند.
见 آتش که به بیشه افتاد، تر و خشك نپرسد.

آتش را به آتش نتوان کشت./ (خاموش نتوان کرد)
火不能用火去扑灭。

آتش که به بیشه افتاد ، تر و خشك نپرسد. / (نه خشك گذارد نه تر)
大火入丛林,干湿均不分。(比喻大难来临,玉石俱焚)

آتش نشاندن و اخگر گذاشتن کار خردمندان نیست.
[سعدی]
扑灭大火而留下火星非智者所为。~萨迪

← افعی کشتن و بچه نگاهداشتن کار خردمندان نیست.

آخر شاه مَنِشی کاه/ (کوت) کشی است.
今日穷奢极欲像国王,到头一贫如洗运稻杆。

آخر گذر پوست به دباغ خانه می‌افتد.
皮子跳不出鞣皮匠的手心。(比喻孙悟空跳不出如来佛的掌心)

← رسن را گذر بر چنبر است.

آدم از کوچك نمایاندن خود بزرگ می شود.
谦恭才能伟大。

آدم به آدم بسیار ماند.
人可以极相似,但不可能相同。

آدم به آدم می‌رسد.

行行皆通，样样稀松；杂家知识浅。

← همه کاره و هیچ کاره

آدمی از زبان خود به بلا است.

祸从口出。

← زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد.

آدمی جایزالخطا است.

人孰无过。

آدمی را آدمیت لازم است.

人应具备人性。

آدمی را مرگ چاره نیست.

[ابوالفضل بیهقی]

人固有一死。～阿布尔法兹尔・贝哈基

آدمی را بتر از علت نادانی نیست.

[سعدی]

人最大的缺陷是无知。～萨迪

آدمی را زبان فضیحه کند

جوز بی‌مغز را سبکباری

[سعدی]

坚果轻则必中空，口不慎则必出丑。～萨迪

آدمی را عقل می‌باید نه زر.

人需要的是智慧，而不是金钱。

آدمی را عقل می‌باید نه زور

智力胜过气力。

آدمیزاد شیرخام خورده است.

人都是吃生奶长大的。（本谚语用来为犯错误的人辩解；汉谚：人孰无过）

← آدم جایزالخطاست.

آدمی فربه شود از راه گوش. [مولوی]

耳闻使人增添智慧。～莫拉维

← فکر شیرین مردرا فربه کند.

آدمی معصوم نتواند بود.

人非圣贤，孰能无过。

← انسان جایزالخطاست.

آدم یك بار پایش به چاله می‌رود.

人总有失足落水之时。（劝诫人要从错误中汲取教训）

آرد خودرا بیخته و الك را آویخته است.

他已筛完面粉挂起箩。（比喻某人已做完某事）

آرزو به جوانان عیب نیست.

年轻人有各种欲望并非缺点。（有时同老年人开玩笑时也用此谚语）

← خدا کی می دهد عمر دوباره.

آدم دو دفعه نمی میرد.

人死只有一回。（给维护真理的人壮胆的话）

آدم زرنگ پایش روی خربزه بند است.

精明的人脚踩西瓜皮时也无计可施。

آدم زنده زندگی می خواهد.

人活着就要谋生计。

آدم فقیر را از شهر بیرون نمی کنند.

穷人不会被逐出城外。（比喻贫穷并非罪过）

آدم که از زیر بته بیرون نیامده است.

人不是从石头缝里崩出来的。（比喻人总会有亲朋好友）

آدم گدا و اینهمه ادا

人穷还摆臭架子！

آدم گرسنه ایمان ندارد.

饿汉不信神。（比喻饥饿不饶人）

آدم گرسنه خواب نان سنگك می‌بیند.

饿汉连睡觉也梦见大饼。（比喻某人对某物梦寐以求）

← گربهٔ گرسنه پیه در خواب می‌بیند.

آدم گرسنه سنگ را هم می خورد.

人饿时连石头也当饭吃。（汉谚：饿汉不择食）

آدم لخت کرباس دولا پهنا خواب می‌بیند.

裸体人连睡觉也梦见双幅门面的粗帆布。（比喻某人缺什么，就梦想什么）

← گربهٔ گرسنه پیه در خواب می‌بیند.

← شتر در خواب بیند پنبه دانه.

آدم ناشی سرنا را از سرگشادش می‌زند.

外行吹唢呐，专找那头大。（比喻没有经验的人做不成事）

آدم ندار را سر نمی برند.

没有人去砍穷人的脑袋。（比喻贫穷不是罪）

آدم نفهم هزار من زور دارد.

笨人力气大。

← خر هم خیلی زور دارد.

آدم نمی داند بکدام ساز‌ش برقصد.

谁都不知道该随什么音乐跳舞。（比喻某人无所适从）

آدم هزار پیشه کم‌مایه است.

没有驴子也就不用操心饲料了。(比喻某人无忧无虑)

← هرکه بامش بیش برفش بیشتر.

آسیا باش ،درشت بستان نرم بده./ (بازده)

学做个磨面机,吃进去的是粗糙的麦粒,吐出来的是柔软的面粉。

آسیا (ب) بنوبت (است).

磨房里,磨面要排队。(比喻先来后到)

آسیابش تند کار می‌کند.

他的磨房磨粉快。(比喻某人胃口好,食量大)

آشپزکه دو تا شد آش یا شور است یا بی‌نمك.

两个厨师做的汤非咸则淡。(汉谚:厨子多了煮不出好菜;木匠多了盖不出好房)

← ماماچه که دوتاشد سر بچه کج درمیآید.

آش دهن سوزی نیست.

这汤并没有热得那么烫嘴。(比喻某事并不理想)

آشنا داند زبان آشنا.

同熟人谈话很投机。

آشنائی روشنائی است.

知识带来光明。

آش نخورده دهان سوخته.

汤未喝成反把嘴来烫。(比喻偷鸡不着蚀把米)

آشی برایت / (برایش) بپزم که یك وجب روغن داشته باشد.

看我给你(他)熬一锅漂着一拃油的汤吧!(威胁对方用语)

آفتاب آمد دلیل آفتاب. [مولوی]

太阳的存在以日出为证。(比喻某事不言而喻)~莫拉维

آفتاب ازکدام سمت دمید
که تو امروز یاد ما کردی!

今天太阳从哪边出来才想起我们了呀?(欢迎久不见面的朋友用语)

آفتاب به زردی افتاد تنبل بجلدی افتاد.

太阳快下山,懒人才出工。(讽刺懒人用语)

آفتاب به گل نتوان اندود.

污泥糊不住太阳。(或:乌云遮不住太阳)

← مهتاب‌را به گِل اندودن

آرزو به گور بردن

把希望带进坟墓。(比喻壮志未酬)

آری باتفاق جهان می‌توان گرفت.

团结一致就能征服世界。

آزادگی و طمع بهم ناید. [ناصر خسرو]

慷慨和贪婪是格格不入的。~纳赛尔·霍斯鲁

آزادی آبادی است.

自由带来繁荣。

آزردن دوستان جهل است.

伤害朋友乃无知者所为。

آزمند پیوسته / (همیشه) نیازمند است.

贪婪者永远不知足。

آزموده را آزمودن خطا /(جهل) است.

考验一个久经考验过的人是错误的。(比喻切莫班门弄斧)

آسان گردد برآنچه همت بستی.

世上无难事,只怕有心人。

آسایش بوَد بنیاد خواری.

贪图享受乃是贫穷的开始。

آسترش از رویه گرانتر است.

衣服里子比面子还贵。(比喻喧宾夺主)

آستین کوتاه و دست دراز

臂长而袖短。(比喻力不从心)

آستین نو پلو بخور.

新衣神通广大达四方。(比喻钱能通神,见注)

注:一日,阿凡提穿身旧服赴宴,被人逐出宴席,回家后借了一身新衣再次赴宴,这次被人当作上宾款待。于是阿凡提感慨地对衣服说,“新袖子呀,快吃抓饭吧!”

آسمان بزمین نمی آید.

天塌不下来。(比喻事情无关紧要;汉谚:杞人忧天)

آسمان سوراخ نخواهد شد.

天是不会开洞的。(比喻事情无妨大局)

آسمان و ریسمان

风马牛不相及。

آسودن امروزین رنج فردائین است.

今日图安逸,明朝徒伤悲。

آسوده کسی که خر ندارد از کاه و جوش خبر ندارد

آفتاب زیر ابر / (حصیر) نمی‌ماند.
乌云遮不住太阳。(比喻真理终必抬头)
آفتابِ لبِ بام است.
夕阳西下。(比喻某人风烛残年)
آفتابه خرج لحیم است.
水罐卖掉还不值焊料钱。(比喻此举得不偿失)
آفتابه لگن شش دست شام و ناهار هیچ.
六次洗手,不见饭菜。(比喻主人吝啬)
آفتابه و لولئین یك كار می كنند اما قدر هر یك در گرو گذاشتن معلوم می‌شود.
铜壶和瓦罐用处相同,但抵押在当铺里,价钱却不一样了。(比喻两者表面相同,但实质上有差别)
آفت رسیده / (زده) را غم باج وخراج نیست.
灾民不为赋税担心。(比喻一无所有者无所牵挂)
آقا دیگر تو بره را گم نمی كند.
此兄不再丢失饲料袋了。(诙谐地喻指某人现在已经验丰富)
آلو چو به آلو نگرد رنگ برآرد.
梅子的颜色是通过看它身旁的梅子才得到的。(比喻从其交友知其为人)
آمد ثواب كند كباب شد.
他本意是行善,但却遭到磨难。(比喻善举有时会得恶报)
آمد زیر ابرویش را بر دارد چشمش را كوركرد.
他本想为她拔眉毛,谁知却使她双目失明。(比喻某人本意是办好事但弄巧成拙)
آمدن به ارادت رفتن به اجازت.
您来由您自己决定,您走可要听我命令。(主人挽留客人的用语)
آن آتش فرو نشست.
大火已被扑灭。(比喻一切均已化为泡影)
← آن دفترهارا گاو خورد.
آنانكه غنی‌ترند محتاج ترند. [سعدی]
人越富越感到钱不够用。~萨迪
آنانكه منكرند بگو روبرو كنند.
让那些不信的人来吧,这样你可以当他们的面予以证明。(对有托词的人进行讽刺的一种说法)

آنجا رفت كه عرب نی انداخت.
他到阿拉伯人扔笛子的地方去了。(比喻某人早已无影无踪,见注)
注:阿拉伯人在沙漠行走时为了防止迷路常以扔笛子为标记。
آنجا روكه بخوانندت نه آنجاكه برانندت.
哪儿请你,你就去;哪儿赶你,你就躲。(比喻相处时不要讨人嫌)
آنجاكه بصر نیست چه خوبی و چه زشتی.
[حافظ]
没有眼力的地方,哪有好歹之分?~哈菲兹
آنجا كه عقاب پر بریزد
از پشه‌ءلاغری چه خیزد ؟
老鹰的翅膀已变得软弱无力时,你从瘦小蚊子的身上又能期待到什么呢!(比喻环境险恶时人们无所作为)
آنجا كه عیان است چه حاجت به بیان است.
一清二楚的事无需多说。(比喻某事不言而喻)
آنچنان را آنچنان تر می كند. [مولوی]
(酒)让人更显原形。~莫拉维
آنچه اندر / (در)آیینه بیند جوان
پیر اندر خشت بیند بیش ازآن
[مولوی]
年长者通过砖坯看到的比年轻者通过镜子看到的还多。(这是对经验丰富年长者的赞誉)~莫拉维
آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند./ (آنچه به خود ناپسند آیدت مكن)
己所不欲,勿施于人。
آنچه جاوید بماند نام است. [جامی]
人的名声是永存的。~贾米
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.
一切好人所拥有的品质都可在你身上找到。(赞扬他人时用)
آنچه در دل است بزبان می آید.
心里怎样想,口上就会怎样说。(比喻心口如一)
آنچه در دیگ است به چمچه در می آید.
[مولوی]
凡锅里有的就会跑到勺里。(比喻秘密迟早会暴露)~莫拉维

آنچه دلم خواست نه آن شد
آنچه خدا خواست همان شد
谋事在人，成事在天。

آنچه دی کاشته‌ای می‌کنی امروز درو
طمع خوشهٔ گندم مکن از دانهٔ‌جو
昨日播下种，今日盼收割，不要妄想大麦种子会长出麦穗。（比喻种瓜得瓜，种豆得豆）

آنچه شیران راکند روبه مزاج
احتیاج است احتیاج است احتیاج
[مولوی]
狮子有狐狸的禀性是因为它有（求食）的需要——只是需要而已。（比喻饥饿才会使狮子变得温顺）～莫拉维

آنچه عوض دارد گله ندارد.
公平交换无怨言。

آنچه نپاید دل بستگی را نشاید.
[سعدی]
过眼云烟，何足留恋。～萨迪

آنچه ننهاده‌ای باز مگیر. [انصاری]
不捡非你所有之物。（比喻不义之财不可贪）～安萨里

آنچه یکی را نوش است دیگری را نیش است.
（某事）对某人来说可能是欢乐，而对另一人来说却是灾难。（比喻利于甲未必利于乙）

آن چیز / (هرچیز) که خوار آید یکروز بکار آید.
微不足道之物会有一天变得有用。

آن خویش منست که در پیش منست.
身边的人才是真正的亲属。（比喻远亲不如近邻）

آن دفترهارا گاو خورد (و گاورا قصاب برد).
牛吃掉了账本，（屠夫拉走了牛）。（比喻一切都已成为过去）
← آن آتش فرو نشست.

آن دکان / (بساط) برچیده شد.
同 آن دفترها را گاو خورد.
← آن آتش فرو نشست.

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی
آدمی را نزد خود نگذاشتی
[سعدی]
如果驴子长两只牛角，它不会让人接近它。（比喻真主了解驴子，没有让它长牛角）～萨迪
← گربهٔ مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشك از زمین برداشتی.

آنرا چه زنی که روزگارش زده است.
命运已经打击了他，你为何还要去打击他？（比喻要同情弱者）

آنراکه چنان کند چنین آید پیش.
善有善报，恶有恶报。
← از مکافات عمل غافل مشو......

آنراکه حساب پاك است از محاسبه چه باك است.
[سعدی]
账目清楚的人不怕别人查账。（汉谚：白日不做亏心事，夜半敲门心不惊）～萨迪

آنراکه داده‌اند همین جاش داده‌اند.
他命中应得的福份已在尘世享受到了。（比喻人的福份的源头在尘世）

آنرا که سخاوت است به شجاعت حاجت نیست.
[سعدی]
慷慨者无需勇气。（意指慷慨者本人就是勇敢者）～萨迪

آنرا که کردار نیست مکافات نیست.
不行善得不到回报。

آن روز که بگذشت کجا آید باز.
光阴一去不复返。
← از امروز کاری بفردا ممان.

آن روی ورق را نخوانده است.
他还没有读到那页的反面。（比喻某人只看到事物的一面，因而得出错误的结论）

آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.
酒壶已打破，量杯也漏酒。（比喻一切都已结束，现在重新开始）
← آن دفترها را گاو خورد.

آنطور بخور که خود خواهی آنطور بپوش که مردم خواهند.
吃要吃得自己高兴，穿要穿得他人满意。

آن عیب که ازیك دروغ گفتن بنشیند بهزار راست برنخیزد.
[مرزبان نامه]

آن کس که نداند و بداند که نداند
آخر خرك لنگ بمنزل برساند
آن کس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند
آن کس که بداند و نداند که بداند
بیدارش نمائید که بس خفته نماند

知者知其所知，将骑上荣誉之马腾越苍穹；无知者知其无知，将骑上其跛足小驴抵达终点；无知者又不知其无知，将永远极端愚昧无知；知者不知其所知，你要唤醒他，不让他长期沉睡不起。

آنکه از دشمنان نسازد دوست
ملك از دوستان دشمن او است.
[اوحدی]

谁不化敌为友，命运将成为他的敌人的朋友。～乌哈迪

آنکه باخود برآید دشمن با او برنیاید.

谁能战胜自己，谁就不会被敌人打垮。

آنکه بدروغ گوئی منسوب گشت اگر راست گوید از او باور ندارند.

谁一旦被指责说谎，即使讲真话，也没有人相信他。

آنکه به دریا رسید کی طلبد پارگین ؟

到过大海的人怎会去寻找污水池呢?

آنکه جنگ آرد بخون خویش بازی می کند
روز میدان و آنکه بگریزد بخون لشگری
[سعدی]

战场上杀敌者流出的是自己的血，战场上逃跑者流出的却是将士的血。～萨迪

آنکه دربحر قلزم است غریق
چه تفاوت کند زبارانش
[سعدی]

对在红海快淹死的人来说雨水又何足为奇！（意谓小巫见大巫）～萨迪

← آب که از سر گذشت چه یك نی چه صد نی.

آنکه شیران راکند روبه مزاج
احتیاج است احتیاج است احتیاج
[مولوی]

同 آنچه شیران راکند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

آنکه عیب توگفت یارتو او است

说谎一次造成的缺点难用千句真言来补偿。～《马尔兹邦记》

آنقدر بارکن که بکشد نه آنقدر که بکُشد.

货要装得让牲口能拉，不要装得让牲口丧命。（比喻凡事适量为好）

آنقدر بهایست تاعلف زیر پایت سبز شود.

你要站到脚下的青草发绿为止。（比喻做事要有耐心和毅力）

آنقدر بپزکه بتوانی بخوری.

饭菜的量要做得自己能吃完。（比喻凡事适量为好）

آنقدر چریدی کو دنبه ات ؟

你（这头羊）怎么光吃草不长肥尾巴？（讽刺某人光消费不出活）

آنقدر سمن است که یاسمن توش گم است.

只见三叶草，不见茉莉花。（比喻见树不见林）

آنقدر شور بودکه خان هم فهمید.

饭菜咸得连老爷也尝出来。（比喻某事连傻子也觉得不妙）

آنقدر کج کن که نشکند.

要折而不断。（比喻凡事要留有余地）

آنقدر که روی زمین است او آنقدر زیر زمین است.

他地上和地下均可容身。（喻指一个狡猾的人）

آنقدر مار خورده است که اژدها / (افعی) شده است.

他吃了许多蛇，最后变成了龙（或蟒）。（比喻某人老奸巨滑，作恶多端，见注）注：伊朗人认为龙比蛇更坏。

آن کاروان کوچ کرد.

商队已离开了。（比喻一切都已成为过去）

← آن سبو بشکست و ......

آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد.
[سعدی]

货主才害怕小偷。～萨迪

آن کسانی که آهنین مشتند دشمنان را به دوستی کشتند.

铁拳如山的人可以通过施展诡计消灭其敌人。

آن کس که بداند و بداند که بداند
اسب شرف از گنبد گیتی بجهاند

一贫如洗。(原义为穷得连气也叹不出来)

آهسته برو همیشه برو.

走得慢,勿停步。(比喻凡事要持之以恒)

← کم بخور و همیشه بخور.

آه صاحب درد را باشد اثر. [عطار]

受苦人的叹息声格外引人注意。~阿塔尔

آه مظلوم در دنبال ظالم است.

受害者的叹息声总缠绕着暴君。(比喻暴君必将受到应有的惩罚)

آه ندارد که با ناله سودا کند.

他连叹气的力气都没有,更谈不上呻吟了。(比喻某人十分贫穷)

آهن آهن را از کوره کشد.

从炼铁炉里取铁还得用铁钳。(比喻一物降一物)

← شغال بیشهء مازندان را نگیرد جز سگ مازندرانی.

آهن آهن را نرم کنند.

同 آهن آهن را از کوره کشد.

آهن را هنگامیکه گرم است ضربه بزن.

趁热打铁。

آهن سرد کوبیدن / (کوفتن)

捶打冷铁,白费力气。

آهنگری کاری نیست ،آهن را پهن کردی بیل می شود دراز کردی میل.

铁匠的话很简单,不就是把铁打平做成铁锹,把铁拉长做成铁棍嘛!(对轻视手工艺者说的一句讽刺话)

آهوی ناگرفته بخشیدن

鹿未抓到先赠皮。(比喻向他人空许愿)

← پوست خرس نزده می فروشد.

آیینه داری در مجلس کوران
نارگیل بدست بوزینه است

向一群盲人高举镜子,犹如把椰子送给猴子。(比喻做徒劳无益的事)

آیینه‌اش را گم کرده است.

他丢了镜子。(比喻某人只看到他人的缺点,而看不到自己的)

آیینه‌اش صاف نیست.

他的镜子不平。(比喻某人心术不正)

و آنکه پوشیده داشت مار تو او است

指出缺点的是你的朋友,掩饰弱点的是你的敌寇。

آنکه فیل می خرید رفت.

买象的人走掉了。(比喻一切都已成为过去)

← آن سبو بشکست و ……

آنکه کردار بد روا بیند
خود زکردار خود جزا بیند

谁容忍不良行为,谁就会自作自受。

(آن)ممه را لو لو برد.

(讲出来吓唬孩子的)妖怪把奶头拿走了。(比喻一切都已成为过去或现在情况不同了)

←آن سبو بشکست و ……

آن نوش باین نیش نمی ارزد.

吃蜂蜜要挨蜂螫不值得。(比喻得不偿失)

آنها دو نفر بودند همراه
ما صد نفر بودیم تنها

他们只是两人,但团结一致;我们是一百人,却一盘散沙。(比喻团结就是力量)

注:有一个由一百人组成的商队。半路遭两个强盗洗劫一空。后来他们向省长报告此事。省长不解,商队中的一名聪明过人的成员说了上面这句话。

آنهائی را که توخوانده‌ای ما از برکرده‌ایم.

你读过的东西,我们早已能背诵了。(比喻我们很聪明,不会被你蒙骗)

آن یکی خر داشت پالانش نبود
یافت پالان گرگ خررا درربود

[مولوی]

有人有条驴,但没有驮鞍;找到驮鞍后,狼又抢走了驴。(比喻顾此失彼)~莫拉维

آواز دهل شنیدن از دور خوش است.

[خیام]

鼓声远听悦耳。(比喻从远方传来的关于某人或某事的好名声往往与事实不符)~海亚姆

آواز سگان کم نکند رزق گدا را.

犬吠声丝毫不会减少乞丐的食禄。(意思说食禄是天定的,不能改变)

آه در بساط / (جگر) نداشتن

الف

ابر اگر آب زندگی بارد
هرگز ازشاخ بید بر نخوری
[سعدی]
即使雨点都是生命之水，柳树也不会长出果实。～萨迪

ابر بایدکه به صحرا بارد
زان چه حاصل که بدریا بارد
雨要下在田野里，落在大海又有何用处呢？

ابر را بانگ سگ زیان نکند.
犬吠声无损于天上的云彩。

ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست.
如果你无法慷慨大方，你就应该面带笑容。

ابله را در سخن توان دانست.
傻瓜开口露原形。

ابله گفت وکاهل باور کرد.
傻瓜说话，懒人相信。（比喻懒人只要找到不干活的理由就行）

ابله مادر زاد را دارو مدهید.
天生的傻瓜不用给他吃药。

ابلهی را که بخت برگردد اسبش اندر طویله خرگردد.
傻瓜一旦不走运，马厩内的马也会变成驴。

ابلهی گفت و دیوانه‌ای/(احمقی) باورکرد.
傻瓜说话疯子（或傻瓜）相信。（比喻两者都是头脑简单、容易偏信的人）

اجاره نشین خوش نشین است.
租房人总能住上好房子。（意思说房客选择住房时总处于有利的地位）

اجل دور سرش می چرخد.
死神在他头上转悠。（比喻某人危在旦夕）

اجل سگ چون برسد نان چوپان را می‌دزدد.
/(می خورد)
当死神降临在狗身上时，它会偷走（或吃掉）牧羊人的面包。（比喻人或动物临死前什么都会干出来的）

اجل سگ چو برسد به مسجد خرابی کند.
اجل سگ چو برسد نان چوپان را می خورد. 同

اجل گشته میرد نه بیمار سخت.
危急的病人不会死去，死的是面临厄运的人。

احتیاج مادر اختراع است.
需要是发明之母。

احتیاط شرط عقل است.
谨慎是理智存在的先决条件。

احمدك استا نرفت روزیکه رفت آدینه بود.
حسنك سرکار نمی رفت وقتی‌هم ...... 见

احمق است آنکس که بالاتر نشست
استخوانش سخت تر خواهد شکست.
傻瓜是那个坐得愈高、骨头摔得愈碎的人。（比喻蠢人爬得愈高摔得愈重）

احمق را ستایش خوش آید.
傻瓜喜欢别人夸。

اخ و تفش را پیش مرغ نمی‌اندازد.
他连口水也不向鸡吐上一口。（比喻某人十分吝啬）

ادب ازکه آموختی گفت از بی ادبان.
[سعدی]
（有人问萨迪）你向谁学到了文明礼貌？他回答说从不懂文明礼貌的人那里学到的。～萨迪

ارحم ترحم
怜悯他人，他人必怜悯你。

ارمغان مور پای ملخ است.
蝗虫腿是蚂蚁的礼物。（比喻礼轻人意重）

ارزان خری انبان خری.
廉价买到的只是羊皮条。（比喻便宜没好货）

← هیچ گرانی بی حکمت نیست و هیچ ارزانی بی علت.

ارزان یافته خوار باشد.

救济穷人）

از اینجا مانده از آنجا رانده.

见 از آنجا مانده از اینجا رانده.

از این ستون به آن ستون فرج است.

两个柱子之间总能找到空隙。（比喻天无绝人之路）

از این شاخ به آن شاخ می پرد.

他从这根树枝跳到那根树枝上。（比喻某人在论证时躲躲闪闪）

از این گوش می گیرد از آن گوش در می کند.

他左耳进，右耳出，听了就忘。

از این نمد ما را هم کلاهی.

让我们用这块毛毡做顶毡帽吧！（比喻共同分享某物）

از باران به/(زیر) ناودان گریختن

避开雨水又逃入落水管。（比喻境遇越来越糟）

از بارك‌الله قبای کسی رنگین نمی شود.

"好样的"这类赞扬话不会给人带来漂亮的大袍。（比喻漂亮话不解决实际问题）

← از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

از بام خواندن و از در راندن

先把人从房顶叫下来，后又将他赶出大门去。（比喻某人喜怒无常）

← بادست پس زدن و باپا پیش کشیدن

از برهنه پوستین چون برکنی ؟

你怎能从赤身光条的人身上扒下一件皮衣呢？（比喻一件万万做不到的事情）

از برهنه کی توان بردن گرو ؟

同 از برهنه پوستین چون برکنی ؟

از بدقمار هرچه ستانی شتل بوَد.

从本钱输光的赌徒手里只能拿到一些抽头小钱。

از بدان بد شوی ز نیکان نیك.

近朱者赤，近墨者黑。

از بسیار اندك و ازهزاران یکی

以小见大。

← مشت نمونه‌ءخروار است.

← قطره‌ای ازدریا/قطره‌ای ازعمان

از بوزینه درودگری نیاید.

猩猩干不了木工活。（比喻各专其业）

← کار هر بز نیست خرمن کوفتن

廉价得来之物被人卑视。

← هرچه آسان یافتی آسان دهی.

از آب گل آلود ماهی گرفتن

混水摸鱼。

از آتش خودش است که می سوزد.

玩火者自焚。

از آتش که افروختم خود سوختم.

我点火自焚。（比喻某人自食其果）

از آن بیدها نیست که از این بادها بلرزد.

他不是见风吹来就摇晃颤抖的那种柳树。（比喻某人对周围环境早已习以为常）

از آن پیش بس کن که گویند بس.

[سعدی]

别人说"够了"之前就要停止说话。～萨迪

از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم.

[سعدی]

智者啊！你要警惕惧怕你的人。～萨迪

از آنجا مانده از اینجا رانده

那儿没赶上，这儿又被赶走。（比喻找工作时两头落空）

← چوب دوسر طلا.

از آن نترس که های و هو دارد

از آن بترس که سر بتو دارد

不要害怕大吵大闹的人，但要警惕低头无语的人。

از اسب افتاده‌ایم اما از اصل نیافتاده‌ایم.

我们虽然从马背上摔了下来，但仍然保持了高尚的教养。

از اسب دو از صاحبش جو.

要马儿跑得快，就要主人喂大麦。

از اسب فرود آمد و برخر نشست.

他下了马，骑上了驴。（比喻某人每况愈下走下坡路的境况）

از امروز کاری بفردا ممان

چه دانی‌که فرداچه گردد زمان

不要把今天的事推到明天，明天发生什么又有谁知道。（比喻世事难测）

← کار امروز بفردا مفکن.

از این امامزاده کسی چنین معجزی ندیده بود.

谁也不曾见过这个教长之子创造出这样的奇迹。（讽刺吝啬鬼竟会大发慈悲，

گاو نر می خواهد و مرد کهن

از بی کفنی زنده‌است.

他由于没有缠尸布而活着。(比喻某人身无分文)

از بیم مار در دهان اژدها رفتن

害怕落入蛇口却又丢进龙嘴。(比喻境地每况愈下,见注)

注:伊朗人认为龙比蛇更坏。

← از چاله در آمد بچاه افتاد / از نیش عقرب به مار غاشیه پناه بردن

از پا پس می زند با دست پیش می کشد.

他腿往后退,但手往前伸。(比喻某人表面上拒绝受贿,其实正相反)

از پا راه بروی کفش پاره می شود از سر کلاه.

你若步行,鞋会走破;你若头顶着地走路,帽子会磨破。(比喻损失在所难免)

از پدرش چه خیر دیدیم که از فرزندش ببینیم.

有其父必有其子。

از پردویدن پاافزار پاره می شود.

到处奔走磨破鞋。(比喻做某事白费功夫)

از پس ظلمت بسی خورشیدها ست.

见 از پس هرگریه آخر خنده‌ایست.

از پس هرگریه آخر خنده ایست.

[مولوی]

哭泣过后是欢笑。(比喻苦尽甘来)

～莫拉维

از تفنگ خالی دو تن / (نفر) می ترسند.

没装子弹的手枪可以吓坏两类人。(一类是被瞄准的人,另一类是瞄准别人的人,因为他的恶行总归要暴露)

از تواضع بزرگوار شوی
و زتکبر ذلیل وخوار شوی

[سنائی]

虚心使人高贵,骄傲使人低贱。～萨纳依

از تواضع گرامیت سازند
وز تکبر به خاکت اندازند

[مکتبی]

同 از توضع بزرگوار شوی و زتکبر ذلیل وخوار شوی

از تو حرکت از خدا برکت

谋事在人,成事在天。

از تو نپرسند درازی شب
آنکس داند که نخفته است دوش

不眠者知夜长。

از چاله درآمدن و به چاه افتادن

刚爬出泥坑,又掉入水井。(比喻欲脱小难反罹大灾)

← از دام چو آزاد شد اندر قفس افتاد.

از چاه درآمدن و به چاله افتادن

刚爬出水井,又掉入泥坑。(比喻欲脱小难反罹大灾)

← از دام چو آزاد شد اندر قفس افتاد.

از جو جو زاید و ز پلپل پلپل.

种大麦收大麦,种辣椒收辣椒。(比喻种瓜得瓜,种豆得豆)

← گندم از گندم بروید جو زجو.

از حق تا ناحق چهار انگشت است.

真理(指看到事实的眼睛)和谬误(指听信谣言的耳朵)之间有四指之差。(比喻眼见是实)

از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

光重复"甜食"两字,嘴是甜不起来的。(汉谚:画饼不能充饥)

از خردان خطا از بزرگان عطا.

小人犯法,大人宽恕。

از خردان لخشیدن از بزرگان بخشیدن

同 از خردان خطا از بزرگان عطا.

از خر خراطی خواستن خطا است.

期望驴子干镟工活是错误的。(比喻各专其业)

← از بوزینه درودگری نیاید.

← کار هر بز نیست خرمن کوفتن……

از خرس موئی (غنیمت است).

能从狗熊身上拔下一根毛就是一大胜利。(比喻某人有钱却很吝啬)

از خر شیطان پیاده شو !

从魔鬼驴背上下来吧!(比喻劝某人不要再顽固不化了)

از خر می‌پرسند چهار شنبه کی است.

人们问驴子哪天是星期三。(比喻问道于盲)

از خودت که گذشته خدا عقلی به بچه‌هات بدهد.

از ران خود کباب خوردن
割下自己的大腿当烤肉吃。(比喻不惜牺牲自己生命去追求欢乐)
← بن دیوار کندن و بام اندودن
از رود خشك ماهی گرفتن
在干涸的河里打鱼(比喻一事无成)
از ریش بر داشتن و به سبیل گذاشتن /(پیوند کردن)
从(下巴上的)胡子里取出,放到小胡子上。(比喻东挪西借)
از ریگ روغن کشیدن
从沙里取油(比喻徒劳无益)
از زیر باران برخاستن و زیر ناودان نشستن
同 از چاله درآمدن و به چاه افتادن
از سروته یك کرباسند.
一丘之貉;一路货色
از سستی آدمیزاد گرگ آدم خوار پیدا می‌شود.
由于人类的软弱才会出现吃人的豺狼。
از سفیدی گچ / (ماست) تا سیاهی ذغال
从白色的石灰(或:酸奶)到黑色的煤炭(比喻无所不包)
از سودای نقد بوی مشك آید.
同 سودای نقد بوی مشك می‌دهد.
از سه چیز باید حذر کرد: دیوار شکسته ، زن سلیطه ، سگ گزنده.
人要提三防:倒坍的墙、泼妇和恶狗。
از سیر تا پیاز
同 از سفیدی گچ تا سیاهی ذغال
از شما افاده از ما استفاده
你出主意,我照办。
از شوره زمین سمن نروید.
盐碱地上长不出茉莉花。
از صد زبان زبان خموشی رساتر است.
(此处)无声胜有声。
از ضرر هرچه برگردد نفع است.
损失得以补偿就是一种得益。
از فردا کسی خبر ندارد.
谁也无法知道明天将会如何?(比喻世事难测)
از قایم کاری کار عیب نمی کند.
凡事采取安全措施没有坏处。

你这辈子也就算了,愿真主给你儿女一点智慧吧!(对干蠢事说蠢话的人说的讽刺话)
از خوشی/ (شادی) در پوست نمی گنجد.
他喜形于色。
از دام چو آزاد شد اندر قفس افتاد.
他跳出陷井,又落入牢笼。(比喻境况越来越糟;避坑落井;才脱龙潭,又入虎穴)
← از چاله در آمدن و بچاه افتادن
از دانش افزون شود آبروی.
学问使人美名扬。
از دروازه بیرون نرفتن واز چشمهء سوزن بیرون رفتن
能穿过针眼却走不出城门。(比喻小事拘谨而大事糊涂;见小不见大)
از درویشان برگ سبزی
托钵僧馈赠的一片绿叶(喻指礼轻情意重)
از دست دوست هرچه ستانی شکر بوَد.
[سعدی]
从朋友手里得到的总是蜜糖。～萨迪
← هرچه از دوست می رسد نیکو است.
از دشمن روی دوست حذرکن. [انصاری]
要警惕貌似朋友的敌人。～安萨里
از دل بدل راه است.
心心相连。(比喻相互理解)
از دل برود هرآنکه از دیده برفت.
离久情疏。
از دماغ فیل / (شیر) افتاده است.
他从象(或狮)鼻子上掉了下来。(比喻某人的尾巴翘到天上去了)
از دور می برد دل و از نزدیك زهره را.
远听时,打动心坎;近听时撕裂肝胆。(比喻距离不同会产生不同的效果)
از ده ویران که ستاند خراج. [نظامی]
对荒凉败落的村子来说征税无从谈起。～内扎米
از دیوار راست بالا می رود.
他在直攀上墙。(比喻某人正在做一件难以做到之事)
از دیوار شکسته و سگ درنده و زن سلیطه الحذر !
见 از سه چیز باید حذر کرد ……

از قفس مرغ به هرجاكه رود بستان است.
飞鸟一旦离开鸟笼就会发现身旁处处是花园。(比喻自由最宝贵)
از كرامات شيخ ما اينست
شيره را خورد و گفت شيرين است.
我们长老的奇迹之一就是喝了糖浆说糖浆是甜的。(比喻某人说大白话)
از كف دست كه موئى ندارد نمى توان موئى كند.
手掌上不长毛,哪里能拔出毛。(比喻无中生有是不可能的)
از كوزه همان برون تراودكه در او ست.
水罐里盛什么就往外渗出什么。(比喻什么树结什么果)
از كيسهء خليفه بخشيدن
从哈里发的口袋里掏钱(比喻慷他人之慨)
از گدا چه يك نان بگيرند چه بدهند يكسان است.
对乞丐来说,给他一只面包或拿走他一只面包都是一样的。(比喻东西微薄无碍大局)
از گرسنگى مردن به كه بنان فرومايگان سير شدن.
宁愿饿死,也不苟且偷生。
از گرگ شبانى نيايد.
狼是不会看守羊群的。(比喻切莫引狼入室)
از گل بالاتر / (نازك تر) بكسى نگفتن
没有比称他人为"鲜花"更得体了。(比喻对人表示尊敬)
ازگليم خويش پا بيرون نمى بايد نهاد.
切莫将脚放到地毯之外。(比喻要量入为出)
← پايت را باندازهء گليمت درازكن.
از گير دزد درآمد و به گير رمال افتاد.
他刚逃出贼窝,又落入占卜者之手。(比喻境况越来越糟;避坑落井)
← از چاله درآمدن وبچاه افتادن
از ماست كه برماست. [ناصر خسرو]
自己人遭自己人的毒手;自相残害;同室操戈。~纳赛尔·霍斯鲁
← پرمن است كه برمن است.

از ما اصرار از او انكار
我们坚持,他反对。(比喻两种意见截然不同)
از ما پرگفتن از او كم شنيدن
同 از ما اصرار از او انكار
از ماه تا بماهى
从月亮到鱼(比喻遍及全世界)
از مال پس است و از جان عاصى.
人穷会豁命。
از مردى تا نامردى يك قدم است.
勇敢和怯懦仅有咫尺之远。
از مرگ خود چاره نيست.
人终有一死。
← از مرگ حذر چه سود چون وقت رسيد.
از مرگ گرفتند تا به تب راضى شد.
先用死亡威胁某人,最终他会以发高烧为满足。(这是一种让人就范的策略)
از مكافات عمل غافل مشو
گندم از گندم برويد جوزجو
不要漠视你行为的后果;种小麦收小麦,种大麦收大麦。(汉谚:种瓜得瓜,种豆得豆)
از معدهءخالى چه قوت آيد و از دست تهى چه مروت؟
腹中空空何来力气,两手空空何来善举?
از موى سيه مترس و از ابر سپيد
از موى سپيد ترس واز ابر سياه
黑发和白云没有什么可怕;白发和黑云才令人害怕。
از نصف ضرر برگشتن منفعت است.
损失的一半得以补偿就是一种得益。
از نوكيسه وام مخواه.
不要向暴发户借钱。(意思是暴发户的钱不可靠)
از هردست بدهى (از همان دست)پس مى گيرى.
哪只手施舍,哪只手得回报。(比喻善有善报)
از هرطرف باد مى آيد باد(ش) مى دهد.
风从哪个方向来,他就朝哪个方向扬场。(比喻某人会随机应变)
از هر كسى كارى ساخته است.

每人能胜任一件工作；各专其业。

← هر مردی و هر کاری

از هزاران هزار نعمت و جاه
نه بآخر بجز کفن بردند

人们尽管享尽人间的荣华富贵，但带走的只是一块缠尸布。

از هول حلیم درون دیگ افتادن

跌入贪婪的大锅中（比喻某人十分贪婪）

از هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست.

颗颗心灵通真主。

از یك گل بهار نمی شود.

一花独放不是春。（比喻不可凭偶然现象而遽下结论）

←از یك پرستوك تابستان نمی شود.

از یك پرستوك تابستان نمی شود.

一燕不成夏。（比喻不可凭偶然现象而遽下结论）

از یك گوش می گیرد از یك گوش بیرون می کند.

同 از این گوش می گیرد ازآن گوش در می کند.

از یکی چوپ همی منبر و دار آید.

一块木料可做祭坛，但也可做绞架。（汉谚：一树之果有酸有甜；一母之子有愚有贤）

اسباب خانه به صاحبخانه می‌رود. / (بصاحبخانه می کشد)

从家具可以看出主人是什么人。

← صفای هرچمن از روی باغبان پیداست.

اسب پیشکشی را به دندانش نگاه نمی کنند.

对馈赠的马不嫌牙口老。（比喻对赠品不应挑剔好坏）

اسب تازی درطویله گر ببندی پیش خر
رنگشان همگون نگردد طبعشان همگون شود.

[سعدی]

骏马和蠢驴同拴在棚内，两者颜色不变，但习性逐渐接近。（比喻近朱者赤，近墨者黑）～萨迪

اسب تازی دو تك رود بشتاب
شترآهسته می رود شب و روز

良马疾驰无耐力，骆驼稳步行千里。

← آهسته برو همیشه برو.

اسب ترکمنی است ،هم از توبره می‌خورد هم از آخور.

他像一匹土克曼马，既从草料袋内吃草，又从马槽里吃草。（比喻某人受益于多方）

اسب خوشدو نیز هنگامی خورَد اسکندری.

快马也有失蹄时。

اسب دونده جو خودش را زیاد می کند.

快马费草料。

اسب را گم کردن و پی نعلش گشتن

丢了马匹却去寻找马蹄铁。（比喻做事本末倒置）

← شتررا گم کرده پی افسارش می گردد.

اسب فربه شود شود سرکش.

长膘的马匹性子暴烈。

اسب لاغر میان بکار آید
روز میدان نه گاو پرواری

[سعدی]

细腰身的马打仗时能派用场，而不是肥胖的牛。～萨迪

اسب و استر بهم لگد نزنند.

马和骡互相不踢对方。（比喻同类相怜）

اسب نجیب را یك تازیانه بس است.

纯种良马只需一鞭就能跑。

اسب و خر راکه‌یکجا بندند اگرهمبونشوند همخو می شوند.

当马和驴拴在一起，虽非同类但品性却会相似。（比喻近朱者赤，近墨者黑）

اسبی راکه درچهل سالگی سوغان گیرند میدان قیامت را شاید.

四十岁的马匹再受训练也只能适合于终审日的赛马了。（比喻老马再训也无用）

استخوان لای زخم می گذارد.

他（指医生）把骨头留在伤口里。（喻指一个心术不正的医生外科手术时靠磨洋功以获取私利）

استر راگفتند پدرت کیست ؟گفت خاله ام مادیان است.

有人问骡子："谁是你的父亲？"它回答说："我的姨妈是母马。"（比喻某人通过这类回答来掩饰自己出身低贱）

استعداد بی تربیت دریغ است و تربیت نامستعد ضایع

[سعدی]
天才得不到培养是个遗憾，培养没有天材的人是个浪费。～萨迪

اسراف حرام است.

（按伊斯兰教规）禁止浪费。

اسلام بذات خود ندارد عیبی
عیبی که در او است از مسلمانی ماست.

伊斯兰教本身没有缺陷。如有则存在于我们伊斯兰教信徒之中。

اشترکه کاه می خواهد گردن دراز می کند.

骆驼要草吃，必须伸长脖子。（比喻不劳无获）

اشتها زیر دندان است.

品尝食物后，胃口自然来。（对自称没有胃口的客人说的一句鼓励话）

اشك کباب باعث طغیان آتش است.

[صائب]
烤肉滴油火更旺。（比喻受压迫者不宜在压迫者面前流泪哀求）～萨伊布

اصفهان نصف جهان

伊斯法罕等于半个世界。（比喻该城市风光秀丽）

اصل آش چغندر است.

汤的主要成分不过是甜菜而已。（诙谐语，讽刺某人或某物不值钱）

اصل بد نیکو نگردد زانکه بنیادش بد است
تربیت نااهل را چون گردکان برگنبد است

[سعدی]
出身不好者不会变好，因为他的根基不好；培养不肖之徒犹如在拱顶上放置核桃。～萨迪

اشکش در آستین / (مشکش) است.

他是个容易伤心落泪的人。（原义为：他的眼泪就在袖子里）

اعتراف بنادانی دانائی و اقرار به ناتوانی توانائی است.

承认无知便有知，承认无能便有能。

افتادگی آموز اگر طالب فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلنداست

如果你企求恩惠，你就要学会谦虚；地势高的田地，永远得不到清水的灌溉。

افسرده دل افسرده کند انجمنی را.

一人寡欢，众人不悦。

افعی کشتن و بچه نگهداشتن کار خردمندان نیست.

[سعدی]
杀死毒蛇而留下幼蛇非智者所为。（比喻斩草要除根）～萨迪

← آتش نشاندن و اخگر گذاشتن کار خردمندان نیست.

افعی گزیده می رمد از شکل ریسمان.

一朝被蛇咬，十年怕井绳。

← مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد.

اکبرندهد خدای اکبر بدهد.

阿克巴尔不相助，自有伟大的真主来相助。（比喻天无绝人之路）

اکل از قفاکردن

绕过后脑勺进食（比喻前后倒置）

← سرنارا از سرگشادش می‌زند.

اگرآتش شود خودرا سوزد.

如果有把火，先烧掉的只是自己。（比喻人在大火前没有抵御能力）

اگر بابا بیل زنی باغچهٔخودت را بیل بزن.

你若是挥锄人，就得先锄自家园。（劝人莫多管闲事）

← اگر نی زنی چرا بابات ازحصبه مرد.

اگر باری ز دوشم برنداری
چرا باری بسربارم گذاری؟

你如不减少我肩上的负担，为何还要在我身上增加负担？

اگر بپوشی رختی نشینی تختی می بینمت بچشم آنوقتی.

即使你穿上华丽的衣服并坐在国王的宝座上，我仍会用老眼光看待你。（比喻外表改变不了本质）

اگر بدکاشتی هم بد بروید.

庄稼种不好。收成不会好。

اگر بدکنی جز بدی ندروی.

恶有恶报。

اگر برآب روی خسی باش واگر برهوا پری مگسی باشی دل بدست‌آر تاکسی باش.

[خواجه عبدالله انصاری]
当你浮在水面上，你只是一根稻草；当你飞在空中，你只是一只苍蝇；让大家快

乐吧，那时你才是一个有用的人。～哈吉・阿卜杜勒・安萨里

اگر برای من آب ندارد برای تو که نان دارد.

آب برای من ندارد نان برای توکه دارد. 同

اگر بردیده مجنون نشینی
بغیر از خوبی لیلی نبینی

如果你从马杰农的眼里看蕾莉，你除了看到她的优点外什么也看不见。（比喻情人眼里出西施，见注）

注：蕾莉与马杰农系波斯诗人内扎米名著中的两个男女主人翁。

اگربرکه‌ای پرکنندازگلاب
سگی دروی افتد شود منجلاب

即使用玫瑰香水灌满池塘，要是里面掉进一只狗，它也会变成污水塘。（汉谚：一只老鼠能坏一锅汤）

اگر به هرسر موبت هنر دوصد باشد
هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد.
[سعدی]

如果你每根头发上都长有二百种本事，但时运不济，这些本事也无济于事。～萨迪

اگر بینی که نابینا و چاه است
اگرخاموش بنشینی‌گناه است

如果你见到盲人站在井口，坐视不救就是个罪过。

اگر پدرش را ندیده بود ادعای پادشاهی می‌کرد.

要是他没见过他的父亲，他一定会自称为王。（比喻某人虽然出身低下，却有过分的奢望）

اگرپشیمان باشی از نگفتن
به‌که پشیمان باشی ازگفتن.

后悔没说比说了后悔强。

اگر پشیمانی شاخ بود فلان شاخش بآسمان می رسید.

假如"悔恨"能长出角的话，不管谁长出的角都会触及蓝天。（比喻某人对自己的所作所为悔恨不止）

اگر پیش همه شرمندام پیش دزد روسفیدم.

虽然我在众人面前感到羞愧，但在窃贼面前我是清白无辜的。（被无辜指控为偷盗者说的话）

اگرتو دولی من بند دولم.

如果你是个水桶，我就是水桶上的绳子。（比喻某人十分精明，不易受骗）

اگر تو را زر باشد عالمیت برادر باشد.

要是你有钱，大家都是你的亲兄弟。（比喻你穷时人们骂你，你富时人们夸你）

اگر تیغ عالم بجنبد زجای
نبرد رگی تا نخواهد خدای.

除非有真主的意愿，不然世上所有的剑都拔出来，任何一根血管都不会被划破。（比喻真主力量伟大无穷）

اگر جراحی روده‌خودت را جابگذار.

如果你是位外科医生，你要首先让自己的肠子适得其所。（比喻不要多管闲事）

اگر جور شکم نبودی هیچ مرغی دردام صیاد نیفتادی بلکه صیاد خود دام ننهادی.
[سعدی]

如果不是由于饥肠辘辘，禽鸟不会落入猎人的罗网，而猎人也不会因此去撒网。～萨迪

اگر حسود نباشد جهان گلستان است.

如果没有妒忌，世界就是一座鲜花盛开的花园。

اگر خاله ام ریش داشت آقا دائیم می شد.

如果我的姨妈长胡子，她就成为我的舅舅。（比喻一件不可能的事）

← خاله را خایه بدی خالو شدی.

اگر حنظل خوری ازدست خوشخوی به ازشیرینی از دست ترشروی

从脾气温和的人手里吃到苦葫芦，胜过从愁眉苦脸的人手里吃到甜点心。

← دیو خوش روی به از حور گره پیشانی

اگر خدا بخواهد از نرهم می دهد.

只要真主愿意，公羊也能下崽。（极度虔诚的信徒对真主的赞扬话）

اگر خواهی شوی خوشنویس ، بنویس و بنویس و بنویس .

如果你想成为一位优秀的书法家，你要写，不断写，一直写下去。（比喻熟能生巧）

اگر خویشتن راملامت کنی
ملامت نباید شنیدن زکس
[سعدی]

如果你能自责，你就不会听到他人对你的责

اگر سلطان دور است خدا نزدیك است.
君主离你很远,但主无时不在身旁。(比喻人们任何时候都要对主虔诚)

اگر شبهاهمه شب قدر بودی شب قدر بی قدر بودی.
如果每个夜晚都是圣洁之夜,那么圣洁之夜就毫无价值了。(圣洁之夜指斋月二十七日晚,相传《古兰经》就是在圣洁之夜由真主传给先知穆罕默德的)

اگر صد تا پسر بزائی یکیش آقارضا نمی‌شه.
同 بلبل هفت بچه می آرد یکیش بلبل است.

اگر صدسال گبر آتش فروزد
اگر یکدم در آن افتد بسوزد
[سعدی]
即使拜火教徒朝拜圣火一百年,一旦落入火中也会全身被烧尽。～萨迪

اگر طوطی زبان می بست درکام
نه خودرا درقفس می‌دید و نه دام
如果鹦鹉不会学人说话,它绝不会被关在鸟笼里或者落入网内。(比喻绝技往往招来祸害)
← خاموشی دویم سلامت است.

اگر عاقلی یك اشارت بست.
智者一点即明。

اگر عذر است این نیز بس است.
要想找个借口,这就足够了。(阿凡提的一句解嘲话,见注)
注:有人向阿凡提借一根绳子,他说他在绳上已洒上了小米。人家问绳子上怎能洒上小米呢?阿凡提回答说要想找个借口,怎么回答都可以嘛!

اگر فضول نباشد جهان گلستان است.
如果没有好管闲事者,世界就是一座花园。

اگر کارد باو می زدی خونش در نمی آمد.
同 کارد باو می زدی،خونش درنمی‌آمد.

اگر کاه از تو نیست کاهدان از تست.
如果说干草(指餐桌上的饭菜)是身外之物,干草袋(指盛饭菜的胃)可是你身内之物呀!(劝人在餐桌上千万不要暴饮暴食)

اگر کوه بدخشان لعل گردد
بدیدار بدخشانی نیرزد.
即使巴德赫尚大山变成红宝石的话,见到当地老百姓比见到宝石意义更大。(比喻友备。～萨迪

اگر خیر داشت نامش را می گذاشتند خیرالله.
如果他行过善,人们早称他为"行善安拉"了。(讽刺某人从不行善)

اگر دانی که نان دادن ثواب است
توخودمیخورکه بغدادت خراب است.
要是你知道施舍面包会得到回报,那么你自己先把面包吃掉,因为你的肚子还是空空的。(比喻施舍先及亲友)

اگر دروغ می رهاند راست رهاننده تر است.
如果假话能使人得到解脱,那么真话更能使人得到解脱。

اگر دعای طفلان را اثر بودی
یك معلم زنده نماندی.
要是学生的祈祷都能应验,那么没有一个老师能活下来。(比喻学生抱怨老师是经常的事)

اگر دنیا را آب برد او را خواب برده است.
即使大水淹没整个世界,他仍然沉睡不醒。(比喻某人对世事无动于衷)

اگر دو بز داشته باشد یکیش‌را یدك می کشد.
要是他有两只羊,他总是随身带着一只。(比喻某人喜爱炫耀自己的财产)

اگر دیدند شوخی اگر ندیدند جدی.
有人看见就说开个玩笑,没人看见就真下手偷起来了。(指窃贼偷东西时的心态)

اگر دیر آمدم شیر آمدم.
虽然来迟了一步,我却满载而归。(强调出席时机恰当更重要)

اگر دیر گفتی گل گفتی.
虽然你比别人晚开口,但你的话说得得体动听。

اگر را با مگر تزویج کردند
از آنان بچه ای شدکاشکی نام.
"假如"和"也许"结成伴侣的话,它们的后代就是"但愿…就好了"。(比喻愿望不能代替实际)

اگر راستی کارت آراستی.
如果你做人诚实,做事就会一帆风顺。

اگر سر بایدت سرّرا نگهدار. [ناصر خسرو]
如果你要保住脑袋,你就得保守秘密。(比喻祸从口出)～纳赛尔·霍斯鲁

شوهر می دهد.
即使有七个瞎子女儿,他也能在一小时内把她们嫁出去。(比喻某人十分能说会道)
اگر همه شب قدر بودی شب قدر بی قدر بودی
اگر شب‌ها همه شب قدر بودی 同……
اگر همه‌ءدنیا راگندم بگیرد خوراك كبك ریگ است.
即使全世界到处长的都是小麦,鹧鸪吃的仍然是沙子。(比喻生物的习性难改)
اگر هوس است همین هم بس است.
异想天开的做法一次就够了。(比喻某人不愿做某件事)
اگر یار اهل است کار سهل است.
有个好帮手,万事不用愁。
اگر یکبار مغبونم کردی کور شوی اگر دوبار مغبونم کردی خودم کور شوم.
如果有人骗我一次,他真无耻;如果他骗我两次,那丢脸的就是我了!
الاسماءتنزل من‌السماء.
万物的名字来自天堂。
الاقارب كالعقارب.
亲戚犹如蝎子。
الاکرام بالاتمام.
慷慨大方贵在有始有终。
الانتظار اشدمن الموت.
等待比死亡更痛苦。
الانسان حریص علی مامنع.
人们渴求得到禁物。(比喻禁果总是甜的)
الجنة تحت اقدام الامهات.
天堂就在母亲的脚下。(比喻人靠母亲的培养和影响才能进入天堂)
الجنون فنون
(人的)疯狂有多种多样的形式。
الجودُ بالمِوجود غاية الجود.
将一切已有馈送他人才是慷慨行为的终点。
الحَقُ مّر
真话必苦。(喻指忠言逆耳)
الخائنُ خائف.
背叛者总是担心受怕。

情比一切更为重要)
اگر گفتن سیم است خاموشی زر است.
如果说话是银子,沉默则是金子。(比喻沉默有时更可贵)
اگر گوئی که بتوانم قدم درنه که بتوانی
وگر گوئی که نتوانم برو بنشین که نتوانی
当你说"我能做到",那你就迈开脚步因为你可以做到;但你说"我不能做到",那你就走开坐在一旁,因为你做不到。(一种表示决心和信心的说法)
اگر لالائی می دانی چرا خوابت نمی برد ؟
如果你真会催眠曲,为什么自己不能入睡?(比喻某人全知某事的道理,但总做不好)
اگر لر ببازار نرود بازار می گندد.
如果劳尔人不去市场购物,市场上的货物都会烂光。(比喻市场靠傻子才能支撑,见注)
注:劳尔人是伊朗西部一个省份的居民,据说以愚蠢而著称。
اگرمردن نبود آدم آدم را می خورد.
如果人只生不死,那么人就会互相吞食。(比喻死亡是不可避免的)
اگر میهمان یکی باشد میزبان گاو می کشد.
即使只有一个客人,主人也得宰一头母牛。(比喻主人十分慷慨)
اگر نان گندمت نیست ، زبان مردمی تورا چه شد./(زبان مردمت کو؟)
如果你拿不出小麦做的面包,你说话就得娓娓动听。
اگر نخورده‌ایم نان گندم دیده‌ایم در دستهای مردم.
虽然我们还没有吃过用小麦做的面包,但我们从别人手里看到过它。(比喻我们对某事略知一二或比喻你所做的事违反当地人们的风俗习惯)
اگر نی زنی چرا بابات از حصبه مرد!
你既然会吹笛子,你老爹怎么会患伤寒死去呢?(比喻某人替他人办事神通广大,但给自己办事却束手无策,见注)
注:按伊朗古医说法,吹笛子能治伤寒。
اگر هفت دختر کور داشته باشد بساعتی

الخير فی ماوقع.
一切都是为了取得最好的结果。
الدرسُ حرف والتكرارُ الف.
虽然每篇课文只教过一次,也要复习上一千次才行。(强调反复练习的重要性)
الرفيق ثم الطريق.
首先选择伙伴,然后选择人生道路。
الصبر مفتاح الفرج.
忍耐是解脱痛苦的钥匙。
الضدان لايجتمعان.
矛盾的事物难以调和。
العاقلُ يكفيه الاشاره.
智者一点即明。
العبدُ يَدّبر واللّه يقدر.
谋事在人,成事在天。
العجلة من الشيطان.
忙乱乃魔鬼之所为。(比喻欲速则不达)
العلمُ فی الصغر كالنقش فی الحجر.
童年获得的知识犹如石头上的铭文。(比喻这种知识永远不会忘却)
الغريقُ يتشبث بكلّ حشيش.
快要淹死的人会抓住任何一根稻草不放。
الف از باء نشناختن / (ندانستن)
目不识丁(比喻某人十分无知)
القاسمُ ملعون اومغبون.
分配财物的人不是被人咒骂,就是自欺欺人。
القرضُ مقراض المحبة.
借债是破坏友情的剪子。
القلبُ يهدی الی القلب.
心心相连。
الكريمُ اذا وَعد وَ فی. [سعدی]
慷慨大方的人守信用。~萨迪
الكلامُ يجرّ الكلام.
一言引万语。
المالُ يشبه بصاحبه.
从某人的财产可以看出他是什么人。
المأمورُ معذور.
办事人不应受责备。
المستشارُ مؤتمن.
顾问是可信任的人。

المعنی فی بطن الشاعر.
(晦涩不明的)诗意往往埋藏在诗人心中。
المفلسُ فی امان اللّه.
贫穷者受到真主的庇护。
النادركالمعدوم.
稀有之物等于是不存在之物。
الناسُ علی دين ملوكهم. [سعدی]
国王信奉什么教,黎民就信奉什么教。~萨迪
النجاتُ فی الصدق.
说真话才能得到拯救。
النجوی من عمل الشياطين.
窃窃私语是魔鬼的行为。
النظافة من الايمان.
洁净来自信仰。
الو الو به از پلو.
炉火,炉火,你比食物更宝贵。(伊朗小孩冬天烤火时说的话)
الهزلُ فی الكلام كالملحُ فی الطّعام.
话语中的智慧犹如食物中的盐。
امام حسينی نيست وگرنه شمر بسيار است.
伊玛姆侯赛因虽然不在人间了,但谢穆尔式的人物却大有人在。(比喻暴虐者很多,见注)
注:谢穆尔是杀害什叶派教长侯赛因的凶手。
امان از خانه داری يكی می خری دوتا نداری.
作为一个当家的,让主保佑我们;我们买的东西是一件,缺的则是两件。
امان از دوغ ليلی ماستش كم بود آبش خيلی.
我的主呀!蕾莉做的酸奶饮料,酸奶少,水份多。(比喻某人允诺多,做得少)
امروز توانی و ندانی فرداكه بدانی نتوانی.
今天你能做,可不知道做什么;明天你知道做什么,可你又做不成了。(比喻人年幼时无知,不知从何做起,而老来心有余而力不足矣!)
امروز نقد فردا نسيه.
今天付现金,明天可赊欠。(商家常用此语作为告示,这是拒绝赊欠的一种委婉说法)

امیدنیست که عمر گذشته باز آید.
逝去的生命无望重返。
امیدوار بود آدمی بخیرکسان
مرا بخیرتو امید نیست شر مرسان
[سعدی]
人总希望从他人那里得到好处;而我并不期待从你那里得到,(至少)你不要伤害我就足矣!~萨迪
امیدها در نامیدی است.
希望存在于无望之中。
← از پس هرگریه آخر خنده ایست.
انبان خالی باد برمی دارد.
空的羊皮囊招风。(比喻无知的人却盛气凌人)
انبر را در آتش می گذارند دزد خبردار می شود.
火钳一旦烧红,窃贼便警觉起来。
اندازه نگهدار که اندازه نکو است.
凡事都要恰如其分,因为恰如其分才是可取的。
اندر پس هرخنده دوصد گریه مهیاست.
每次一个人的欢笑总会伴随着数以百计次的哭泣。(比喻人不可能任何时刻都是快乐的)
← چراغ هیچکس تاصبح نمی سوزد.
اندر جهان سود بیرنج نیست.
人世间哪有不劳而获的事呢!
اندر جهان نیست جاوید کس.
世上没有长生不老的人。
اندك اندك بهم شود بسیار
دانه دانه است غله در انبار
积少成多,聚沙成塔。
←قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.
اندك اندك خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد.
积少成多,滴水成河。
←قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.
اندك دان بسیار گو است.
懂得少的人才夸夸其谈。
اندکی جمال به از بسیاری مال. [سعدی]
略具姿色胜似腰缠万贯。~萨迪
اندوه دل سوخته دلسوخته داند. [سعدی]
悲伤绝望者才能理解悲伤绝望人的痛苦。

~萨迪
اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چراگفتم.
深思熟虑后说"我该说什么"胜过懊悔不已后说"我为什么要说出来"。(比喻说话要三思而行)
انسان بندهء احسان است.
人总要施恩于他人。
انسان به امید/(آرزو) زنده است.
人是靠希望活着的。
انسان جایزالخطاست.
人孰无过。(或:人非圣贤孰能无过)
انصاف نصف ایمان است.
公正等于信仰的一半。(强调公正在宗教信仰中的重要性)
انگشت بدندان گرفتن
将食指放在牙齿中间(表示惊讶或遗憾)
انگشت بدندان گزیدن
口咬食指(表示悔恨)
انگشت به شیر / (ماست) زدن
将手指放到牛奶(或酸奶)中(表示干预他人的事情以达到破坏的目的)
انگشت کوچك ...... هم نمی شود.
他连某人的小拇指都不如。(比喻他远不如某人)
انگشت نمك است خروار هم نمك.
盐就是盐,无论是一撮,还是一吨。(比喻以小见大)
← مشت نمونهء خروار است.
انگشت هنرور کلید روزی است و دست بی هنر کفچهء دریوزه.
工匠的手指是获取每日食禄的钥匙,而没有技能的手却是一只行乞者的碗。
انگور خوب نصیب شغال می شود.
优质的葡萄落入了豺狼之口。(汉谚:一朵鲜花插在牛粪上)
اوزوم و انگور
半斤八两。(比喻两者之间选择的余地很少)
او سواره است و من پیاده.
他骑马,我步行。(比喻一人有权有势,另一人地位低下)
اول استشاره وانگهی استخاره.

[سعدی]
常见快马半途夭折而跛驴却安全抵达家园。~萨迪

ای کشته که را کشتی تاکشته شدی زار
تا بازکه اورا بکشد آنکه تراکشت

[ناصر خسرو]
被害人啊!你杀害了谁以致惨遭如此杀害?然而天知道谁会杀害那个杀害过你的人啊?(比喻自然界中互相报复的规律)~纳赛尔·霍斯鲁

این امامزاده ایست که باهم ساختیم.
难道这个圣地不是我们两人合伙建立起来的吗?(比喻谎言总要戳穿。详见注)
注:有两个骗子,传谣说他们在某地梦见了伊玛姆的后代。当地百姓信以为真,便同意在该地建立圣地。从此这两人过起了富裕的生活。直到一天他们在众人面前发生了争执。其中一人说"以圣地的名义发誓,我说的都是事实"。另一个听后大怒说"难道这个圣地不是我们合伙建立起来的吗?"

این به آن در
见 هرچه عوض دارد گله ندارد.

اینجا پشه/(مگس) را درهوا نعل می بندند.
这里人们能在空中给蚊子(或苍蝇)掌上铁蹄。(比喻当地人异常聪明)

اینجا شتر را با نمد داغ می کنند.
这里人们用毡子在骆驼身上打上火印。(比喻当地人十分聪明)

اینجا موش باعصا راه می‌رود.
此处老鼠持杖而行。(比喻当地人十分谨慎小心)

این چاه و این ریسمان.
这里水井和井绳均已齐备。(比喻现在你有机会来证明自己是言之有理的)
← این گوی واین میدان /این تخم و این زمین

این حرفها برای فاطی تنبان نمی شود.
这番话用来给法蒂玛做条裙子还不够。(比喻花言巧语是不顶用的)

این دست را مباد برآن دست احتیاج.
但愿这只手不会去乞求那只手。(比喻向自己的亲友乞求是不可取的)

این دهان را خوب نخواندی.

先与朋友商量,然后查阅经书以卜吉凶。(比喻作决定要谨慎)

اولاد بادام است ، اولاد اولاد مغز بادام.
孩子是杏子,孙子是杏仁。(比喻孙子辈在老人眼里总是可亲可爱)

اول اندیشه وانگهی گفتار.
先思考,后说话;想好再说。
←اول فکر آنگه عمل.

اول بچش بعد بگو بی نمك است.
先尝一下味道,然后再说未放盐。(比喻先调查后下结论)

اول برادریت را ثابت‌کن سپس ادعای میراث کن.
先证明自己是(死者)的兄弟,然后提出(财产)继承权。(比喻做事要有根有据)

اول پیاله و بد مستی !
一杯到肚酩酊大醉。(喻指某事的不良后果来得很快)

اول پیاله و دُرد.
喝完一杯酒就见酒渣滓!(喻指某事的不良效果来得很快)

اول پند آنگه بند.
先给忠告,后用绳索。(比喻先礼后兵)

اول چاه را بکن بعد منار را بدزد.
先将坑挖好,才能偷尖塔。(比喻做事要按部就班,见注)
注:尖塔是指伊斯兰教寺院的尖塔。

اول خویش دوم درویش.
施舍先及亲友。(常作拒绝行善施舍的借口)

اول طعام آخر کلام.
先吃饭,后交谈。(嘴馋的人想吃得更多的一种借口)

اول فکر آنگه عمل.
(凡事要)三思而行。

ای آقای کمر باریك کوچه روشن کن و خانه تاریك.
身材苗条的先生呀!你把黑暗带回家里,却把光明照亮四邻。(妻子对她那位在外谈笑风生、在家愁眉苦脸的丈夫说的一句俏皮话)

ای بسا اسب تیزروکه بمرد
خرك لنگ جان بمنزل برد

这一回你可没有唱好。(比喻某人对别人说的话或提的要求表示不满意)

این را/(این یکی را) که زائیده ای اول بزرگ کن.

你先把生下来的孩子养大再说!(比喻某人应先完成一件事,然后再去干另一件事)

← با یك دست دو هندوانه نمی شود برداشت.

این ره‌که تو می روی به ترکستان است.
[سعدی]

你走的那条路通向土耳其斯坦。(比喻你完全走错了路)~萨迪

این شتری است که در خانهٔ همه کس می‌خوابد.

这只骆驼在每家门口都跪下来休息。(比喻我们命运相同;同舟共济)

این قافله تابحشر لنگ است.

这个商队慢悠悠地往前走直到世界末日。(比喻一件永远完不成的工作)

این کاسه نیم کاسه در زیر دارد.

这只碗下还扣着另外半只碗。(比喻事情并不简单,内中有诈)

این گوی و این میدان.

这里球和球场均已齐备。(比喻现在你有机会来证明自己是言之有理的)

← این تخم و این میدان

این مال من این مال منبر اینهم مال ننهٔ قنبر.

这是分给我的,这是分给阿訇的,这是分给甘巴尔的母亲的。(比喻一个十分自私的财产分配者,把分配物全分给自己和自己的亲属。详见注)

注:**منبر** 原意是清真寺院的祭坛,这里意谓阿訇本人。甘巴尔是阿訇的儿子。甘巴尔的母新就是他本人的妻子。这个谚语讽刺一个不公正而且是十分自私身为阿訇的分配物品者。

این مرده باین شیون نیرزد.

人们不值得为这位死者如此嚎啕大哭。(比喻某人不值得人们如此尊敬或叹息)

این هلو و این گلو.

这是桃子,这是喉咙。(比喻这是一件十分容易的工作)

این نانی است که خودم برای خودم پخته‌ام.

这个面包可是自己给自己烤制的。(比喻自作自受)

اینهمه چریدی کو دنبه‌ات ؟

同 آنقدر چریدی کو دنبه‌ات ؟

اینهمه چمچه زدی حلوات کو ؟

勺子搅来搅去,你捞到什么甜食了没有?(比喻徒劳无益)

ب

با آب حمام دوست گرفتن / (ضیافت کردن)

用洗澡水交友(或宴请他人)(比喻不花钱使人感恩于你;顺水人情)

با آل علی هرکه در افتاد برافتاد.

谁与阿里后裔作对,谁就倒霉。

با بال / (پر) دیگران پریدن / (پرواز کردن)

靠他人的翅膀飞行(比喻某人没有独立能力或者不具备个人才能)

با آنهمه هوش و بوشت پاشنه ندارد کوشت.

你吹牛吹了半天,连自己的鞋还没有鞋根呢!(比喻某人靠吹牛以掩饰自己的贫穷)

با این چیزها قبر آقا /(بابا) درست نمی شود.

用这些材料父亲的墓是修建不起来的。(比喻偷工减料是不行的)

باین ریش می روی تجریش ؟

你这把胡子(年龄)还想去塔吉利什?(比喻做力不从心的事)

بابای من مرد از تب گرم می‌خواهدباشد از تب سرد می خواهد باشد.

我老爹过世了,至于他死于“热发烧”还是“冷发烧”那都是无关紧要的事。(比喻死亡本身比死因更重要,见注)

注:“热发烧”和“冷发烧”均是伊朗中世纪医学专用名词。

بابدان بد باش (و)بانیکان نکو

جای گل گل باش جای خار خار

对坏人要狠,对好人要和;鲜花丛中学做鲜花,荆棘丛中学做荆棘。

با بداندیش هم نکوئی کن

دهن سگ بلقمه دوخته به

[سعدی]

即使对心肠狠毒的人也要善待,最好用块面包把狗的嘴封起来。~萨迪

با پا راه بروی کفش پاره می شود با سر کلاه.

如用脚走路,鞋子要走破;如用头走路,帽子要磨破。(比喻做任何事都要付出代价)

با پای خود بمرگ رفتن

自掘坟墓

← با دست خویش گور خود کندن

با پنبه سر بریدن

用棉花砍脑袋(比喻用软刀子杀人)

با توکل زانوی اشتر ببند. [مولوی]

你要托真主的福把骆驼的膝盖捆住。(比喻做任何事都要相信真主,那怕是件小事)~莫拉维

با تیغ و کفن نزد کسی رفتن

手拿剑和缠尸布向某人走去(比喻向某人彻底投降)

باج به شغال ندادن

不向豺狼进贡(比喻不向小人进贡或不在小人面前卑恭屈膝)

باجی به هم نمی دهند.

他们互不进贡。(比喻他们的实力半斤八两)

با چادر سیاه رفتی باید باکفن سفید بیرون بیائی

你戴上了黑面纱离开了(家),但要身裹白色缠尸布走出来。(比喻新娘出嫁后要永远忠于自己的丈夫,满意自己未来的生活)

با خدا باش خدا باتست.

你虔诚信教,真主才能同你常在。

باخدا باش و پادشاهی کن

بی‌خدا باش هرچه خواهی کن

你若虔诚信教,你可以做国王;你若不虔诚信教,你可以想做什么就做什么。

با خرس به جوال رفتن / (با خرس درجوال شدن)

与狗熊一起进入大口袋(比喻遇到不好对付的人)

با خلق کرم کن که خدا باتو کرم کرد.

你要对人民宽厚,因为真主曾对你宽厚过。

باخواب دیدن آبستن نشوند.

做梦怀不了胎。(比喻胡思乱想成不了事实)

باخوردن سیر نشدی با لیسدن سیر نمی شوی.

吃都吃不饱,舔更饱不了。(对舔盘子的孩子说的俏皮话)

باد آورده را باد می برد.

风刮来的(最终)仍被风刮走。(比喻不义之财来得容易去得快;悖入悖出)

باد باران آورد بازیچه جنگ.

风带来雨,玩笑带来争吵。

باد به بروت افکندن / (انداختن)

傲慢自大(原义为:朝胡子吹气)

باد به پشتش خورد.

风吹在他的背上。(比喻游手好闲的懒人难以重新开始干活)

باد پیمودن

丈量风力(比喻做徒劳无益的事)

← آب به غربال پیمودن

باد درآستین / (دماغ) انداختن

同 باد به بروت افکندن

باد در آستین کسی انداختن

使某人趾高气扬(原义为:向某人的袖子里灌风)

باد در دست / (بدست) داشتن

劳而无获。

باد در کلاه افگندن

同 باد به بروت افکندن

با درد بساز تا بدرمان برسی.

忍住痛你才能得到治疗。

با درد کسی رسدکه دردی دارد.

受苦人才能理解什么是痛苦。(或:未经痛苦的人不会同情别人)

← غم مرگ برادر را برادر مرده می‌داند.

بادکانی که معامله نداری ناخنك نزن.

如无购物之意,勿去尝试铺子里的食品。(可引申为:勿向一位妇女调情除非你有高尚的目的)

با دُمش گردو می‌شکند.

他用尾巴去敲碎核桃。(比喻某人对自己的成功喜出望外)

بادنجان باد دارد بلی ندارد بلی.

茄子糠了,是,糠了;茄子没有糠,是,没有糠。(喻指阿谀奉承者的嘴脸)

← با باد جنوبی شوی جنوبی، با باد شمالی شوی شمالی

بادنجان بد/(بم)آفت ندارد.

劣质(或:巴姆产的)茄子不招虫子。(比喻劣质的东西往往不易坏)

بادنجان، دور قاب چین

在盘子周围摆放茄子的人(喻指拍马屁的人或谄媚者)

← سبزی پاك كن

بادوستان بساز بردشمنان بتاز.

先与朋友和睦相处,再向敌人发动进攻。(汉谚:对己和,对敌狠)

با دوستان مروّت با دشمنان مدارا. [حافظ]

对朋友要宽厚,对敌人要容忍。~哈菲兹

注:诗人哈菲兹认为用这种态度对待敌友可获得身心的平静。

باده خوردن و سنگ به جام انداختن

喝完酒还用石头砸酒杯。(比喻以怨报德)

← نمك خوردن و نمكدان شكستن

باران آمد ترکها بهم رفت.

雨水能将房顶上的裂缝抹平。(比喻靠打扮也能遮丑)

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

درباغ لاله روید و در شوره زار خس

[سعدی]

雨水温和的天性对万物一视同仁,然而花园里长的是郁金香,盐碱地上长的是野草。~萨迪

بار بیارخانه گران تر است.

产品的厂价(比市价)更贵。(常用来讽刺某种异常的现象)

بار بد باشد چو بد باشد نهال.

莫怨果实酸,只因幼树差。

بار روی بار کسی گذاشتن

在别人身上加担子(比喻增添别人的痛苦或麻烦)

بار سبك زود به منزل می رسد.

轻货抵站快。(常比喻钱财不多的人能平安抵家)

بارك‌الله ران کسی را گنده نمی کند.

对某人说"您干得好极了!"之类的话不会使他的大腿粗起来。(比喻赞誉某人并不能提高他的地位)

بارك‌الله قبای کسی را رنگین نمی کند.

同 بارك‌الله ران كسى را گنده نمى كند.

بارکج بمنزل نمی رسد.

捆歪的货运不到站。(比喻骗人的把戏不会持久)

با رمال شاعر است با شاعر رمال باهردو هیچکدام باهیچکدام هردو

在占卜者面前,他是个诗人;在诗人面前,他是个占卜者;在两者面前他什么也不是;不在两者面前他既是占卜者,又是诗人。(比喻一个骗子的嘴脸)

باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزن.[سعدی]

见 زنبور درشت بی‌مروت راگوی ……

بازار باز آر.

你要从市场上买到货真价实的东西才行。(此谚语利用词源学中的双关语构成)

با زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می کشند.

好话能引蛇出洞。(比喻软招往往奏效)

باز گردد به اصل خود هر چیز.

万物归根。

بازوی بخت به که بازوی سخت.

[سعدی]

幸运的手臂胜过强壮的手臂。~萨迪

بازی اشکنك دارد سرشکستنك دارد.

[سعدی]
切莫与卑劣的小人相处,因为谁也不会从芦苇里吃到食糖。~萨迪

باقضا کارزار نتوان کرد.
与命运抗争是徒劳的。
← به جنگ خدا نمی‌توان رفت /باقضا آمده برنتوان آمد

باکدخدا بساز ده را بتاز.
先串通村长,后掠夺村子。

باکسان آن کن که با خود می کنی.
对待他人要同对待自己一样。(比喻己所不欲,勿施于人)
← آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند.

با کسی آشنا نمی‌گردم چو شدم آشنا،نمی گردم
我不择友;一旦择友,我将信守友谊。

با کسی که دفترش یك ورقی است معامله مکن.
不要同账本只有一页厚的人做买卖。(比喻不要同不可靠的人做生意)

باکسی که علی گفت عمر نمی گوید.
如果他乞求阿里庇护,他决不会乞求奥玛尔庇护。(比喻某人一旦交友决不会与他的敌人为友,见注)
注:阿里和奥玛尔在伊斯兰历史上是相互为敌的人物。

باگرگ دنبه می خورد با چوپان گریه می کند.
与狼分享羊尾巴,然后在牧童面前哭泣不止。(比喻某人两面派的作法)
← شریك دزد است و رفیق قافله.

بالابالا ها جا نیست پائین پائین ها هم نمی نشیند.
他是高不成来低不就。(比喻某人无能而又自负)

بالات را دیدیم پائینت را هم دیدیم.
我彻头彻尾把你看透了。(比喻某人已领教过他人的各种借口了,见注)
注:一日某乞丐向女主人讨乞。女主人恰在楼上,说我在楼下的话,会给你一个面包。另一日,乞丐又去讨乞。女主人恰在楼下,说我在楼上的话,会给你一个面包。乞丐说:"女主人啊!我已

玩游戏要受伤,甚至要打破脑袋。(伊朗儿童玩耍时见同伴受伤时说的戏谑语以安慰受伤者)

بازی بازی آخرش جدی می شود.
见 شوخی شوخی آخرش جدی می شود.

بازی بازی ، باریش بابا هم بازی ؟
你爱怎么玩就怎么玩,但你能扯你老爹的胡子玩吗?(比喻凡事都要有个分寸)

با سوزن چاه کندن
用针挖井(比喻做一件办不到的事)

با سیلی صورت خودرا سرخ نگهداشتن
靠掌嘴把脸打红(比喻某人讲面子,保全体面;打肿脸充胖子)
← با دنبه بروت چرب کردن

با شاخ گاو سررا بحنگ انداختن
用头顶着公牛角同它厮杀(比喻遇到劲敌或不好对付的人)

باشد بر نظاره جنگ آسان.
[ویس و رامین]
坐山观虎斗是最容易不过的。~维斯与朗明

باشدکه بپاشد.
要给别人,自己得先拥有。

با شمشیر چوبین جنگ نمی توان کرد.
用木剑无法打仗。(比喻做任何事必要工具不可少)

با شمشیر و کرباس /(قرآن) پیش کسی رفتن
同 با تیغ و کفن پیش کسی رفتن

با طناب پوسیده درچاه چهل ذرعی بعشق عمر مارگرفتن
为了表示对奥玛尔的爱,靠一根破烂的旧绳到四十米深的井里去抓蛇。(比喻做一件不值得做的事情)

با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری.
[سعدی]
有知识不实践犹如一根不挂果的树枝。~萨迪

باغبان را وقت میوه گوشها کر می‌شود.
在水果收获季节,园丁的耳朵总是聋的。(比喻园丁拒绝免费为过路人提供水果)

با فرومایه روزگار مبر
کز نی بوریا شکر نخوری

对别人说“匹劳斯”(意:羊毛粗布)可以,怎么能对我说“匹劳斯”!?(比喻某人最后施计时却施计于献计者,详见注)

注:某商人债台高筑,逼债者甚多。逼债人之一献计说,如有人来讨债,你就装疯说“匹劳斯”,事成后还我的债即可。商人照办。讨债者见他疯了,纷纷放弃债务。一日献计者来讨还约定归还的债务,商人竟对他也说“匹劳斯”,令献计者大吃一惊,故用此句质问。

با یك تیر دونشان زدن

一箭双雕。

بایك دست دو هندوانه نمی توان برداشت.

一只手拿不起两个西瓜。(比喻做事不能贪多)

با یك گل بهار نمی شود.

同 از یك گل بهار نمی شود.

باین /(به این) شکستگی ارزد بصد هزار درست.

[حافظ]

尽管他遭受了挫折,其能力仍与上千能人相当。~哈菲兹

ببال دیگران پرواز نمی توان کرد.

靠别人的翅膀是飞不起来的。

ببین تفاوت ره ازکجا است تا بکجا.

[حافظ]

你要看到这两段路的距离有多远。(比喻两物有天壤之别)~哈菲兹

بپای خود بگور/ (سلاخ خانه) رفتن

用自己的脚走向坟墓(或屠宰场)(比喻自取灭亡)

بپرس آنچه ندانی که ذل پرسیدن دلیل
راه تو باشد بعزّ دانائی [سعدی]

不懂就要问,不耻下问会给你带来尊严和学问。~萨迪

بپرهیز از نادانی که خودرا دانا شمرد.

要回避自命不凡的无知者。

بپیرانه سر بد بَود نیستی. [نظامی]

暮年的贫困是悲惨的。~内扎米

بتازی می‌گوید بگیر به آهو می‌گوید بدو.

他对猎犬说,“抓住它”,他对羚羊说,“快跑”。(比喻某人两面讨好,要两面派手法)

彻头彻尾把你看透了。”

بالای/(بالاتر از) سیاهی رنگی نیست.

再深的颜色也莫过于黑色了。(比喻事情到了尽头时绝望的人无须再担心害怕了)

← آب که از سرگذشت چه یك نی چه صد نی.

بال عقاب شد سبب آفت عقاب.

同 دشمن طاووس آمد پر او.

با مردم زمانه سلامیّ والسّلام.

对世人点头打个招呼就够了。(比喻世态炎凉)

بامی از بام ما کوتاه تر ندیده است.

他发现没有任何人的屋顶比我的更低。(比喻某人发现我比任何人更软弱无能,于是对我施虐)

با نادان تواضع کردن آب به حنظل دادن است.

同愚蠢者讲谦虚,犹如给药西瓜浇水。(比喻事与愿违;水浇得越多,药西瓜的果实越苦)

با نردبان به آسمان نتوان رفت.

靠梯子是上不了天的。(比喻靠异想天开是办不成事情的)

با نمك خودتان بخورید.

加你自家的盐去吃吧!(有人抱怨菜太淡时说的话,比喻办事要靠自己的能力)

با نیك نشینی نیك شوی با دیگ نشینی سیاه.

近朱者赤,近墨者黑。

با هرخمری خماری است.

每种酒都能醉人。(比喻每朵玫瑰花都有刺)

← با هرگلی خاریست.

باهر دست که دادی باهمان دست پس می گیری.

同 ازهردست بدهی (ازهمان دست) پس می گیری.

با هرکه راست آید ازچپ و راست آید.

走运的人事事顺利。

با هر گلی خاریست.

没有无刺的玫瑰。(比喻世上没有十全十美的幸福)

باهمه پلاس بامن هم پلاس ؟!

بترس ازکسی که از خدا نمی‌ترسد.
[خواجه عبدالله انصاری]
要畏惧对真主无所畏惧的人。～哈吉·阿卜杜拉·安萨里

بتمنای گوشت مردن به
که تقاضای زشت قصابان
[سعدی]
即使因缺肉而死去，也比忍受屠夫苛刻的要求好。～萨迪

بجای شمع کافوری چراغ نفت می سوزد.
不点硬脂蜡烛，而去点油灯。（比喻替代物更不可取，见注）
注：早期的油灯比优质蜡烛发出的光还要少。

بجرم عیسی موسی را مگیر.
耶稣犯了罪，不要去责备摩西。（比喻各人犯罪，自己负责）

بجنگ خدا نمی توان رفت.
不能同真主作对。
← با ایزد تیغ و نیزه برنتوان داشت.

بچوگان همت توان برد گوی.
握住雄心勃勃的球棒，你就能在球场上获胜。

بچه حکم طوطی دارد.
孩子有鹦鹉学舌的天性。（比喻大人在小孩面前说话要小心）

بچهء حلال زاده بدائی می رود.
婚生子一般长相像舅舅。（民间的一种说法）

بچهء خود را می زند که چشم همسایه بترسد.
他揍自己的孩子是为了吓唬邻居。（比喻杀一儆百）

بچه داری سر داری.
扶养孩子犹如上绞刑架。（比喻母亲扶养孩子的含辛茹苦）

بچه در شکم و نامش مظفر؟
孩子尚未出生，便取名穆扎法尔。（比喻做事操之过急）

بچه سر پیری زنگوله پای تابوت است.
暮年出生的孩子犹如悬挂在棺材上的铃。（比喻要力戒暮年生育孩子，不然孩子年幼时就会丧失双亲，无人照顾）

بچه سر راهی برداشتم پسرم بشود شوهرم شد.
拾个弃儿作义子，谁知成了我丈夫。（比喻不但没能从中得到安慰，反而被看管了起来；事与愿违）

بچه عزیز است تربیت او عزیزتر است.
孩子是您心中宝，教育孩子更是宝中宝。

بچه که راه افتاد سرکو را هم باید گل میخ کرد.
孩子学走路，（家中）石臼挂墙上。（比喻危险的东西要放好，以免孩子闯祸）

بچه که دامن شناخت بر زمین ننشیند.
抱惯了的孩子不愿下地走路。（劝告人们不要惯孩子）

بحسن نازی تبی ، بحال نازی شبی
不要为你的美貌或财宝而骄傲；一次寒热可以把美貌毁掉，一夜之间你可以失掉全部财宝。

بخاطر یك موش خانه را بحریق نباید کشید.
不能为一只老鼠而烧掉房子。（比喻不能因小失大）

بخت آخوند آنگاه برگردد که دریك شب دوجا دعوت شود.
阿訇一个晚上有两处宴请就是他最倒霉的时候。（意思说他会贪吃而得病）

بخت‌بد باکسی که یارشود سگ گزدش ار شترسوار شود.
如果厄运降头，即使坐在骆驼上，也要挨狗咬。

بخت که برمی‌گردد پالوده دندان می شکند.
人要是倒霉，喝口凉水都塞牙。

بخت که برگردد اسب تازی خر گردد.
厄运降临时，阿拉伯骏马也会变成蠢驴。

بخت که برگردد عروس در حجله نر گردد.
人一倒霉，新房中的新娘也会变成男人。

بخردان مفرمای کار درشت.
[سعدی]
不要赋小人以重任。～萨迪

بخر دستش نمی رسد پالانش را می‌زند.
他伸手够不着驴，只把驮鞍来敲打。（比喻某人在找替罪羊）

بخرگفتند کی به ده رسی گفت از سیخکی پرس.

بدخواه کسان هیچ به مقصد نرسد.
心怀叵测者永远达不到目的。

بدخوی در دست خوی بد خود گرفتار است.
易怒者往往成为自己粗暴脾气的俘虏。
（比喻人发怒时不易控制自己）

بدر بی‌نقصان و زر بی بار و گل بی‌خار نیست.
[سعدی]
没有满月不亏缺，没有金子无杂质，没有玫瑰不带刺。～萨迪

بدر/ (به در) می‌گویم دیوار تو گوش کن.
我对大门说话，墙啊！你要好好听着。（比喻指桑骂槐）

بدریا/(به دریا) برود خشك می شود.
要是他去大海，大海就会干枯。（比喻某人十分倒霉）

بدریا/(به دریا) در منافع بیشمار است
اگر خواهی سلامت برکنار است
[سعدی]
大海蕴藏着无数宝藏；如果你想寻求平安，平安就在岸边上。～萨迪

بدریای / (به دریای) ژرف آنکه جوید
صدف ببایدش جان برنهادن بکف
[اسدی]
谁要想在深海中找到贝壳，谁就必须敢于冒生命的危险。
（汉谚：不入虎穴，焉得虎子）～阿萨迪

بدست من و تو است نیك اختری اگر بد
نجوئیم نیك اختریم [ناصر خسرو]
你我都靠自己获得好运气；只要不作恶，好运自然来。～纳赛尔·霍斯鲁

بدشت آهوی ناگرفته مبخش.
[فردوسی]
鹿未猎到不要答应送人。（比喻不要开空头支票）～菲尔多西

بدعای کسی نیامده‌یم که به نفرین کسی برویم.
我们不因有人祈祷而光临，也不因有人诅咒而离去。（比喻做事不要被他人左右）

بدعای گربهٔ سیاه باران نمی آید.
雨不会因黑猫的祈祷从天而降。

بدگمان باش در امان باش.
遇事多打几个问号，才能得到平安。（比喻

问驴何时能进村，驴答你去问赶驴棒的。
（比喻赶驴棒的才是真正掌握速度的人）

بخشش از بزرگتر و گناه از کوچکتر.
小人犯了罪，大人不记仇。（比喻人非圣贤孰能无过）

بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم.
我原谅你，尽管我认为这样做并不可取。
（这是一句戏言，表明原谅他人者，这样做实为勉强）

بخوان کسان کدخدائی مکن. [سعدی]
你是客人，不要将饭菜席卷一空。～萨迪

بخور آش بشکن جاش!
喝了汤，还将汤盘砸碎！（比喻忘恩负义）
← نمك خوردن و نمکدان شکستن!

بخورد و بمرد به از آرمان بگور.
先吃足，后死去胜过去世时壮志未酬。

بخور و بخواب کار من است خدا نگهدار من است.
吃饱睡足是我的事，照管我是真主的事。
（懒人的座右铭）
← وقت کارکردن چلاقم وقت خوردن قلچماقم.

بخیه به آب دوغ زدن
靠酸奶水去缝缀某物（比喻做徒劳无功的事情）
← آب بغربال پیمودن

بخیه‌اش بر روی کار افتاد.
针眼暴露在表面。（比喻事情露出了破绽）

بد آنست که نباشد.
一无所有是最糟糕的。

بد آید بپیش بد از کار بد. [فردوسی]
恶有恶报。～菲尔多西

بد آید بمرد از بد کار بد. [فردوسی]
恶有恶报。～菲尔多西

بد از پیش خدا نیاید.
愿坏事不会从天而降。（不迷信的人常常针对迷信的人说的一句话）

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یاطاق
فرود آید ویا قبله کج آید
如果交厄运者去建一座大清真寺，不是拱顶下塌就是礼拜的方向造歪。

بد بد است. / (بد بده)
坏的就是坏的。（比喻丑事终究是丑事）

大家要为那家户主难过而痛哭，因为他收入是十九元，支出却是二十元。（比喻要量入为出）

برات برشاخ آهو

在鹿角上的汇单（比喻不能兑现的许诺）

براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید.

[حافظ]

谁不努力，谁就没有安逸的生活。（比喻不劳无获）～哈菲兹

بر احوال آن کسی باید گریست
که دخلش بوَد نوزده خرج بیست

برآن کدخدا زار باید گریست …… 同

برادر آن بوَد که روز سختی ترا یاری کند در تنگبختی

[ناصر خسرو]

厄运临头时向你伸出援助之手的人才是你的兄弟。（比喻患难知真交）～纳赛尔·霍斯鲁

برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند.

兄弟间吵架只有傻瓜才相信他们真正在吵架。

برادر که در بند خویش است
نه برادر است و نه خویش است

[سعدی]

只关心自己的兄弟既不是你的真兄弟，也不是你的亲戚。～萨迪

برادری برابری.

兄弟就是平等。

برادری بجا بزغاله یکی هفتصد دینار.

兄弟归兄弟，每只小山羊还得算七百第纳尔。（比喻亲兄弟，明算账）

← حساب حساب است کاکا برادر.

برادری را ثابت کن بعد ادعای ارث.

先证明是自家兄弟，然后再提出分家产。（比喻做事要分先后）

برای آدم بدبخت از در و دیوار می بارد.

[عشقی]

人要倒霉，不顺的事接踵而来。～埃希基

برای آدم بدبخت مرگ خوشبختی است.

对交厄运者来说，死亡就是幸福。

برای خری لنگ کاروان بار نیفکند.

商队是不会往跛足的驴背上放货物的。

← برای یك بی نماز در مسجد را نمی بندند.

轻信者后悔）

بدمکن که بدافتی چه مکن که خود افتی.

作恶会遭到恶报，掘井会落入井中。

← از مکافات عمل غافل مشو……

بدندان اسب پیشکشی نگاه نمی کنند.

اسب پیشکشی را بدندانش نگاه نمی‌کنند. 同

← از دست دوست هرچه می رسد نیکو است.

بدوزد شره دیدهٔ هوشمند
درآرد طمع مرغ و ماهی بیند

[سعدی]

贪婪会将智者的眼睛蒙上，贪心会使鱼和鸟落入猎网。～萨迪

بدوست گرچه عزیز است راز دل مگشای
که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز

[سعدی]

不要把心中的秘密告诉你的挚友，因为你的挚友也会把这秘密传给他的挚友。～萨迪

بد و نیك هرگز نماند نهان. [فردوسی]

好与坏的真相不会永远被掩盖。～菲尔多西

بدهکار راکه بحال خود گذاشتی طلبکار می شود.

债务人如果任其发展会变成债权人。（比喻事物在一定条件下会向其相反的方向变化）

بدیزی گفته‌ام هرکاره.

我将砂锅称瓦罐。（比喻某人出于愤怒或其他原因故意贬低某物，混淆是非）

← باسب شاه گفته‌اند یابو

بدیدار مردم شدن عیب نیست
ولیکن نه چندان که گویند بس

[سعدی]

访亲问友无可指责，但不要过分以至对你说"够了！"～萨迪

بدی در جهان بدتر از آز نیست.

[فردوسی]

世上的坏事莫过于贪婪。～菲尔多西

بدی یا بدگو داری ؟

你受伤害了呢，还是他人说了你坏话？（用来安慰被诽谤者的话）

برآن کدخدا زار باید گریست
که دخلش بوَد نوزده خرج بیست !

缝在一起的东西不同于长在一起的东西。（比喻人工制成之物不及天生自然之物）

بر پشت خوابیدن / (خفتن)

躺着睡大觉（比喻生活悠闲，高枕无忧）

برجاهل اعتماد مکن.

[خواجه عبدالله انصاری]

切莫信赖无知愚昧的人。～哈吉・阿卜杜勒・安萨里

بر چشم کور سرمه کشیدن چه فایده.

在瞎子眼上涂染眼药，枉费功夫。

برخر خود نشاندن

将某人放在他自己的驴背上（比喻给某人的劣行以应有的惩罚）

برخرمگس معرکه لعنت !

让令人扫兴的人见鬼去吧！

برد کشتی آنجاکه خواهد خدا
اگرجامه برتن درد ناخدا

[سعدی]

同 خداکشتی آنجا که خواهد برد……

بردوستان رفته چه افسوس می خوریم
باخود مگر قرار اقامت نهاده‌ایم

[صائب]

对朋友们的离去没有什么惋惜，难道我们自己能永远留在这里吗？～萨依布

بردوستی دوستان اعتمادنیست تاچه رسد بتملق دشمنان.

（有时）连朋友间的友情都难以信赖，谁还能相信故人的恭维呢？

برسر اولاد آدم هرچه آید بگذرد.

同 هرچه آید برسر……

برسیه دل چه سود خواندن وعظ
نرود میخ آهنین برسنگ

[سعدی]

说教不会打动冷酷无情的人，犹如一根铁针不会刺穿石头。～萨迪

برعکس نهند نام زنگی کافور.

为了突出对比，人们把黑人称为"樟脑"。（波斯文学中常用的比喻手法）

برکت در حرکت است.

谋事在天，成事在人。

← از تو حرکت از خدا برکت.

برکس مپسند آنچه ترا نیست پسند.

同 آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند.

برای شیطان پاپوش می‌دوزد.

他为魔鬼做鞋穿。（比喻某人擅长坑蒙拐骗）

برای کسی بمیرکه برایت تب کند.

谁为你焦心如焚，你就为他赴汤蹈火。

برای کله ماهی خور کلهٔ ماهی پیدا می شود.

吃鱼头的人总能找到鱼头。

برای کور تاریك و روشن یکسان است.

对盲人来说黑暗与光明没有区别。

برای فاطمه تنبان نمی شود

见 این حرفها برای فاطمه تنبان نمی شود.

برای لای جرز خوب است.

他不过是个塞砖缝的料。（比喻他是个无用的人）

برای مصلحت بوسه بدُم خر زنند.

只要认为合适，人连驴子的尾巴也会亲一下。（意思说人有时为达到目的会委曲求全）

← از درد لاعلاجی بخر می گویند خانباجی.

برای من آب ندارد برای توهم نان ندارد!

同 آب برای من ندارد نان برای توکه دارد.

برای نهادن چه سنگ و چه زر.

[سعدی]

如果储而不用，石头与黄金没有什么区别。～萨迪

برای هرخری آخور نمی بندند.

不是为每条驴子都盖个牲口棚。（比喻对某人不值得如此厚爱）

← این مرده باین شیون نیرزد.

برای هر نخور یك بخور هست.

只要有罢食者，就有进食者。

برای همه مادر است برای من زن بابا.

她待他人似亲娘，她待我却似后娘。（比喻某人待人不公平）

برای یك بی نماز در مسجد را نمی‌بندند.

清真寺的大门是不会向异教徒关闭的。

برای یك دستمال قیصریه را آتش زدن

为了一条手帕竟焚烧了一个大商场。（比喻小题大作或为了个人的微小的得失竟犯下滔天大罪）

بر باد رود هر آنچه از باد آید

同 بادآورده را باد می برد.

بربسته دگر باشد و بررسته دگر.

为捕捉别的鸟撒下这只网吧！凤凰巢穴高筑，是不会陷入圈套的。（本谚语意思是：我不会上你的当，你去让别人上当吧！）～哈菲兹

برو باه گفتند شاهدت کیست گفت دمم.

有人问狐狸谁能证明你的存在。狐狸回答说："我的尾巴！"（比喻每样东西都有其象征）

برهرکه بنگری بهمین درد مبتلاست.

你看到的每一个人都在受同样的苦。（比喻每人都处于同一困难境遇）

برهمکار بد لعنت !

让那位蹩脚的搭档见鬼去吧！（这是人们在听到某人用甜蜜的歌喉在歌唱而一条毛驴却发出难听的叫声时说的一句诙谐话）

برهنه آمده‌ایم و برهنه نیز خواهیم رفت.

我们光着身子来到这个世界，我们也将光着身子离开这个世界。（比喻钱财是身外之物，是带不走的）

برهنه فارغ است از دزد و طرّار

光身子的人既不怕强盗，也不怕扒手。

بزاهد فربه و پزشك نزار مگروید.

不要信任身体肥胖的苦行僧或身体瘦弱的医生。（比喻苦行僧饮食无节制而医生又不懂健康之道）

بز را غم جان است و قصاب را غم پیه.

山羊担心送命，屠夫担心膘薄。（比喻各人各有心事）

بزرگ آنکه او را بسی دشمن است.

[فردوسی]

伟人仇敌多。～菲尔多西

← بی هنر آنکس حاسد نیستش. [ابن یمین]

بزرگان شناسند قدر بزرگان.

伟人懂得伟人的价值。（比喻猩猩惜猩猩，好汉识好汉）

بزرگی بخدا می‌برازد و بس.

只有真主才称得上伟大。

بزرگی بعقل است نه بسال. [سعدی]

伟大靠智慧，不靠年事高。～萨迪

بزرگی سراسر بگفتار نیست
دوصد گفته چون نیم کردار نیست.

[فردوسی]

برکنده به آن چشم که بدین باشد.

眼睛要是邪恶，最好将它挖掉。

برکنده به آن ریش که در دست زنان است.

怕老婆的人的胡子最好给拔掉。（意思说这种人不配留胡子）

برگذشته افسوس نخورند.

谁都不要为往事伤感。

برگذشته حسرت آوردن خطاست.

[مولوی]

为往事伤感是错误的。（比喻要忘却旧事）～莫拉维

← برگذشته افسوس نخورند.

برگ سبزی است تحفهء درویش.

托钵僧的礼物是一片绿色的叶子。（比喻礼轻情意重）

← ارمغان مور پای ملخ است.

برلب جیحون کسی تشنه نباشد.

谁在阿姆河旁永远不会口渴。（汉谚：背靠青山不缺柴）

برلب آب حیات تشنگیم کشت.

[صبوحی]

我竟在生命之泉的旁边活活渴死。（比喻鞋匠反穿旧鞋）～萨布希

برمال و جمال خویش مغرور مشو
کانرا بشبی برند و اینرا به تبی

不要因拥有财富和美貌而骄傲，因为财富可以一夜之间失去，美貌也可以发热一次而消失。

برمنکرش لعنت.

谁不承认它让谁见鬼去吧！（比喻这是一件千真万确的事）

بر نادر حکم نتوان کرد. [سعدی]

罕见之事不足为凭。～萨迪

برو ای گدای مسکین درِ دیگری طلب کن
که هزار بارگفتی و نیامدت جوابی

[سعدی]

可怜的乞丐，你走吧！到别家去行丐吧！你在这里要饭要了一千次，可一回也没有得到答复。（拒绝乞丐讨饭的一种说法）～萨迪

برو این دام برمرغ دگر نه
که عنقارا بلنداست آشیانه

[حافظ]

蔽)～萨迪

بسفارش حج قبول نشود.

委托别人替你朝圣是无效的。

بسکه خاموش نشستم سخن از یادم رفت
بسکه ماندم به غریبی وطن ازیادم رفت

我静坐在那里太久了,以致说话的能力丧失了;我流浪在外面太久了,以致家乡的概念模糊了。

بسیار خوار لاغر باشد.

贪食者往往身材瘦小。

بسیار خوشبو است دم بادهم می نشیند.

他香气四溢,坐在轻风吹来的路上。(用讽刺的口吻形容某人春风得意的情景)

بسیار دان بسیار گوی باشد.

博学者往往说话滔滔不绝。

بسیار سفر باید تاپخته شود خامی.

[سعدی]

大量旅行能使庸人成熟老练。～萨迪

بسیار فرق باشد از اندیشه تاحصول.

[سعدی]

想法和实现想法是完全两回事。～萨迪

بسیار گفتن دوم بی‌خردی است.

[قابوس نامه]

侃谈过分趋于失去理智。～《卡布斯教诲录》

بسیری مردن به که گرسنگی خوردن

[سعدی]

死于饮食过度胜过活着挨饿。～萨迪

بسیری مردن به که بگرسنگی جان سپردن

[سعدی]

同上条

← درآب مرده بهترکه در انتظار آبی.

بشترگفتند چرا شاشت از پس است گفت
چه چیزم مانند همه کس است.

人们问骆驼你为什么尿从后面撒?骆驼说我哪一点同别人相同呢?(比喻某人缺点远远不止这一点)

بشترگفتند چراگردنت کج است گفت چه
چیزم رج است که گردنم کج است.

人们对骆驼说:"你的脖子为什么是歪的?"它回答说:"我身上有哪一部分是直的,而让你认为我脖子是歪的呢?"
(比喻某人的缺点远远不止这一点)

伟大不完全在于言语,因为二百句话还顶不上半个行动。～菲尔多西

بزك نمیر بهار میاد
کمبزه/(کنیزه) و خیار میاد

小羊羔呀,你要活下去,春天正在来临,各种瓜果正等着你。(意思说诺言的实现还不是指日可待,仍需加紧工作才行)

بزکه گرگین شد ازگله بیرون باید کرد.

羊如果一旦长疥癣,必须将它赶出羊群。

بزگر از سر چشمه آب می‌خورد.

长满疥癣的山羊总在水源头饮水。(比喻卑劣者往往更自私,更自负)

بزمین سخت/(سفت) نشاشیده است.

他至今还没有把尿撒在硬地上。(比喻某人还没有经历过艰难的日子或他还没有遇到过比他更强大的对手)

بسا دولت که آید درگذرگاه
چو مرد آگه نباشد گم کند راه

在很多情况下福星已降临,但人们不觉察,因而失之交臂。

بسالش ساخته‌ایم بماهش هم می سازیم.

我们一年都忍受过来了,一个月就更不在话下了。(比喻我们受过大苦后,小苦也就无所谓了)

بسا مراد که درضمن نامرادیهاست.

在很多情况下,成功经过无数失败后才能取得。(比喻失败乃成功之母)

← الخیر فی‌ماوقع

بسانام نیکوی پنجاه سال
که یك کار زشتش کند پایمال

[سعدی]

许多人享有美名五十年,但一件丑事能使其美名荡然无存。～萨迪

بسان درختی است گردنده دهر
گهی زهر بارش گهی پادزهر

这个变化无常的世界犹如一棵果树,它有时结出有毒之果,有时又结出解毒之果。

بس قامت خوش که زیر چادر باشد
چون بازکنی مادر مادر باشد

[سعدی]

你常常看到一个苗条的身材藏在黑色的面纱内,打开时,你会发现她是一个老奶奶。(比喻人们常被表面现象所蒙

舒适的生活来自辛勤劳动。

بعداز سیری لقمهٔ پنج سیری

他一面说饱,一面吃饭又半斤。(比喻对某人胃口之大表示惊讶)

بعداز مردن سهراب نوشدارو

苏赫拉布(《王书》中的一位英雄)死后,解毒药才送到。(比喻雨后送伞,无济于事)

بعداز هفت کره ادعای بکارت !

生了七个孩子还申称自己是处女!(比喻某人无耻之极)

بُعد منزل نبوَد در سفر روحانی [حافظ]

在宗教旅行中,谁都不会去考虑驿站间的距离有多远。(比喻虔诚信徒不畏路途遥远)~哈菲兹

بعشق شیطان در چاه چهل ذرعی افعی گرفتن

为表示对魔鬼的爱,纵身跳入四十米深的井里去抓蟒蛇(比喻为一个卑劣小人做一件既艰难而又危险的事)

بعمل کار برآید به سخن رانی نیست.

[سعدی]

做事靠行动,而不靠花言巧语。~萨迪

بغداد خراب است.

巴格达已成为废墟。(表示"我饿了"或"他人饿了"的戏谑语,见注)

注:古代的巴格达是富庶的象征。

بفرجام گیتی نماند بکس. [فردوسی]

这世界最终不会留给任何人。~菲尔多西

بفرجام هر نیك و بد بگذرد. [فردوسی]

任何善与恶最终将随风而去。~菲尔多西

بفردا ممان کار امروز را. [فردوسی]

今日事今日毕,切勿推迟到明天。~菲尔多西

بقاطر گفتند پدرت کیست گفت آقادائیم اسب است.

有人问骡子谁是你的父亲,骡子答我的舅舅是马。(比喻某人通过这类回答来掩饰自己低贱的出身)

بقال بیکار پله وزن می کند.

杂货店老板没事干,闲得自己称称盘。(比喻无所事事的人常做无用处的事)

بشتر مرغ گفتند بار ببر. گفت مرغم گفتند پروازکن گفت شترم.

他们让鸵鸟把货驮走,鸵鸟说我是一只禽鸟。人们让它飞走,它又说我是头骆驼。(比喻某人巧妙地利用自己的双重身份,见注)

注:波斯语中鸵鸟一词是骆驼和鸟合成的词。

بشیرین زبانی و لطف و خوشی
توانی که فیلی بموئی کشی

[سعدی]

只要凭借甜言蜜语和手段温柔,谁就能用一根头发把大象牵走。~萨迪

بشو ای خردمند ازآن دوست دست
که بادشمنانش بُوَد هم نشست.

智者呀!你要同你的朋友绝交,因为他已化敌为友了。(喻指一种交友之道)

بشهر خویش هرکسی شهریار است.

任何人在自己家乡都可以称王称霸。

بضاعت مزجات نزد عزیز آوردن [سعدی]

把不值钱的货物献给阿齐兹(埃及君王的称号)(比喻做徒劳无益的事)~萨迪

به طبیب لاغر و سلمانی کچل اعتماد نباید کرد.

不要相信瘦弱的医生和秃头的理发师。(比喻某人连自己份内的事都没有做好,又怎能为他人服务?)

← بزاهد فربه و پزشك نزار مگروید.

بعداز تنه خبردار !

碰撞了人才说:"闪开!"(比喻做事马后炮)

← بعد از مردن سهراب نوشدارو

بعدازچهل سال گدائی شب جمعه راگم کرده است. / (نمی داند)

他行乞四十年,连周末晚上在什么时候都不知道。(比喻某人很笨,连讨饭能讨到最多的时间都忘记,见注)

注:施舍最多常在周末晚上。

بعداز چهل سال مهتری دیگر توبره گم نمی کند.

他养马四十年,再也不会丢失草料袋了。(比喻某人通过工作锻炼,已经积累了丰富的经验)

بعداز رنج راحت است.

黑人沐浴后也不会变白。(比喻切勿企图做不可能的事)

بگاو و گوسفندکسی ضرر ندارد ؟

它会伤害谁家的牛羊吗?(见注)

注:这是一个幽默的谚语,讲的是一个没有见过宗教仪式的农民见有人大声地召人祈祷时,他怕这声音会伤害他人的牛羊,故发此问。

بگدا گفتند خوشامد توبره‌اش راکشید پیش آمد.

当人们对乞丐说“欢迎!”他就会手拿着行乞袋向你走来。(比喻某人得寸进尺)

← روستائی راکه رودادی کفش بالا می‌کند.

بگذار تا خودم را جاکنم ببین باتو چه هاکنم.

给我半个机会,你就可以看到我能为你做些什么。(比喻某人潜在能力很大,但一直苦于没有机会展示自己)

بگرسنگی مردن به که نان فرومایگان خوردن

宁愿饿死也不吃卑劣小人赐给的面包。

بگرگ گفتند تراچوپانی داده‌اند گریه کرد گفتند چرا گریه می‌کنی گفت می ترسم دروغ باشد.

人们对狼说你已被任命为牧羊倌,狼听后大哭。又问你为何大哭,狼说我怕这不是真的。

بگفتن آتش، زبان نمی سوزد.

嘴里光说“火”是烧不坏舌头的。(比喻说空话无济于事)

← از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

بگفته‌ء خود کارکن تا بگفته‌ء توکار کنند.

如果你要他人按你说的去做,那你应先从自己做起。

بگفتار شیرین جهان دیده مرد
کندآنچه نتوان بشمشیرکرد.

[سعدی]

阅历丰富的人靠甜美的言词能把靠宝剑办不成的事办成了。~萨迪

بگمانش علی آباد شهری است

他以为阿里阿巴德是一座城市,(其实不然)。(比喻某人对某物期望过高,见注)

注:阿里阿巴德是几个村子的名字。

بگمراه گفتند نامت چیست گفت رهبر.

问迷路人你叫什么名字,他回答说我叫领

← کور بیکار مژهء خود را می‌کند.

بقدر دوغت می زنند پنبه.

你拿出多少酸奶水,他们就为你弹多少棉花。(比喻买卖公平)

بقدر گلیمت پا دراز کن.

毯子有多长,腿就伸多远。(比喻量入为出;看布裁衣)

به کارهای گران مرد کار دیده فرست.

[سعدی]

有经验的人应赋以重任。~萨迪

بکچل گفتند چرا مو نمی‌گذاری/(نداری) گفت دوست نمی دارم.

有人问秃子为什么不长头发,他回答说他不喜欢长头发。(比喻某人阿Q精神,吃不到葡萄说葡萄酸)

بکدام سازت برقصم ؟

我跟你的哪个曲调跳舞?(比喻某人听命于他人,但无所适从)

بکشتی ویران گذشتن برآب
به آید که درکار کردن شتاب

[فردوسی]

乘坐破船出航胜过干活鲁莽。~菲尔多西

بکلافی داخل خریداران یوسف شدن

仅以一绞丝线的代价加入了拍卖尤素福的行列(比喻某人愿拿出全部财物去换取他所需要的东西,详见注)

注:奴隶尤素福年轻美貌在埃及被拍卖,众商人出高价争购。这时一位老妇拿出她所仅有的一绞丝线来换取尤素福,众人大笑。她说我知道我无法得到他,但我希望我的名字会出现在尤素福崇拜者的名单中。

بکن هر آنچه بشاید نه هرچه بتوانی.

[سعدی]

做你应该做的事,而不是做你会做的事。~萨迪

بکوشش نروید ز خارا گیا

[فردوسی]

你即使努力,青草也不会长在岩石上。(比喻勿做难以实现的事)~菲尔多西

بکوشش نروید گل ازشاخ بید
نه زنگی بگرمابه گردد سفید

你即使努力,玫瑰花也不会长在柳枝上;

بلبلیش بلبل است یا لندوك است پر درنیاورده یا پیراست پر ریزانده.

这肯定是一只夜莺,但这只夜莺不是羽毛未丰,就是老得羽毛全已脱落。(比喻某人对某事物捉摸不定)

بلعنت خدا نمی ارزد.

不值一文;毫无价值

← بمفت نمی ارزد.

بلقمان / (به لقمان) حکمت آموزی چه باشد.

向鲁格曼(古阿拉伯传说中的智者)讲哲理等于班门弄斧。

← حکمت بلقمان آموختن غلط است.

بلکه من کاریده‌بودم (بلکه) شترتو هم چریده بود.

如果我把地耕了,而你的骆驼在上面吃了草,(后果真不堪设想)。(比喻说话人用假设的手法威胁对方)

بِله دیگ بِله چغندر

有多大的锅煮多大的甜菜。(比喻一物降一物)

بمال نازی شبی بحسن نازی تبی.

同 برمال و جمال خویش مغرور مشو ……

بماه میگوید تو درنیا تا من درآیم.

她对月亮说"你别升起,让我先闪烁发光吧!"(赞扬女子容貌美丽时用)

بمرگ می گیرد تا به تب راضی شود.

同 از مرگ گرفتند تابه تب راضی شد.

بمفت نمی ارزد.

不值分文;毫无价值。

← بلعنت خدا نمی ارزد.

بمیر و بدَم.

你死也要去拉风箱!(命令他人拼命干活时用,见注)

注:一日有位铁匠的学徒感到站着拉风箱很累,便对师傅说我可以坐着拉风箱吗?师傅说可以。隔一会儿又说我可以半躺着拉风箱吗。师傅又说可以。不久他又问师傅我可以躺着拉风箱吗,师傅勃然大怒地说"你就是死也要给我去拉风箱!"。

بنا آزموده مفرمای کار.

不要把活交给无经验的人去做。

路人。(讽刺夸夸其谈的人)

بگنجشك گفتند منار بشکمت / (به کونت) گفت چیزی بگو بگنجد.

人们咀咒麻雀说希望清真寺的塔尖会戳穿你的肚皮。麻雀回答说你们应该说些能使自己的咀咒得以实现的话。(讽刺某人大吹大擂,胡说八道)

بگوش خر یاسین خواندن

对着驴的耳朵朗读"雅辛"一章。(古兰经中的一章)(比喻对牛弹琴)

بگومبین چشم برهم می نهم بگومشنو پنبه بگوش می گذارم لیکن اگربگوئی نفهم نمی توانم.

如果你说"不准看",我会闭上眼睛。如果说"不准听",我会用棉花堵住耳朵。但如果你说"不要去理解它",那我是做不到的。

بگیتی نماند بجز نام نیك.

[فردوسی]

世上只有美名不会被人忘记。~菲尔多西

بگیر و ببند و بده دست پهلوان.

抓住他,把他捆起来,然后交给勇士。(对把他人的劳动果实占为己有的人的讽刺)

بلا چون عام بود دلکش است و مستحسن

[قاآنی]

灾难普遍降临时,它是美好的,并为大家所接受。(鼓励人们同病相怜,同忧相救)~高安尼

بلال که مرد اذان گو قحط نمی گردد.

即使巴拉尔死掉,还会有别人来当宣礼员。(比喻即使没有屠夫,人们也不会吃带毛猪,见注)

注:巴拉尔是先知穆罕默德的宣礼员。

بلبلان خاموش و خر در عرعر است.

夜莺停止了歌唱,因为驴子在吼叫。(讽刺某人歌喉十分难听)

بلبل هفت بچه می گذارد یکیش بلبل می شود.

夜莺孵蛋七个,只有一个孵出夜莺。(比喻父母亲七个孩子中一般只有一个成材)

بناپاکزاده مدارید امید
که زنگی به شستن نگردد سفید
[فردوسی]
不要对私生子抱有任何希望，黑人不会因为沐浴皮肤就变白。～菲尔多西

بناکاردیده مفرمای کار.
同 بناآزموده مفرمای کار.

بنام حسنی بکام حسینی.
同 بنام ما بکام تو

بنام ما بکام تو
利用我的名义，达到你的目的。
← مادر بنام بچه می خورد قند وکلوچه.

بنام نیکو مردن به که به ننگ زیستن.
宁死后留下美名，也不愿苟且偷生。

بند تنبانش شل است.
她裤带的结很松。（用来比喻淫荡的妇女）

بند مارا آب برده است.
我们的坝被水冲走了。（比喻我们的事业完蛋了）

بندهء زرخرید آزاد تر از بندهء شکم است.
用金钱买来的奴隶比贪食的奴隶更为自由。（因为后者为了填饱肚子随时可以屈服于他人）

بن دیوار کندن و بام اندودن
一边在挖墙角，一边去涂沫房顶。（比喻以牺牲根基为代价去粉饰外表）

بنرمی درآید ز سوراخ مار. [فردوسی]
柔顺能将蛇引出洞外。～菲尔多西

بنزد مردم بیمار ناخوش است شکر.
[ناصر خسرو علوی]
食糖也会令病人厌烦。（比喻好的东西在一定条件下可以变得不可取）～纳赛尔·霍斯鲁·乌拉维

بنظاره برجنگ آسان بَود. [اسدی]
作壁上观是一件容易的事情。（比喻袖手旁观并不难）～阿萨迪

بنگر که چه میگوید　　منگر که میگوید
要注意人家说的是什么，而不是去注意是谁说的。（比喻要对事不对人）

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
که درآفرینش ز یك گوهرند
[سعدی]
亚当子孙亲如手足，造物之初本无区分。～萨迪

بوجار لنجان است (از هرطرف باد میاید باد می دهد).
他是林姜（地名）的簸谷工。（风从哪个方向吹来，他都能扬场筛糠）（比喻某人八面玲珑，随风转舵）

بوَد سوزن به از تیغ برنده.
缝衣的针胜过锋利的剑。（比喻有时使用武力不可取）

بوَد هم پیشه با هم پیشه دشمن.
同行是冤家。
← همکار همکار را نمی تواند دید.

بوریا باف اگرچه بافنده است
نبرندش بکارگاه حریر
[سعدی]
编蓆工能编织芦蓆，但从来没有人让他编织丝绸。（比喻手工业分工和要求都不同）～萨迪

بوزینه بچشم مادرش غزال است.
在母亲眼里，猴子就是羚羊。（汉谚：在母亲眼里癞痢头的儿子也是好的）

بوزینه را با درودگری چه کار ؟
同 از بوزینه درودگری نیاید.

بوسه با پیغام نتواند بوَد.
亲吻不能用信函代替。（相似的谚语：受人之托的朝圣是不可取的）

بول و قولش یکی است.
他的承诺等于撒尿。（意谓某人从不履行承诺）

بوم از تربیت هزاردستان نشود.
猫头鹰是不会被训练成夜莺的。（比喻乌鸦再洗颜色也永远是黑的）

بوی حلواش میاید.
谁都可以闻到他的“哈尔瓦”（一种点心）的香味。（比喻某人已奄奄一息，见注）
注：伊朗人习惯在某人临死前将哈尔瓦这种点心分发给其亲朋好友，以祝愿他的灵魂早日升入天堂。
← آفتاب لب بام است.

بوی خون از گفتارش /(دهنش) می آید.
他嘴里有一股血腥味。（比喻某人说话时杀气腾腾）

بوی کباب شنیده اما نمی داندکه خر داغ می کنند.

他闻到了烤肉的香味，却不知道人们正在为一条驴打上火印。（当某人处在某种幻觉中时人们说对他的俏皮话）

بوی شیر از دهنش میاید.

他乳臭未干。（比喻某人年幼无知）

بوی مشك پنهان نمی ماند.

麝香的香味是藏不住的。（比喻美德最终会家喻户晓）

به آب نرسیده موزه برمکن.

不到水边别脱靴。（比喻凡事不要操之过急）

به است از روی نیکو نام نیکو.

[ویس و رامین]

美名胜过美貌。～维斯与朗明

به است از روی نیکو خوی نیکو.

[ویس و رامین]

好长相不如好脾气。～维斯与朗明

به از راستی درجهان کار نیست.

[فردوسی]

世界上诚实是最可贵的。～菲尔多西

به اشتهای مردم نمی شود نان خورد.

吃饭不能靠别人的胃口。（比喻人做事要靠自己打定主意）

بهترین چیزی که بخود دهند پند است.

忠告是对你最好的礼物。

بهر دو نان منت دونان چرا ؟

他为何为了两个面包就去屈从小人？（见注）

注：在波斯语中“**دونان**”这个词在这里是一语双关。

بهرکار بهتر درنگ از شتاب. [اسدی]

做任何事，草率不如犹豫。～阿萨迪

بهرکجاکه روی آسمان همین رنگ است.

无论你走到哪里，天空的颜色总是一样的。（比喻人通过旅行并不能改变事物因果关系）

بهر یك گل منت صد خار می باید کشید.

为了得到一朵玫瑰，你要忍受一百根玫瑰刺给你带来的痛苦。（比喻不劳无获）

بهزار و یك دلیل ،اولش آنکه باروت نداشتم.

尽管有一千零一条理由，但第一条理由就是我没有火药。（比喻一条好理由胜过其他千万条理由，见注）

注：将军问炮兵敌人攻上来时，你什么为不打炮。炮兵回答说理由很多。将军说你说吧！炮兵说第一条理由就是我没有火药。将军便说那么别的理由就不必说了。

بهشت آنجا است کازاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد

[مصاحب]

天堂是这样的一个地方：那里谁也不伤害谁，谁也不打扰谁。～玛萨赫布

بهشت به سرزنشش نمی ارزد.

天堂的乐趣是无可指责的。

بهشت را به بها نمی‌دهند به بهانه می‌دهند.

靠钱进不了天堂，进天堂要有特殊理由。

بهمه پلاس به منهم پلاس !

同 ! باهمه پلاس به منهم پلاس

به می دهد ده بگیرد.

他拿一个榅桲去换一个村子。（比喻某人施小惠而得大利；用小本赚大钱；抛砖引玉）

← لقمه‌ء چهل و شش شاهیست.

بهنگام سختی مشو ناامید
کز ابر سیه بارد آب سفید

困难面前不要灰心，黑云是可以带来白雨的。（比喻事物总处于变化之中）

بهیچ آبی نمی خیسد.

任何液体都不能软化他。（比喻某人在某个问题上极其顽固）

بیاموز هرچند دشوارت آید
که دشوار از آموختن گشت آسان

[ناصر خسرو]

再难也要勤学习，学习能变难为易。～纳赛尔·霍斯鲁

بی ادب باهزار کس تنها است.

[شهید بلخی]

没有教养的人，即使他身边有一千人，也总是孤单一人。～夏希德·巴尔希

بی پولی است و حلقه بگوش فلك کند.

贫穷甚至能使苍天俯首听命。

← آنچه شیران را کند روبه مزاج

احتیاج است احتیاج است احتیاج

بی‌پیر مرو تو درخرابات هرچند سکندر زمانی.

没有长老的指引，即使你是当年的亚历山大，也不要进入酒店。

بیدی نیست که از این بادها بلرزد.

同 از آن بیدها نیست که ……

بی روغن سرخ می کند.

他不用油也能炸食物。（比喻某人十分聪明机智）

بی زر بی پر

人无金钱等于鸟无翅膀。（比喻金钱万能，钱能通神）

بیرون نرفتن عروس از بی چادری است.

同 خانه نشستن بی بی از بی چادری است.

بیسواد کور است.

文盲等于睁眼瞎。

بیضه در کلاه کسی شکستن

把蛋砸碎在某人帽子里（比喻揭某人之短）

بی عیب خدا است.

只有真主才是完美的。（某人犯错误时常用的借口）

بیغرض پند همچو قند بوَد
باغرض پند پای بند بوَد

[سنائی]

没有恶意的忠告甘甜犹如食糖，怀有恶意的忠告犹如脚上的镣铐。～萨纳依

بیکارانرا کار دهید و بیمارانرا شفا.

给失业者以工作，给患病者以治疗。（比喻行善要针对对象）

بیك پول سیاه نمی ارزد.

他这个人（或某物）一钱不值。

← بمفت نمی ارزد.

بیك پیاله مست است.

他一杯就醉。（比喻某人满足于小恩小惠）

بیك تیر دو نشان زدن

同 با یك تیر دو نشان زدن

←بیك کرشمه دو کار کردن

بیك جو نمی ارزد.

它分文不值。

← بمفت نمی ارزد

بیك دست نتوان گرفتن دو به.

一只手拿不住两个榅桲。（比喻脚踩两条船，早晚要落水）

← بیك دست دو هندوانه نمی‌توان برداشت.

بیك روی در دو محراب بودن

面向两个圣坛祈祷。（比喻某人两面派的做法）

بیك کرشمه دو کار کردن

送一个秋波做成两件事。（比喻一箭双雕，一举两得）

← بیك تیر دو نشان زدن

بیك گز دو فاخته زدن

一枪打下两只斑尾林鸽。（比喻一箭双雕，一举两得）

← بیك تیر دو نشان زدن

به یکی گفتند بابات ازگرسنگی مرد گفت داشت و نخورد؟

有人告诉某人说你父亲饿死了。某人说是不是他有东西吃而不吃？（此谚语在某人企图掩饰自己穷困潦倒的境况时用）

به یکی گفتند سرکهٔ هفت ساله داری گفت دارم نمی دهم گفتند چرا گفت اگر بهر کسی که می خواست می دادم هفت ساله نمی شد.

有人问某人你有没有七年的陈醋？回答说有，但不卖，又问为什么不卖，回答说如果谁要我都给，醋就不会是七年陈醋了。

بیگاری به از بیکاری است.

服劳役胜过游手好闲。

بیلش هزار من آب برمی دارد.

他的铁锹能铲起千斤水。（比喻某人是个十分有影响的人物）

بیمار تیمار می خواهد.

病人需要照料。（见注）

注：波斯语中，“病人” بیمار 和“照料” تیمار 是押韵词，故构成此谚语。

بیمار عشق را به طبیب احتیاج نیست.

害相思病的人用不着大夫。

بیماریکه تیمار دارد طبیبش ناخوانده آید.

病人要是得到很好照料，医生便是多余的了。

بی مایه فطیر است.

没有酵母面包是发不起来的。（比喻资本

是做买卖的根本)

بی هنر آنکه در آفاق کسش نیست حسود.

[ابن یمین]

无才者不遭世人妒忌。(比喻人越伟大,敌人就越多)~伊本·亚明

← بی هنر آن کس که حاسد نیستش

بینیش را بگیری جانش بدر میرود.

你一掐他的鼻子,他就会死去。(比喻某人弱不禁风)

بیهوده سخن بدین درازی نبوَد.

荒唐的事用不着人们大谈特谈。

پ

پا باندازهء گلیم دراز باید کرد.

地毯有多宽,腿就应该迈多远。(比喻要量入为出)

پاپوش برای شیطان می دوزد.

他能给魔鬼做鞋穿。(比喻某人诡计多端)

پاتهی گشتن به است از کفش تنگ.

[مولوی]

宁愿赤脚走,不穿紧帮鞋。~莫拉维(见注)

注:作者此处将"紧帮鞋"比喻为"不相匹配的妻子"。

پا در کفش کسی کردن

干涉他人的事情;多管闲事(原义为:脚放人他人鞋内)

پا در یك کفش کردن

固执己见(原义为:把脚只放到一只鞋子里)

پادشاهان به نصیحت خردمندان محتاج ترند تاخردمندان به محبت پادشاهان.

[سعدی]

君王需要智者的忠告,比智者需要君王的厚爱更迫切。~萨迪

پادشه پاسبان درویش است.

[سعدی]

国王是托钵僧的庇护者。~萨迪

پارا بقدر گلیمت درازکن.

同 پا باندازهء گلیم دراز باید کرد.

پاردم ساییده است.

他的马鞍后鞦带磨烂了。(比喻某人十分狡猾并且坏事做尽)

پارسال دوست امسال آشنا.

去年还是朋友,今年却成了相识。(对一位久别重逢的朋友说的俏皮话)

پا روی دم سگ / (مار) گذاشتن

把脚踩在狗(或蛇)的尾巴上。(比喻为他人制造麻烦)

پا فشردی بردی.

坚持就是胜利。

پالان خر دجال است.

它是预言家驴背上的驮鞍。(比喻一件永远完不成的工作,见注)

注:传说这个伊斯兰预言家白天为自己的驴子做驮鞍,可是到了夜晚驮鞍神奇般地散架了,驮鞍始终做不成。

پالانش کج است.

他(或她)的驮鞍是歪的。(比喻某人不忠贞)

پای از خط بیرون نهادن

脚踩过了线(比喻某人不听话,不顺从)

پایان شب سیه سفید است. [نظامی]

黑夜的尽头是黎明。(比喻苦尽才能甘来)~内扎米

پایت را به اندازهء گلیمت دراز کن.

同 پا باندازهء گلیم دراز باید کرد.

پای چراغ تاریك است.

灯脚底下无亮光。(比喻人往往看不见自己不足之处或比喻鞋匠的妻子穿破鞋)

← چراغ بپای خود روشنایی ندهد.

پای خروست را ببند مرغ همسایه‌ات‌را حیز

مخوان.
你把自己公鸡的脚捆住,别说邻居的母鸡不规矩。(当某人的儿子同邻居的女儿有感情瓜葛时说的话)
پای خر یکبار بچاله می رود.
驴脚难免要滑入沟里。(比喻人要小心,不要过分自信)
پای در زنجیر پیش دوستان
به که بایگانگان در بوستان
[سعدی]
同朋友共进牢房胜过同敌人共住花园。~萨迪
پایش روی / (بر) پوست خربوزه است.
他的脚踩在甜瓜皮上。(比喻某人地位不稳固)
پایش روی پا بند نمی شود.
他的脚晃个不停。(比喻某人按捺不住自己喜悦的心情)
پایش لب گور است.
他的脚已在坟墓边上了。(比喻某人已是快进棺材的人了)
پای شمع تاریك است.
同 پای چراغ تاریك است.
پای طاووس از پرطاووس رسوا می شود.
[صائب]
孔雀的脚因孔雀的羽毛而丢脸。~萨希布
پای مار و چشم مور و نان ملا کس ندید.
有三件东西谁都没有见过。它们是:蛇足、蚁眼和毛拉的面包。
پای ملخ / (ران ملخ) نزد سلیمان بردن
把蝗螂的腿献给所罗门王(比喻多此一举)
← زیره به کرمان بردن
پایه پایه رفت باید سوی بام. [مولوی]
要一步一步地才能上到房顶。~莫拉维
پائین پائین ها نمی‌نشیند بالا بالاها هم‌جا نیست.
他高不成低不就。
پائینت را هم دیدیم بالات را هم دیدیم.
同 بالات را دیدیم زیرت را هم دیدم.
پائین تف کنی ریش است بالا سبیل.
朝下吐口水,有胡子挡住;朝上吐口水,有髭毛卡住。(比喻某人处于进退两难的境地)

پته‌اش روی آب افتاد.
他的许可证打了水漂。(比喻某人丢了脸)
پدر خویش باش اگر مردی.
如果你是堂堂大丈夫,就要做到和你父亲一样。(比喻人要自立,不依赖他人)
پدر را عسل بسیار است اما پسر گرمی دار است.
[سعدی]
父亲家有大量蜂蜜,可是儿子的体质却属过热型的(比喻两者极不协调,见注)。~萨迪
注:根据波斯传统的医学,蜂蜜是凉性的食物。
پدر و مادر باولاد بسته‌اند اولاد به سگ.
父母爱孩子,孩子则爱狗。(比喻父母爱子之心永不移)
← پدر و مادر عاشق بیعارند.
پدر و مادر عاشق بیعارند.
(对孩子来说)父母亲是忠贞不渝的情人。(比喻父母爱心永不移)
پدر و مادر میوهٔ نایابند
父母是难觅的水果。(比喻父母健在是人的幸福)
← اولاد پیدا می‌شود پدر و مادر پیدا نمی شود.
پراگنده روزی پراگنده دل [سعدی]
食禄不到,心慌意乱。~萨迪
پردهٔ کسی را مدر تا پرده‌ات ماند بجای.
为了你的面纱不被挑开,你不要去挑开他人的面纱。(比喻不要通过公开隐私来羞辱他人,以便保存自己)
پرسان پرسان بکعبه بتوان رفت.
见下条
پرسان پرسان می روند هندوستان.
长着一张嘴,印度都能问得到。(比喻遇事要多问)
پرس همسایه را از همسایه می کنند.
邻居之事问邻居。(强调邻里间的亲密关系)
پرطاوس وبال طاوس است.
孔雀的灾祸来自它的羽毛。
پرعقاب آفت عقاب است.
老鹰的灾难来自它的翅膀。

← پرطاوس وبال طاوس است.

پرگفتن به قرآن خوش است.

侃侃而谈只适用于诵读《古兰经》。(劝人说话要精简)

پر من است که برمن است.

同 از ماست که برماست.

پرهیزکن ازصحبت پیمان شکنان. [حافظ]

不同失信者交往。~哈菲兹

پزشکی نه خوب آید از میزبان.

[اسدی]

医生是不会招待客人的。(因为他只会规定病人的饮食)~阿萨迪

پز عالي جيب خالي.

仪表堂堂而囊空如洗。

پس از تو جهانرا چه ماتم چه سور.

[فردوسی]

在你死后,世上的欢乐或悲痛与你何干。~菲尔多西

پس از دشواری آسانی است ناچار.

[سعدی]

困难过后顺利必然来临。~萨迪

← از پی هرگریه آخر خنده ایست.

پس از ما گو جهانرا آب گیرد.

我们死后让洪水淹没这个世界吧!

پستان مادرش را گاز گرفته / (گزیده) است.

他咬了母亲的乳头。(比喻某人十分阴险恶劣)

پسر زائیدم برای رندان ، دختر زائیدم برای مردان ،خودم ماندم سفیل و سر گردان.

我生了个儿子被人带坏,我生了个女儿被人带走。我孤苦伶仃,到处流浪。(比喻某人身世可怜)

پسرکو رهاکرد رسم پدر
تو بیگانه خوان و نخوانش پسر

[فردوسی]

当儿子摈弃父亲的道路时,你要称他为逆子,而不是儿子。~菲尔多西

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد.

[سعدی]

诺亚的儿子同坏人相处,他家庭履行先知的使命便告终结。~萨迪

پسر و دختر هندوانهء سربسته‌اند.

儿女们就像未切开过的西瓜。(比喻只有结婚后他(她)们的个性才被父母知晓)

پس ماندهء گاو را بخر باید داد.

牛吃剩的才应该给驴吃。(比喻驴比牛低一等)

پشت تاپو بزرگ شده است.

他是在盛米罐里长大的。(比喻某人尚未溶入社会,没有生活经验)

پشت دست خود را داغ کردن

同 آتش پشت دست گذاشتن

پشت دست گزیدن / (خائیدن)

用口咬手背(表示悔恨之意)

پشتش باد خورده است.

他的背被风吹凉了。(比喻某人很懒,休息后就不想干活)

پشتش بکوه است.

他背靠大山。(比喻某人感到自己有靠山)

پشت و رویش معلوم نیست.

他面目不清。(比喻某人口是心非)

پشکل داخل مویز کردن

把羊粪混在葡萄干里(比喻小人混杂在伟人中)

پشه چو پرشد بزند پیل را
باهمه تندی و صلابت که اوست

[سعدی]

蚊子虽小,但一旦聚集起来,可以狠揍大象。(比喻团结就是力量)~萨迪

← آری به اتفاق جهان می توان گرفت.

پشه را در هوا نعل کردن

在空中给蚊子钉蹄铁(比喻瞎费力气)

پشه لگدش زده است.

他被蚊子踢了一脚。(比喻某人身体不舒服的戏谑语)

پشیمانی سودی ندارد.

后悔是徒劳的。(或:世上没有后悔药)

← علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

پلوی معاویه چربتر است.

哈里发倭马亚的抓饭油水比较大。(这是对奉承他人或专为富佬服务的人说的一句讽刺话,见注)

注:哈里发倭马亚系阿里的对手,因他有威信并且富有,故拥护他的信徒较

多。

پنبه در گوش گذاشتن

将棉花塞到耳朵里(比喻充而不闻)

پنج انگشت برادرند برابر نیستند.

五个指头是兄弟,但长短不一样。

← ده انگشت را خدا برابر خلق نکرده است.

پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار خردمندان نیست.

[سعدی]

同狮子搏斗或用拳头去对付利剑均非智者所为。~萨迪

پند به نادان باران است در شورستان.

忠告无知者犹如雨点落在盐碱地上。

پندی بصد تومان

忠告值千金。

پوست خرس نزده می فروشد.

同 آهوی ناگرفته می بخشد.

پوست سگ بروی (خود) کشیدن

把狗皮蒙在脸上(比喻十分厚颜无耻)

پوست و استخوان

瘦得皮包骨

پوستین کسی دریدن

把某人的羊皮大衣撕破(比喻传播别人的丑闻)

پولاد به هند بردن

同 زیره بکرمان بردن

پول است نه جان است که آسان بتوان داد.

金钱和性命不一样,是不能随随便便拿出来的。(舍命不舍财;吝啬鬼用此语诙谐地为表示自己不愿掏钱找借口)

پول بده سر سبیل شاه نقاره بزن.

谁花钱谁就可以在国王的小胡子上打鼓。(比喻金钱万能)

پول بیزبان را به آدم زباندار نباید داد.

不要把不会说话的钱交到会说话人的手里。(比喻要警惕能说会道的人把钱骗到自己口袋里)

پول پول را پیدا می کند.

钱能引钱。

پول پیدا کردن آسان ولی نگاهداشتن آن دشوار است.

挣钱容易守钱难。

← مال را هرکس بدست آرد رنجش اندر نگاهداشتن است

پول حرام بهای شراب شور و جندهٔ کور است

不义之财往往花在买劣酒和嫖丑妓上。(比喻金钱来得不正去得也不正;悖入悖出)

← باد آورده را باد برد.

پول حلال مشکلات است.

有钱,困难就迎刃而解。(比喻有钱能使鬼推磨)

پول دادم به آمل نان استدم از ساری

我在阿莫尔城付了钱,我在萨利城拿到了面包。(比喻某国有很高的商业信誉和社会秩序)

پولدارها بکباب و بی پولان به بوی کباب

富人吃烤肉,穷人闻肉香。

پول را از کاغذ نمی برند.

纸裁不出纸币。(比喻钱来得不易)

پول را بار خر هم می کنند.

他们让驴背上也驮上了钱。(比喻即使驴驮上钱,也改变不了它的本色)

پول روی پول می رود روی خاك.

土能招土,钱能生钱。

پولش از پارو بالا می رود.

他钱多得可以拿铲子来铲。

پولش توی جیبش سنگینی می کند.

钱沉甸甸地压在他口袋里。(比喻某人口袋里有很多钱)

پول علف خرس نیست.

钱不是熊吃的草。(比喻钱来之不易)

← پول را از کاغذ نمی برند.

پول غول است و ما بسم الله.

钱是魔鬼,我们念"以真主之名"就会把它驱走。(比喻钱永远不会找上门来)

پول قلب هرجا برود برمی گردد.

伪币无论到哪处总会被人退回。

← سکهٔ شاه ولایت هرجا رود پس آید.

پول که زیاد شد خانه تنگ می شود ، زن زشت.

钱财一多,房子变小,老婆变丑。(比喻钱是万恶之源)

پول گرد بازار دراز

钱是圆的,市场是长的。(比喻只要你肯

可消失。

← ای دوست گل شگفته را بادی بس

پیراهنشان در یك آفتاب خشك می شود.

他们的衬衫是在同一太阳底下晒干的。（诙谐说法，表示他们之间没有什么关系）

پیراهن قباکردن

用衬衣做件长袍。（比喻做一件不可能做到的事）

پیرا بخر خریدن و جوانرا بزن گرفتن مفرست.

不要让老人去买驴，也不要让后生找老婆。（比喻前者容易满足驴子的速度，后者容易满足对方的容貌）

پیرزن را دست بدرخت آلو نرسید گفت مرا خود ترشی نسازد.

老妪伸手够不上李子，便说我不宜吃酸东西。（比喻狐狸吃不到葡萄，就说葡萄还没熟）

پیر زن نمرد تا روز بارانی.

老妪早不死，晚不死，等到天下雨才死去。（戏谑语）

← احمدك استا نرفت روزی که رفت آدینه بود.

پیر میسازد مریدان دسته می نهند

长老做容器，信徒配把手。（比喻精神领袖制订一般教义，信徒们对各种传统和迷信做法加以补充）

پیری است و هزار عیب.

年老添百病。

پیری بهزار علت آراسته است.

同 پیری است و هزار عیب.

پیزر لای پالان کسی گذاشتن

在某人的驮鞍里放填料（比喻吹捧某人）

پیش آتش و پی دریا

前面是大火，后面是大海。（比喻进退两难）

پیشانی مرا کجا می نشانی روی تخت زر می نشانی یا بخاکستر می نشانی ؟

命运呀！你把我置于何地？在金色宝座上还是在灰土堆里？

پیش از آخوند به منبر رفتن

比阿訇先进入祭坛（比喻对某人或某事过早下结论）

پیش از اجل رفت نتوان بگور. ［نظامی］

花钱，市场总是有的；又可比喻你不肯给我某件东西，我可以在市场上买到它）

پول ما سکهٔعمر دارد !

难道我的钱里还有奥玛尔标记的硬币吗？（比喻某人的钱出了问题，见注）

注：奥玛尔是逊尼派教徒公认的接班人。

پهلوان از پرفنی بزمین می خورد.

摔跤手招数懂得越多越容易被人摔倒。（比喻游泳高手往往遭淹）

پهلوان زنده را عشق است.

活着的摔跤手才会受人尊敬。（这是摔跤手对其已故或离职的主子说的一句不满的话，因为他们只重视死去的摔跤手而不重视活着的摔跤手）

پیاده شو باهم راه برویم .

快下马吧！让我们一起走。（劝某人不要过分吹嘘）

پیاز آدم هرجائی کونه نمی بندد.

漂浮不定的人犹如不长根的葱头。（比喻滚动的石头不生青苔）

پیاز هم خود را داخل میوه ها کرده است.

葱头也混入水果里面。（比喻某人滥竽充数，鱼目混珠）

پیامی است از مرگ موی سفید.

［فردوسی］

白发是死亡的信号。～菲尔多西

پیاله اول و بدمستی

一杯下肚，酩酊大醉。（比喻某物的不良效果来得很快）

← اول پیاله و درد

پی بگربه گم کردن/(می کنم)

使猫迷路（其方法是：主人将猫放入布袋内，行走一段路后，将布袋打开，让猫逃跑，从而使猫迷失方向。转意为使某人走入歧途）

پی خر مرده می گردد که نعلش را بکشد.

他在找条死驴，为了要拿驴的蹄铁。（比喻某人非常吝啬）

پیدا تر از خال بر روی نکو است.

（事实等）比美人脸上的痣更清楚。（比喻某事摆在面前，明明白白）

پیران را تبی زمستان را شبی

老人发烧一次便可丧命，寒冬一夜之间即

什么！你竟在耍把戏人面前翻筋斗！（比喻某人自不量力；关公面前舞大刀）

پیش‌نماز که قر بدهد پس‌نماز چه خواهد کرد ؟

（穆斯林做礼拜时）领拜者如手舞足蹈起来，随拜者将会做出些什么呢？（比喻上梁不正下梁歪）

پیشواز گرگ رفتن

闯入狼口（比喻自取灭亡）

پیل بر نردبان بردن

让大象爬上梯子（比喻做劳而无功的事）

پیل در گل مانده را شه پیل باید تاکشد.

只有特大的象才能把一只大象从泥潭中拖出来。

پیل یاد هندوستان کرده است.

大象怀念起印度来了。（比喻某人思念故乡）

پیمانه‌اش پر/ (لبریز) شد.

他的酒杯已斟得满满的。（比喻某人活不了几天了）

پی نخود سیاه فرستادن

派某人去取黑豌豆（比喻找个藉口支开某人）

پیهء چیزی را به تن خود مالیدن

在自己身上抹上油脂（比喻准备冒险并承担某事的后果）

پیهء زیادی را به پاشنه می مالد.

他把大量的羊尾油往自己鞋跟上抹。（比喻某人富得发烧，极度挥霍浪费）

死神未到，难入坟墓。～内扎米

پیش از استاد دکان مگیر.

不要抢在你师傅前面开铺子。（比喻做买卖不要同师傅去竞争）

پیش از روضه خوانِ گریه کردن

哭在鲁泽汗前面（比喻本末倒置，见注）

注：鲁泽汗是什叶派的伊玛姆·侯赛因等殉难者事迹的讲述者。他们边讲述，边哭泣。

پیش از مرگ واویلا !

人还没有死哀悼活动就开始了。（比喻操之过急）

پیش دروغگو همه کس بی جواب است.

谁都会在说谎者面前保持沉默。（比喻沉默不语是不信任的表示）

پیش رو خاله پشت سر چاله.

当面是姨娘，背后设陷井。（喻指阴一面阳一面的人）

پیش طبیب مرو پیش آزموده برو.

不要去找没本事的医生，要找有经验的人。

پیش طبیب منجم پیش منجم طبیب پیش هردو هیچیك پیش هیچیك هردو.

在医生面前，他是占星学家。在占星学家面前，他是医生。在两者面前他什么也不是。不在两者面前，他又是医生，又是占星学家。（比喻一个骗子的嘴脸）

پیش کوره لوچه.

斜眼毕竟比瞎子要强些。

پیش لوطی و معلق !

ت

（意思说傻瓜的钱容易骗到手）

تا آب نزنی شناگر نمی‌شوی.

不下水学不会游泳。

تاآب گل‌آلود نشود ماهي گیر نمی‌آید .

水不混浊，鱼不上钩。

تا ابله در جهانست مفلس در نمی‌ماند .

世界上只要有傻瓜，穷人的日子就会好过。

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم هنوز نادانم.
我的学识使我认识到我仍一无所知。(比喻学无止境)

تابستان پدر یتیمان است.
夏天是孤儿的慈父。(比喻夏天不愁为孤儿添衣裳)

تا بفهمد یك من ماست چقدر کره می دهد.
要让他明白三公斤的酸奶能出多少黄油。(教训他人懂得自己的身份和地位的用语)

تابوتش را هم بدوش او نمی‌گذارند.
他们甚至于不让她的棺材放在他的肩上。(比喻女方家长不接受某人向其女儿求婚的请求)

تا بوق سگ
到狗吠的时候(喻指黎明时分)

تا پا روی دم سگ ننهند نگزد.
不踩狗尾巴,狗不会咬人。(比喻人间不平事出有因)

تاپریشان نشود کار به سامان نرسد.
事态坏到头才会有转机。

تاتخم چشمش قرمز شد.
他眼珠子都红了。(指某人十分害羞或生气)

تا تریاق از عراق آرند / (آورده شود) مار گزیده مرده باشد [سعدی]
等解毒药从伊拉克运来时,被蛇咬伤的人就已经死了。(比喻为时已晚,无济于事)~萨迪

تا تنور گرم است نان باید پخت.
做面包要趁炉膛热。(比喻趁热打铁)
← آهن را هنگامیکه گرم است ضربه بزن.

تا توانستم ندانستم ، چه سود
چونکه دانستم توانستم نبود
彼时的我,不谙世事,但有能力;此时的我,深谙世事,却无能为力。(比喻错失良机)

تا توانی پردهٔ کس را مدر تا ندرد پرده‌ات را پرده‌در.
你要尽可能不揭他人的隐私,以防中伤者揭你的隐私。

تا توانی درون کس مخراش
کاندرین راه خارها باشد.
[سعدی]
你尽量不要伤害他人的感情,因为在这条路上荆棘丛生易伤人。~萨迪

تا توانی دلی بدست آور
دل شکستن هنر نمی باشد.
[سعدی]
你要尽力用友善获得他人的欢心,使人伤心不算你有本领。~萨迪

تا توانی سعی کن از بهر آش
کاسه گر چینی نباشد گو مباش
你要千方百计想着去喝汤,汤碗是不是瓷的并不重要。(比喻容器内的食物比容器本身更为重要)

تا تو باشی که دگر آرغ بیجا نزنی.
你不该打嗝时打了嗝,这是对你应有的惩罚。(诙谐地警告某人不要再做不光彩的事了)

تا تو فکر رخت بکنی نه نه
مرا سیابخت می کنی نه نه.
妈妈,如果你太多考虑我的嫁妆,你就会毁掉我的幸福。

تا تو کوك کنی ما رنگش را هم زده‌ایم.
等你把音调好,我们的终曲早已奏完了。(比喻指某人事情做得太慢)

تا تیغ از اصفهان میاید مردان جوانان و تا سرخاب از فرنگ میاید زنان خوشگل.
只要剃刀还在伊斯法罕(城名)制造,男人们就年轻;只要胭脂还从欧洲进口,女人们就美貌。

تا جان هست امید هست.
只要人活着就有希望。(或:人靠希望才活着)

تاجر ترسنده طبع شیشه جان
در طلب نی سود بیند نی زیان
[مولوی]
胆怯而不敢冒风险的商人做买卖不赚不赔。~莫拉维

تاج کیان بین که کیان می‌نهند
جای کیانرا بکیان می دهند
[خواجو]
看哪!谁在头上戴基扬王朝的王冠,谁在窃取基扬王朝的王位?(对不称职者窃

(比喻某人目前境况十分艰难)

تا روغن برجاست چراغ نمیرد.

只要有油,灯就不会灭。

تا ریشه در آبست امید ثمری هست.

[سید محمد عرقی]

只要根部有水,结果子是有希望的。~赛义德·穆罕默德·埃拉基

تاریکی شب سرمهء چشم کور موش است.

黑夜就是蝙蝠的涂眼药。(比喻蝙蝠视力很弱,天黑后犹如涂上黑眼药,什么也瞧不见)

تازه بتازه نو بنو

新的总要替代旧的

تازه می پرسد لیلی نر بود یا ماده.

(听了半天故事)他才发问"雷莉是男的,还是女的"(讽刺笨人提傻问题,见注)

注:蕾莉与马杰农是波斯诗人内扎米长篇叙事诗中的两位主角。

تازی را بزور بشکار ببرند مردار می آورد.

被迫去狩猎的猎狗擒回来的只是死去的猎物。(比喻强扭的瓜是不甜的)

تازی خوب هنگام شکار بازیش می گیرد.

好猎狗狩猎时只顾自己玩耍。(喻指某人紧急的事不做,却去做无关紧要的事)

تا ساغرت پر است بنوشان و نوش کن.

[حافظ]

当你酒杯斟满酒时,你自己喝也让他人喝吧!(诗人哈菲兹酷爱生活的用语)

تا سال دگر می که خورد زنده که ماند.

有谁知道明年谁将活着,谁将饮酒!(对提议把事情拖到明年去做的人常说的一句话)

تاس اگر نیك نشیند همه کس نرّاد است.

要是骰子落下来就准,那就谁都成了好赌手了。(比喻干事还是要碰运气)

تا شاهرگم می جنبد ......

只要我的动脉还在跳动……(比喻只要我还活着,我不会允许这种事情发生)

تا شب نروی روز بجایی نرسی.

除非你在头天晚上出发,否则次日不可能抵达目的地。(比喻做事要抓紧时间;笨鸟先飞)

تاشغال شده بود به چنین راه آبی گیر نکرده

据王位表示不满的话)~哈珠

تا چراغ روشن است جانوران بیرون می آیند.

只要有灯光,动物就要爬出洞。(比喻只要有婚丧宴请,吃白食的人就会聚集一堂)

تا چرخ فلك برسر دور است
هرشب همین طور است

只要苍穹继续在运转,我们每晚的命运都是如此。(比喻我们生活仍然是一切如旧;历史在重演)

تا چشم کار می کند

极目远望;一眼望去。

تا چهل خانه همسایه است.

四十所房子的范围内都可算作你的邻居。

تا خدا خدایی می کند

只要真主还是真主的话……(意谓永远,一直)

تا خم شده‌ای بار گذارند به پشت.

你刚一弯腰,重担就会压你的身上。(揭露某些人利用他人的谦让精神谋取私利)

تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون؟

[ابن یمین]

苍穹从天幕后会带来些什么,这就难说了。(比喻未来的命运是人力所不及的)~伊本·亚明

← سحر تا چه زاید.

تا دانه نیفکنی نروید. [سعدی]

不播种子,不会长庄稼。~萨迪

تا در آتش ننهی بوی نیاید ز عبیر.

[سعدی]

龙涎香只有放入火中才能闻出香味。(比喻只有经过考验,人的品质才能显露出来)~萨迪

تا دم باقی است امید باقی است.

只要活着就有希望。

← تاجان هست امید هست.

تا رنج نبری گنج بر نداری. [سعدی]

你不吃苦,窖藏的金银拿不走。(比喻不劳则无获)~萨迪

تا روباه شده بود بچنین سوراخی در نمانده بود.

在他变成狐狸之前,他还没有掉入过洞里。

世界上只要有傻瓜，穷人何时缺过面包？（意思说傻瓜的钱容易骗到手）～莫拉维

← تا ابله در جهان است مفلس در نمی ماند.

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد.

除非情人具有某种魅力，否则恋人将徒劳无功。（强调异性的魅力）

تا گفته‌ای غلام توام می فروشنت.

只要你对某人说我是你的奴隶，他就会把你卖掉。（比喻某人的谦恭精神可以被他人利用）

← تا خم شده ای بار گذارند به پشتت.

تا گوساله گاو شود دل صاحبش /(مادرش) آب شود.

等牛犊长成壮牛时，农夫的心都要操碎了。（比喻母亲带大孩子要受尽各种痛苦）

تا مار راست نشود بسوراخ نمی‌رود.

蛇要进洞除非把身子伸直。（比喻诚实才是上策）

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

[سعدی]

人只要不开口，他的优缺点不会显露。～萨迪

تا می‌توانی ور جه چون نتوانی فرو جه.

只要有可能，你就往上跳，不然你就下来。（比喻人们最大可能利用机遇的通常做法）

تا نازکش داری نازکن نداری پایت را درازکن.

只要有人买你的账，你就可以摆架子；不然的话，你就收起你那一套。

تا نباشد چوب‌تر فرمان نبرد گاو و خر.

没有锋利的棍棒，牛和驴不会听命于你。

تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.

如果没有发生某件小事，人们哪有那么多的事可议论。（比喻无风不起浪）

تا نپرسندت مگو از هیچ باب تا نخوانندت مرو برهیچ در

人不问你莫发议论，人不请你切勿登门。

تا ندانی که سخن عین صواب است مگو.

[سعدی]

除非你确信你说的是完全对的，不然你就

بود.

同 ...... تا روباه شده بود

تا شود جسم فربهی لاغر لاغری مرده باشد از سختی.

[سعدی]

生活艰难时，等胖子变瘦，瘦子早已呜呼哀哉了。（比喻胖人总比瘦人经得起生活的磨难）～萨迪

تا صلح توان کرد درِ جنگ مکوب.

只要能谋求和平，就不要去敲开战争的大门。

تا عاقل پی پل می‌گشت دیوانه زد به آب و رفت./(عاقل به کنار آب قایق می‌جست دیوانه پابرهنه از آب گذشت)

智者正在寻找桥梁过河，愚者早已跳入水中游了过去。（比喻做事要当机立断为好）

تا غم نخوری به غمگساری نرسی.

你不为他人担心发愁，他人也不会为你担心发愁。

تا کار بزر بر می‌آید جان در خطر افکندن نشاید.

[سعدی]

只要金钱能使你事成，没有必要用生命去冒险。～萨迪

← پول سفید برای روز سیاه خوب است.

تاکچل فکرغنج بکند عروسی تمام است.

等秃子想起要理发时，婚礼已经进行完毕了。（比喻一切为时过晚）

تا کلاغ بچه‌دار شد یك مردار سیر نخورد.

乌鸦有了孩子后，就不会痛痛快快吃腐肉了。（比喻母亲总是想着孩子）

تا کودکان برآوردم دیگر کودکی نکردم.

[سعدی]

我有了孩子后做事就不那么幼稚了。～萨迪

تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

谁不愿看到他人的成功就让他的眼睛瞎去吧！（这句话用来回敬妒忌他人成功的人说的）

تاکه احمق باقی است اندر جهان مرد مفلس کی شود محتاج نان.

[مولوی]

在盐碱地里撒种子(比喻徒劳无功)

تخم دزد شتر دزد می‌شود.

(小时)偷蛋,(大时)偷骆驼。

تخم دو زرده می‌کند؟

他能下双黄蛋吗?(意谓他是个特殊人物吗?)

تخم لغ در دهن کسی شکستن

在某人嘴里打个臭鸡蛋(比喻用承诺给某人的脑子里制造一个幻想)

تخم مرغش زرده ندارد.

他的鸡蛋没有蛋黄。(比喻某人是个骗子)

تخم نکرد روزی هم که کرد در کاهدان.

这只母鸡不下蛋。若有一天下蛋,蛋也下在干草库里。(比喻某人从不履行义务。即使偶尔履行义务,也不是好好地履行义务)

← احمدك استا نرفت ......

تدبیر از پیر جنگ از جوان.

长者施计,少者动武。

توب از مرکبات شده

萝卜也充当柑桔!(比喻某物滥于充数)

←پیاز هم خود را داخل میوه‌ها کرده است.

تربیت نا اهل را چون گردکان برگنبد است.

对笨拙者的教育,其效果犹如把核桃放在圆形拱顶上。(比喻劳而无获)

تربیت یکسان است و طبایع مختلف.

[سعدی]

受教育相同,但各人表现出的能力却不同。~萨迪

← باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ......

ترتیزك کاشتم که قاتق نانم شود قاتل جانم شد.

我种上水芹,为了用它就面包吃,谁知它却送了我的命。(比喻某物的后果难以预测)

ترجمان دل است نطق و زبان.

言语是心声。

ترجیح بلامرجع محال است.

不加区别的偏爱,是荒谬的。

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بوَد برگوسفندان.

[سعدی]

保持沉默。~萨迪

تا نفس هست آرزو باقی است.

只要人活着就有希望。(或:人靠希望才活着)

← آدم بامید زنده است.

تا نفس هست امیدهست.

(指危重病人)只要人活着,就有希望把人治愈。

تا نقش است بخش است.

有财运才能施舍。

← باشد که بپاشد.

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لبن

[مولوی]

云彩不变雨,草原不欢笑;婴儿不啼哭,难以得母乳。~莫拉维

تا نهال تر است باید راست کرد.

树苗发青时才能使它变直。(比喻幼年受的教育是何等重要)

تاوان قمار را قمار می‌دهد.

赌场上的损失只有通过再赌才能得到补偿。

تا هستم بریش تو بستم.

只要我活着,我就会抓着你的胡子不放。(食客用语)

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد.

真主选中谁,真主倾心谁,这就难说了。(比喻某事尚未可定知的)

تب تند زود عرقش می‌آید.

高烧很快引起出汗。(比喻爱情过热冷得快)

تبر را گم کرده پی سوزن می‌رود.

他丢了斧子去找针。(比喻本末倒置;丢了西瓜拣芝麻)

تپالهء گاو است نه بو دارد نه خاصیت.

此物像干牛粪般,既无香味,又无特色。(比喻某人毫不中用)

تحصیل حاصل محال است.

追求已经得到的东西是荒谬的。

تخم آنرا ملخ خورده است.

(某物的)种子已被蝗虫吃掉了。(比喻某物难觅或十分稀少)

تخم در شوره افگندن /(افشاندن)

谁朝上吐唾沫，唾沫就掉在他的胡子(或脸)上。(比喻害人反害己，报应循环)

تکبر عزازیل را خوار کرد. [سعدی]

亚撒色(天使名)因傲慢成为沦落的天使。(比喻骄必招辱)～萨迪

تکیه بر آب کردن

背靠在水面上(比喻依靠不可靠的东西)

تکهء همسایه روغن غاز دارد.

邻居的食物里都有鹅油。(比喻他人的财物看来都比自己的好)

تلافی غوره را سرکوره درمی آورد.

别人给他酸葡萄，他在瞎子身上来出气。(比喻某人找替罪羊)

تن آدمی شریف است بجان آدمیت
نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت
[سعدی]

人的躯体因有人性而显得高贵，漂亮的衣裳并非人性的标志。～萨迪

تنبان مردکه دو تا شد بفکر زن نو می افتد.

当男人有了两条裤子(即变富)，他就会想去找一个新老婆。

تنبل برو بسایه — سایه خودش می آیه.

“懒鬼，到树荫底下去!”“树荫自己会过来的”(懒人经常这样来回答要他工作的人)

تن خود را چرب کردن

在自己身上涂油(比喻准备受罪或支付一笔巨大开支)

تنش می خارد.

他身上发痒。(比喻某人希望看到事端，唯恐天下不乱或比喻某人希望挨揍)

تن عور و آتشبازی.

赤身裸体还去放烟火!(比喻不能做这种事)

تن فتنه‌انگیز در گور به. [حضرت ادیب]

麻烦制造者最好呆在坟墓里。～哈兹拉特·阿迪布

تنها نزد قاضی / (به قاضی) رفتن

单独去找法官(比喻打官司一厢情愿，空欢喜)

تنهاخوار برادر شیطان است.

独吃的人是魔鬼的兄弟。(此谚语表明伊朗的好客和友善)

对锋牙利齿的豹子宽仁，就是对善良的羊群凶狠。～萨迪

ترس برادر مرگ است.

恐惧等于死亡。

ترسنده را چه پری چه عفریت.

不论是美女还是魔鬼，都会使胆小鬼感到害怕。

ترسنده همواره تندرست باشد.

胆小者总是安稳无险的。

ترك عادت موجب مرض است.

改掉习惯会使人生病。(比喻江山易改，本性难易)

تر و خشك باهم می سوزند.

干湿不分，一起焚掉。(比喻好人和坏人一起遭殃)

تره به تخمش می رود حسنی به باباش.

韭菜像它种子，小哈桑像他爸爸。(比喻有其父必有其子)

← سو به سو می رود چغندر پی کونه.

تشنه در خواب آب می بیند.

口渴者睡觉也梦见水。

← گربهء گرسنه پیه در خواب می‌بیند.

تعارف آب حمام است.

它不过是公共浴池里(给他人)提供的水罢了。(喻指空洞无用的恭维话)

← تعارف شاه عبدالعظیمی است.

تعارف کم کن و بر مبلغ افزای.

少说恭维话，增加点钱数。(比喻要讲究实惠)

تُعرف اَلاشیاء باضداد ها.

事物通过它的对立面才会被人们认识。

تعریف خود کردن پنبه جاویدن / (خائیدن) است.

自我称赞犹如咀嚼棉花，毫不费力。

تعریف زیاده بد تر از دشنام است.

过分的称赞比骂人还糟糕。

تغاری بشکند ماستی بریزد
شود دنیا بکام کاسه‌لیسان

摔了水罐，洒了酸奶，你就知道世界就会变成寄生虫所想的那样了。(意思说吃白食的人就可如愿以偿了)

تف سربالا بریش /(بصورت خود شخص) برمی گردد.

تنهایی بخدا می‌برازد.
独身只适合真主。(喻指世人应该结婚)

تن هرچه پوشیده می‌خواهد و لب هرچه نوشیده
人的身体总想穿穿过的东西，人的嘴唇总想喝喝过的饮料。

تواضع سر رفعت افرازدت
تکبر بخاك اندر اندازدت
[سعدی]
虚心使人进步，骄傲使人落后。～萨迪

تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پرمیوه سربر زمین
[سعدی]
智者谦虚谨慎，犹如挂满果实的枝头向地面下垂。～萨迪

توانا بوَد هرکه دانا بوَد. [فردوسی]
知识就是力量。～菲尔多西

توان بحلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف.
[سعدی]
你可以从喉咙吞下一根大骨头，但到了肚脐后它会把你的肚子捅破。(比喻不要鲁莽行事) ～萨迪

توانگران دخل مسکینانند. [سعدی]
富人是穷人的钱柜。～萨迪

توانگر شد آنکس که خرسند گشت.
[فردوسی]
同 قناعت توانگر کند مردرا.

توانگر فاسق کلوخ زر اندود است و درویش صالح شاهد خاك آلود. [سعدی]
胸怀叵恻的富人犹如镀金的泥块；虔诚的穷人犹如被尘土遮盖的美女。～萨迪

توانگری به هنر است نه بمال و بزرگی بعقل است نه بسال.
[سعدی]
真正的富有在于学识，而不在于钱财；成熟在于智慧，而不在于年龄。～萨迪

توبرهء گداها
乞丐的行乞袋(喻指杂乱的一堆东西)

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند؟
[حافظ]
劝说他人忏悔的人为什么自己很少去忏悔呢？(抨击只说不做的人) ～哈菲兹

توبهء قمارباز در بی پولی است.
赌棍只是在输光的情况下才会去忏悔。

توبهء گرگ مرگ است.
狼临死才会去忏悔。(比喻死不改悔)

تو پاك باش و مدار ای برادر از کس باك.
[سعدی]
兄弟啊！问心无愧才能不畏他人。～萨迪
← آن را که حساب پاك است از محاسبه چه باك.

تو را پرسند هنرت چیست و نگویند پدرت کیست.
[سعدی]
人们会问你你有什么本事，而不会问你你父亲是谁？～萨迪

تورا که خانهء نئین است بازی به این است!
[سعدی]
你身居芦苇屋还能做这种游戏！(比喻不能干某事) ～萨迪
← تن عور و آتشبازی.

توش خودش را می کشد بیرونش مردم را.
他(贫穷)的内在(指灵魂或心灵)在毁灭自己，而他(富有)的外表(指衣着)在欺骗他人。(意思说某人宁可饿肚皮，也要穿新衣)

تو قدر آب چه دانی که برکنار فراتی.
[سعدی]
住在幼发拉底河畔你是不会懂得水的价值的。～萨迪

توکه بربام خود آئینه داری چرا بر بام مردم می‌زنی سنگ؟
既然你房顶上有玻璃(装饰)，你为什么还往别人房顶扔石头呢？

توکه چراغ نه بینی با چراغ چه بینی ؟
[سعدی]
既然连灯都看不见，你靠灯光又能看到什么呢？～萨迪

توکه لالائی می‌دانی چرا خوابت نمی برد؟
如果你会催眠曲，为什么自己却不能入睡？

توکی مردی (که) ما تابوت حاضر نکردیم؟
你什么时候死时我们没有为你准备棺材？(别人指责你失职时说的一句戏谑之言)

تو مادر مرده را شیون میاموز. [نظامی]
你不必教丧母之人如何去啼哭。～内扎米

تو مو می‌بینی و من پیچش مو
تو ابرو من اشارتهای ابرو
[وحشی]
你看到的是(情人的)头发,我看到的是(她)头发的波浪;你看到的是(情人的)眉毛,我看到的是(她的)眉毛间的示意。～瓦哈希

تو نباشی یار من خدا بسازد کار من.
你作为朋友不来帮助我,真主就会前来相助。

توی دعوا حلوا بخش نمی‌کنند.
双方争吵时谁也不会送对方甜点心。(汉谚:相骂无好言,相打无好拳)

توی دهن شیر می‌رود.
他能闯入虎口。(比喻某人十分勇敢)

توی قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شود.
谁也无法在任何药铺抽屉里找到它。(喻指某种罕见之物或某种怪异的想法)

توی لولهین رفتن
(由于害羞或恐惧)钻到一个盛水的大罐里(比喻某人无地自容)

تهی از حکمتی به علت آن که پری از طعام
تا بینی
[سعدی]
腹饱丧智慧。～萨迪

تهی پای رفتن به از کفش تنگ. [سعدی]
穿紧帮鞋还不如光脚走路。～萨迪

تیر از کمان چو جست نیاید بشست باز.
[سعدی]
箭离弓后,难以返回。(比喻一言既出,驷马难追)～萨迪

تیر بتاریکی انداختن
在黑暗中射箭(比喻没有目的的猜测)

تیرش بسنگ خورد.
他的箭碰上了石头。(比喻某人遭到失败)

تیر می‌اندازد و کمان پنهان می کند.
他射完了箭把弓藏起来。(比喻某人试图隐瞒自己行为的踪迹)

تیزی درفش در سر درفش است.
锥子的锋利在于它的顶部。

تیشه بپای خود زدن
用斧子砍自己的脚(比喻自我毁灭)

تیشه بریشهٔ خود زدن
用斧子砍掉自己的根基(比喻自我毁灭)

تیشهٔ رو بخود
一把对准自己的斧子(比喻一个思想片面或自私自利的人)

تیغ دادن در کف زنگی مست
به که آید علم را ناکس بدست.
[مولوی]
与其知识掌握在卑劣的小人手里,还不如把利剑放到酒醉的黑人手里。～莫拉维

تیغ کج را نیام کج باشد.
弯曲的剑要配弯曲的剑鞘。

تیمم باطل است آنجاکه آبست.
有水的地方,(用泥或沙土)代净就是无效的。(比喻有了朱砂就不用红土)

ث

ثمر از درخت بید نباید جُست.
谁也不要期望柳树会结果。

ثواب راه بخانهٔ صاحب خود می برد.
德行的回报就是德行本身。(比喻为善最乐)

ج

جا افتاده بهتر از چاه افتاده است.
成熟的智慧使人不会落入圈套。
جابجا کنعبدُ جابجا کنستعین
有时人们必须说“我们只崇拜你”,有时人们必须说“我们只求你佑助”,这要看情况而定。(本谚语引用了《古兰经》第一章中两句话,比喻人们要当场决定该说什么或该做什么)
جا تر است و بچه نیست.
孩子已无影无踪,留下来的只是一张尿湿的床。(比喻某物已在原地消失了,但留下一些痕迹)
جادهء دزد زده تا چهل روز ایمن / (امن) است.
被劫的公路四十天内是安全的。
جاسوسی جاپیچی است.
搞间谍活动犹如拉皮条。
جامه باندازهء قامت خوش است.
合身的衣服就是好衣服。
جانا سخن از زبان ما می‌گوئی.
亲爱的朋友呀!是你从我嘴里抢走我要说的话。(意谓:你在抱怨我,而事实上我才应该抱怨你呢!)
جان به عزرائیل نمی دهد.
他不愿把自己的灵魂交给死神。(喻指某人十分吝啬)
جان باید در رود چه از گلو چه از پهلو.
人的灵魂总要出壳,不管它通过喉咙,还是通过腰部。(比喻人总有一死,不管如何去死)
جان پدر تو سفرهء بی‌نان ندیده‌ای.
我的宝贝儿子呀!你至今还没有见到过没有放上面包的餐桌吧!(比喻某人还没有尝到过生活的艰辛)
جان دهد بنده چون دهی نانش. [اوحدی]
你把面包给你的奴隶,他会为你献出他的首级。~乌哈迪
جانش را روی آن گذاشت.
他把自己的生命都压在这件事上。(比喻某人的献身精神)
جانِ کردی می کند.
他会像库尔德人那样壮烈牺牲。
جان کندن خر ، خوردن یابو.
驴子干苦活,驮马享大福。(比喻世道不平等)
جانِ نکنده بتن است.
人只要未断气,灵魂仍留在躯体内。(劝人不应随便轻生)
جانماز آب کشیدن
用清水洗拜垫(比喻假装虔诚)
جاهلان چون بدلیل از خصم فرومانند سلسلهء خصومت بجنبانند. [سعدی]
愚蠢者在辩论中被对手驳倒时,他就会采取敌对的行动。~萨迪
جای ارزن نیست.
连撒小米的地方都没有。(比喻人多拥挤,无插足之地)
جای سوزن انداختن نیست.
无插针之地。(比喻人多拥挤)
جای شکرش باقی است.
感激真主的时机还存在。(当情况还没有完全恶化时说的一句诙谐话)
جای شما خالی / (سبز) بود.
你的座位是空的。(比喻我们想念你)
جای گل گل باش و جای خار خار.
[مولوی]
做玫瑰丛中一朵玫瑰,做荆棘中的一根荆棘。~莫拉维
جای مرد دو زنه در مسجد است.
娶两个妻子的男人往往在清真寺内。

(比喻负担过重,自己过乞丐般的生活)

جای نان نمی‌توان سنگ گذاشت.

谁也不能用石头来取代面包。(比喻人活着就要吃面包,没有别的东西能替代)

جایی‌نشین که برنخیزانندت.

你要坐在不会被别人赶出来的地方。(比喻选择位置要慎重)

جایی رفت که عرب نی انداخت.

他到了阿拉伯人扔芦苇的地方。(比喻他一去不复返了)

جائی که آب است تیمم باطل است.

同 تیمم باطل است آنجاکه آب است.

جایی که آفتاب نتابد طبیب می‌آید.

太阳照不到的地方,大夫就会上门。(比喻疾病往往在阴暗的地方流行)

جایی که شتر بوَد بیك غاز
خر قیمت واقعی ندارد

如果骆驼只值一只鹅的价钱,那么驴子就不值分文了。

جایی که عقاب پر بریزد
از پشهء لاغری چه خیزد

同 آنجاکه عقاب پر بریزد ......

جایی‌که گوشت نیست چغندر پهلوان است.

没有肉吃,甜菜就是上菜。(汉谚:没有朱砂,红土为贵)

← جایی که میوه نیست چغندر سلطان المرکبات است.

جایی که نمك خوری نمکدان مشکن.

吃了盐,不要摔盐罐。(比喻不要忘恩负义)

جایی نمی خوابد که زیرش تو شود./ (آب زیرش برود)

他不会睡在下面有水流淌的地方。(比喻某人老练,不易受骗)

جدایی تا نیفتد دوست قدر دوست کی‌داند
شکسته استخوان داند بهای مومیایی را

分离时才知友谊的珍贵,骨伤者才懂得木乃伊粉的价值。(见注)

注:木乃伊粉系古代的刀伤药。

جزای گران فروش نخریدن است.

对漫天要价人的惩罚就是抵制购买。

جز از بد نباشد مکافات بد. [فردوسی]

恶有恶报。~菲尔多西

جز بخردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست.

[سعدی]

不要让任何人都去实践,除非他是聪明人,虽然实践并非一定要聪明人(去做)。~萨迪

جگرش برای فلان چیز لك زده است.

他渴望某物。(原义为:他的肝长出了斑点)

جگرها خون شود تایك پسر مثل پدر گردد.

父母亲呕心沥血,孩子才能像父亲那样长大成人。

جلو می‌افتد که عقب نیفتد.

他先出发,免得落后。(比喻笨鸟先飞)

جناغ دلخواه نکشیده‌ایم.

我没有和他打赌过。(原义为:我还没有扯断过他的如愿骨)

جنگ از سر شخم آشتی از سر خرمن

犁地时争吵,收获时和好。(反映懒人想不劳而获的心态)

←وقت کارکردن چلاقم وقت خوردن قول چماقم.

جنگ اول به از صلح آخر است.

先动武胜过后讲和。(或:被迫讲和不如早决胜负)

جنگ با نهنگ کردن و در دریا ماندن ؟

有谁又向鳄鱼发动进攻又能留在大海里?

←در کشتی نشستن و با ناخدا جنگیدن

جنگ برنظاره آسان است.

作壁上观是容易做到的。

جنگ دو سر دارد.

任何战争都有两种结果。(即胜利或失败)

جنگ را شمشیر می‌کند سودا را پول.

打仗要有宝剑,做买卖要有钱财。(比喻任何东西均有其可用之处)

جنگ زرگری میانجی نمی‌خواهد.

假装吵架就不必有劝架人。

جنگی هرچه زورمند باشد از حیله مستغنی نگردد.

勇士再强大,也不厌诈伪。(比喻兵不厌诈)

جواب ابلهان خاموشی است.

对傻瓜的惟一回答就是沉默。

جواب زور را زور می‌دهد.
使用武力就是对付武力的惟一回答。(比喻以眼还眼,以牙还牙)
جواب های هوی است.
回答对方时应以礼还礼,以牙还牙。
جوانرا مفرست بزن گرفتن پیررا مفرست بخرخریدن.
同 پیر را بخرخریدن و جوانرا بزن گرفتن مفرست.
جوانمرد کسی است که نمی‌گوید و می کند.
慷慨者不说话只做事。
جوانی است و هزار چم و خم.
这就是青春年少,一味装腔作势,矫揉造作。
جوانی کجایی که یادت بخیر.
青春呀,你在何方?愿你永远被人们怀念!(年长者对青春不复返而变得无所作为的一种感叹)
جوجهٔ پائیزه می‌خواهد سرجوجهٔ بهاره کلاه بگذارد!
秋季孵出来的鸡还打算欺骗春季孵出来的鸡!(比喻年轻小伙子想欺骗比他年纪大而且经验丰富的人)
جوجه را درپائیز/ (سرپائیز یا آخر پائیز) می شمارند.
秋后数鸡还不晚。(比喻遇事不要过早下结论)
جوجه همیشه زیر سبد نمی‌ماند.
小鸡永远不会留在篮子里。(比喻孩子永远不会无知和天真无邪)
جوِ دوخر را بخش نداند کرد.
他连给两条驴子的食料都分不均匀。(比喻某人十分无能)
جود ناخواسته دادن است.
慷慨的人不用求。
جور استاد به ز مهر پدر. [سعدی]
严师胜过慈父。~萨迪
جوفروش ,گندم نما
给看的是小麦,卖的则是大麦。(比喻挂羊头、卖狗肉的商人)
جوی زر بهتر از هفتاد من زور. [سعدی]
一盎斯黄金胜过一百磅力气。~萨迪
جوی طالع ز خروار هنر به.
福星高照胜过才华溢人。

جوینده یابنده است.
有志者事竟成。
جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هرچیزی بجای خویش نیکوست
[شبستری]
世上有眼睛和眉毛,也有皱纹和黑痣,但一切各得其所为好。~夏柏斯塔利
جهان دیدن به از جهان خوردن است.
同 دنیا دیدن به ……
جهاندیده بسیار گوید دروغ. [سعدی]
游士说话七分假。~萨迪
← لاف در غربت آواز در بازار مسگران
جهان گشتن به از جهان خوردن است.
同 دنیا دیدن به ……
جهان نیست بر مرد هشیار تنگ. [فردوسی]
聪明人到处都能大有作为。~菲尔多西
جهل بعیب خود از همه عیب ها بیش است.
[کیمیای سعادت]
人最大的不足是对自己不足的无知。~基米亚·沙奥达特
جهنم هم باین گرمی نیست.
连地狱也不会这样酷热。(比喻某人在吹牛)
جیبش از دامن ملا پاکتر است.
他的口袋比毛拉的衣襟还干净。(比喻某人的口袋空空如也)
جیبش را تار عنکبوت گرفته است.
他的衣袋上都结满了蜘蛛网。(比喻某人囊空如洗)
چادر قلعهٔ زن است.
妇女身穿黑袍,犹如身居城堡。(意思说妇女穿上黑袍后难以同不相识的男子谈话或交往)
چار دیواری اختیاری
男人是一家之主。
چارهٔ بیچارگان مرگ است و بس.
死亡是无助者的唯一出路。
چارهٔ کثردم زده کشتهٔ کثردم بود.
同 داروی کژدم زده کشتهٔ کژدم بود.
چاره نبود اسب کودن را ز پالان داشتن
[سنائی]
迟钝的马只能配上驮鞍。~萨纳依
چاقو دستهٔ خودش را نمی برد.

چراغ پشت روشنائی نبخشد.
被身子挡住的灯不会出光。(比喻人生前的善行胜过死后对他的祈祷)
چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد. [سعدی]
灯在阳光下暗淡无光。(比喻相形见绌) ～萨迪
چراغ خاموش است و آسیا می‌گردد.
灯灭了但磨还在转动。(比喻主事人不在时一切仍然照常运行)
چراغ دروغ فروغ ندارد.
假灯不会发光。
چراغِ دزد خوابِ پاسبان است.
看守人的入睡就是给窃贼点灯。
چراغ ستمکار تا بامداد نسوزد.
暴君的灯难以亮到天明。(比喻恶人好景不长)
چراغ کسی/ (هیچکس) تاصبح نمی سوزد.
没有谁家的灯会亮到天明。(比喻幸福的生活不能永存)
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا.
[حافظ]
熄灭的灯同太阳光两者无法相比。 ～哈菲兹
← لاشهٔ خر را بتازی چه نسبت.
چراغ مفلس نوری ندارد.
穷困之灯不发光。
چراغی را که ایزد برفروزد
هرآنکس پف کند ریشش بسوزد
谁想熄灭真主点亮的灯,谁就会自讨苦吃。
چراغی کان شبم را برفروزد
به از شمعی که رختم را بسوزد
为我黑夜照明的灯胜过烧毁我衣服的蜡烛。
چراغی که او خانه روشن کند
برخت اوفتد کار دشمن کند
[امیرخسرو]
照亮房间的灯(一旦)掉在自己衣服上,如同敌人在施虐。～阿密尔・霍斯鲁
چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است.
在家里用的灯不能在清真寺用。(比喻施舍先及亲友)
← اول خویش دوم درویش

刀子不割自己的柄。(汉谚:兔子不吃窝边草)
چاه از کوه آب می‌خورد.
井靠山才有水。
چاه کن آسودگی ز چاه ندارد.
[ایرج میرزا]
挖井人终年挖井不止。(比喻劳动无止境) ～伊拉奇・米尔查
چاه کن در ته چاه است.
挖井人总是葬身在井底。(比喻作茧者必自缚)
چاه مکن بهر کسی اول خودت دویم کسی.
不要为他人设陷井,以免自己先陷进去。(比喻害人必以害己告终)
چاه نکنده منار دزدیدن
同 اول چاه را بکن بعد منار را بدزد.
چاهی که آب ندارد با آب ریختن آبدار نشود.
往枯井里注水是徒劳的。(喻指一个没有天赋的人)
چپ از راست نشناختن
左右不分。(喻指一个尚无辨别事非能力的人)
چرا بر یکدیگر منت گذارند چو محتاجند مردم یکدیگر را
[ایرج میرزا]
为什么当人们互相需要对方时才会施恩于他人? ～伊拉奇・米尔查德
چرا توپچی نشدی؟
为什么你不去当一名炮兵?(讽刺听见一点响声都害怕的人的戏谑语)
چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟
为什么聪明人也会做出他后悔的事?
چراغ از بهر تاریکی نگهدار. [سعدی]
备灯是为了黑夜照明。(比喻未雨绸缪) ～萨迪
چراغ از روغن نور گیرد و باز از زیادتی روغن بمیرد.
油能点亮灯,油多能灭灯。(汉谚:水能载舟,也能覆舟)
چراغ بپای خود روشنائی ندهد.
灯的亮光照不到自己的灯座。(汉谚:鞋匠的妻子穿破鞋)

چرب سخنی دوم جادویی است.
甜言蜜语等于巫术。

چربی از سنگ برنمی آید.
石头里是榨不出油脂的。（比喻无法令冷酷的人产生同情心）

چرت می‌زند بهتر از مرشد.
宁可让他瞌睡，也不要他布道。（讽刺神职人员的话）

چشته خوار بدتر از میراث خوار است.
吃白食的人比遗产继承者更坏。（因为前者最终比后者索要得更多）

چشم باز غیب گفتن
睁大眼睛去预测（意思是讲别人知道的事或预测别人能预测到的事）

چشم بر/پشت پا داشتن
眼睛朝脚背上看（比喻害羞或谦虚的心情）

چشم بزرگان تنگ می شود.
大人物的眼光是狭隘的。（比喻大人物目中无人，常常认不出自己的部下）

چشم چشم را نمی‌بیند.
眼睛看不到眼睛。（比喻天气十分黑暗；伸手不见五指）

چشم دشمن همه برعیب افتد.
敌人看到你的尽是缺点。

چشمش آلوبالو گلاس می چیند.
他眼花得连酸樱桃（آلوبالو）都看成甜樱桃。（比喻某人视力差，难以辨认事物）

چشمش بدست شما است.
他的眼睛盯着你的手。（比喻某人期待你的帮助）

چشمش بروشنایی افتاده است.
他的眼睛看到了一束光线。（比喻某人觉察到在某处藏有财宝）

چشمش را به بین دلش را بخوان.
看他的眼睛，也要洞察他的内心。（意思是：一个人的眼光常常同他内心的想法不一致）

چشم شیطان کور !
让魔鬼的眼睛瞎了吧！（人们用此语表示要避开不吉利的目光）

چشمش هزار کار می کند که ابروش نمی داند.
他的眼睛干了一千桩事，而他的眉毛却一

无所知。（比喻某人懂得如何保密）

چشم کسی را بروشنائی انداختن
使某人的眼睛看到了一束光线（比喻欺骗某人，诱骗某人）

چشم ما شور بود؟
难道我的眼睛不吉利吗？（说话人在发现别人见到他马上想离去时说的一句话）

چشم مور و پای مار و نان ملا کس ندید.
同 پای مار و چشم مور وخیر ملا کس ندید.

چشم و دلش سیر است.
他的眼睛和心儿都感到满足。（比喻他毫无贪婪之心。）

چشمه آنست که از خود بجوشد.
自动冒水的才是真正的喷泉。

چشمه پیش دریا بردن
把喷泉运往大海（比喻多此一举）
→ زیره به کرمان بردن

چشمهء خورشید بگل اندودن
用泥巴遮住阳光（比喻一手遮天；企图掩盖真相）

چشمهء خورشید چو پنهان شود
شبپره بازیگر میدان شود
当阳光被遮住时，蝙蝠就大闹天宫。（汉谚：猫儿不在，鼠儿成精）

چغندر گوشت نمی شود و دشمن دوست نمی‌شود.
甜菜不会变鲜肉，敌人不会成朋友。

چغندر هم خود را جزو میوجات حساب می کند.
甜菜也把自己看作水果。（比喻滥竽充数）

چك و چانه‌اش بوی‌الرحمن گرفته است.
他快入土了。

چنته‌اش خالی شد.
从他的口袋里掏不出什么东西了。（汉谚：黔驴技穷）

چندان سمن است که یاسمن پیدا نیست.
见 آنقدر سمن است ……

چند کلمه از مادر عروس بشنو.
现在请新娘的妈讲几句话。（这是引起听众注意一个不受欢迎讲演人讲话时用的一种带污辱性的开场白）

چنین است رسم سرای درشت
گهی پشت برزین گهی زین به پشت

你一拿起棍棒，偷食的猫就逃之夭夭。（比喻某人警惕性很高）

چوپان خائن گرگ است.

奸诈的羊倌等于是一条狼。

چو دخلت نیست خرج آهسته ترکن
که میگویند ملاحان سرودی
بکوهستان اگر باران نبارد
بسالی دجله گردد خشك رودی
[سعدی]

当你没有收入时，花钱要小心，正如水手们常唱道：一旦山区不下雨，底格里斯河一年内也会干涸。～萨迪

چو تیر از کمان جست ناید به شست.

同 تیر از کمان ……

چو در طاس لغزنده افتاد مور
رهاننده را چاره باید نه زور
[نظامی]

当蚂蚁掉入蚁冢，谁要救它必需施用计谋，而非使用武力。（比喻微妙问题的解决要靠计策，不靠武力）～内扎米

چو دستی نتانی گزیدن ببوس. [سعدی]

当你无法咬某人的手时，你就吻它一下吧！（比喻硬的不行就来软的）～萨迪

چو شادی بکاهد بکاهد روان. [فردوسی]

因为快乐减少，精神也会随之萎靡。～菲尔多西

چو فردا شود فکر فرداکنیم. [نظامی]

让我们想着明天，因为明天就要到来。～内扎米

چو قانع شدی سنگ و سیمت یکیست.
[سعدی]

当你感到满足时，石头和银子对你没有什么差别。～萨迪

چو گربه نوازی کبوتر برد
چو فربه شود گرگ یوسف درد
[سعدی]

喜欢一只猫，它会把鸽子叼走；养肥一只狼，它会把尤素福全身撕碎。（比喻姑息养奸，后患无穷）～萨迪

چو میدان فراخ است گوئی بزن. [سعدی]

场地宽敞，你就击球吧。（比喻趁热打铁）～萨迪

[فردوسی]

这个狂乱的世界如此变幻莫测：今天你坐在马鞍上，明天你掉在马鞍下。～菲尔多西

چو آب آمد تیمم نیست در کار
چو روز آمد چراغ از پیش بردار
[بوریای ولی]

有了水，用土代净就不在考虑之列了；犹如白天到来，灯就可以拿走。～布里亚·瓦里

چو آهنگ بربط بود مستقیم کی از دست
مطرب خورد گوشمال [سعدی]

如果弦琴音调和谐，何需乐师用手去调音。（比喻某人如果行为端正，何惧小人恶语中伤；身正不怕影儿斜）～萨迪

چو آهنگ رفتن کند جان پاك
چه برتخت مردن چه بر روی خاك
[سعدی]

当纯洁的灵魂要离开躯体时，死在王座上或死在地面上又有何区别呢？～萨迪

چوب از بهشت آمده است.

教鞭来自天堂。（比喻不舍得用教鞭就要惯坏孩子）

چوب استاد / (معلم) گل است هرکه نخورد خل است.

教鞭是一朵花。谁不想成为傻子，谁就要接受鞭打。

چوب بدست خرس دادن آسان ولی پس گرفتن آن مشکل است.

把棍子交到狗熊手里容易，但拿回来就难了。（这里棍子喻指借口或托词，意思说：不能让鲁莽或愚蠢的人找到借口或托词）

چوب خدا صدا ندارد هرکه خورَد دوا ندارد.

真主的责打是无声的，谁要是受到责打，其痛苦是无法解脱的。

← از مکافات عمل غافل مشو ……

چوب را از بهشت آورده‌اند.

同 چوب از بهشت آمده است.

چوب را بخر و گاو می‌زنند.

驴和牛需要用棍棒殴打。（比喻人如做某事后被别人用棍棒打应该感到羞耻）

چوب را که برداشتی گربهٔ دزد فرار می کند.

[مغربی]
你不会游泳,就别去阿姆河。(比喻要知难而退)~马格拉比
چون عاشقی و معشوقی آمد مالکی و مملوکی از میان برخاست. [سعدی]
爱情一发生,主仆就不分。~萨迪
چون غرض آمد هنر پوشیده شد. [مولوی]
有偏见的人看不到他人的美德。~莫拉维
چون قضاآید طبیب ابله شود.
[مولوی]
死神一旦降临,医生束手无策。~莫拉维
چونکه آید سال نو گویم دریغ از پارسال.
每当新年来临时,我们为去年的逝去感到遗憾。
چونکه باکودك سروکارت فتاد
پس زبان کودکی باید گشاد
[مولوی]
同儿童打交道时,你要使用儿童的语言才行。(比喻说话要看对象)~莫拉维
چونکه صد آمد نود هم پیش ماست.
[مولوی]
有了一百,我们就会拥有九十。(比喻整体包含部分)~莫拉维
چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب
بوی گل را از که جوئیم از گلاب
[مولوی]
当玫瑰枯萎,玫瑰园消失时,我们从哪里找到玫瑰的芳香呢?—在玫瑰香水里。~莫拉维
چون نجس تر شود نجس تر شود.
污浊之物一旦受湿更加污浊。
چون یار اهل است کار سهل است.
[اوحدی کازرونی]
伙伴是行家,工作就顺利。~乌哈迪·加兹鲁尼
چو وقت مرگ مار آید بگرد رهگذر گردد.
一旦死神降临,蛇就会走向过路人。(比喻蛇这时会自取灭亡)
چه آشی باشد که لایق قدح باشد.
什么汤配什么碗。(怀疑某人是否应该享受某种荣誉时说的话)
چه آنجا کن کز آن آبی برآید

← تا تنور گرم است باید نان پخت.
چو میوه سیرخوردی شاخ مشکن. [سعدی]
饱吃了一顿水果,你就不要去折断果枝。~萨迪
چو نام سگ بری چوبی بدست آر / (بکف گیر).
你提起狗的名字,那一定要拿起一根棍棒。(接近汉谚:说曹操,曹操就到)
چون بدی پیش آید از بتر بترس
[مرزبان نامه]
有坏事发生,就要谨防更坏的事会发生。~《马尔兹邦记》
چون برون رفت از تو حرص
آنگه در آید در تو دین.
[سنائی]
只有等你从心中排除贪婪,你才能产生你的信仰。~萨纳依
چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو.
[حافظ]
哈菲兹呀!你年岁大了,离开酒店吧!(规劝老人不要做年青人做的事)
چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود
[عطار]
同 تاتوانستم ندانستم ……
چونتوانی علاج دردکس کرد
میفزای از جفایش درد بر درد
[ناصر خسرو]
当你不能医治他人的痛苦,也不要因他过去的残暴而去加深他的痛苦。~纳赛尔·霍斯鲁
چون دزدان بهم افتند کالا ظاهر شود.
盗贼一争吵,赃物就暴露。
چون رشته گسست می توان بست
اماگرهیش درمیان هست
[امیرخسرو]
绳子断了可以接上,但中间总会留有结头。(比喻修复好的友谊总不能完美)~阿米尔·霍斯鲁
چون شد ز گلو فرو چه حلوا و چه زهر.
东西下了肚,是甜食还是毒药就没有什么区别了。
چون شناور نیستی پیرامن جیحون مگرد.

چه خیری برآید از آن خاندان
که بانگ خروس آید از ماکیان.
当母鸡象公鸡那样啼叫,家庭还有什么幸福可言?(比喻主妇一旦爱吵架,家庭幸福就无从谈起)

چه داند کور مادر زاد قدر چشم روشن را؟
天生的瞎子不知视力之可贵。

چه دویی که به سه نرسد.
有两次,必有第三次。

چه سود آنگه که ماهی مرده باشد
که باز آید بجوی رفته آبی
[ابن یمین]
鱼一旦死去,河水再来也无济于事。~伊本·亚明

چه شوخی ای که نصف بیشترش جدی نباشد!
笑话的内容如大部分不真实,这难以称为笑话。(当笑话说得太离谱时用)

چه عزائی است که مرده شو هم گریه می کند!
哀悼会如此悲痛,连洗尸者也落泪!

چه علی خواجه چه خواجه علی.
你叫他张三也好,李四也好,这没有什么区别。

چه مادری که از دایه مهربان تر نباشد!
她(对孩子)连乳娘都不如,谁还叫她妈妈!

چه مردی بود کز زنی کم بوَد. [عنصری]
他不配做男子汉,因为他连女人都不如。(喻指某人是个胆小鬼或无用之人)~安萨里

چه مکن که خود افتی بدمکن که بد افتی
同 ...... بدمکن که بدافتی

چه یك مرد جنگی چه یك دشت مرد.
单枪匹马能打仗的人不亚于一个布满士兵的战场。

چیزی بارش نیست.
他没有什么本事。(原义为:他没有驮上什么东西)

چیزی بخور چیزی بده چیزی بنه
(在你拥有东西中)你吃掉一部分,给他人一部分,留出一部分。

چیزیکه از خدا پنهان نیست از بنده چه

رگ آنجا زن کز آن خونی گشاید
[نظامی]
你要在出水之处挖口井,你要在出血之处划血管。~内扎米

چهار شاهش بچهار آس خورد.
他的四个老K(国王)遇上四个幺。(比喻某人遇上一个比他更强的对手;强中自有强中手)

چه باك از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتی‌بان.
[سعدی]
只要诺亚掌舵,谁也不会惧怕海浪。~萨迪

← چون تو را نوحست کشتیان زطوفان غم مخور.

چه برای کر بزنی چه برای کور برقص.
为聋子吹笛,为瞎子跳舞都是徒劳的。

چه بمن گو چه بدر گو چه بخر گو
对我说话,对门说话或对驴说话都一样。(用于有人不听你或笨得听不懂你的话或不知如何回答你的时候)

چه جمعه (و) چه آدینه
星期五就是主麻日。(比喻半斤即八两)

چه حاجت است عیان را باستماع بیان.
[سعدی]
听取不言而喻的解释是多余的。~萨迪

چه خرم بگل خوابیده است ؟
什么!我的驴子陷入泥潭里了?(比喻某人认为自己并没有陷入困境但要去做件难事或承担其不良后果)

چه خوش است دو شاب فروشی
گرکس نخرد خودت بنوشی.
卖糖浆这活该多好呀! 卖不掉自己品尝呗!(俏皮话)

چه خوش بوَد که بر آید بیك کرشمه دوکار.
送一个秋波办成两件事,这该多好呀!(比喻一箭双雕可取)

چه خوش‌بی‌مهربانی هر دوسری
که یکسر مهربانی درد سری
[بابا طاهر]
友爱来自双方非常甜蜜,友爱来自一方增添烦恼。(见注)~巴·塔希尔
注:本谚语中"بی"是"باشد"的意思。

پنهان؟
对真主不隐瞒的事为什么(主的)仆人要隐瞒它呢?(忏悔前的用语)

چیزی که شده پاره وصله برنمی‌داره.
被撕破的东西再也缝补不起来了。

چیزیکه عوض دارد گله ندارد.
公平交易无怨言。

چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی.
[سعدی]
别人不问你,你最好不开口。～萨迪

ح

حاجت مشاطه نیست روی دلارام را.
[سعدی]
美女无需巧打扮。～萨迪

حاجی مرد شتر خلاص.
哈吉老爷去世,骆驼得到解脱。(哈吉死后无人骑骆驼去朝圣,比喻牲口如释重负)

حاشیه‌نشین دلش گشاد است.
旁观者不费力气。(或:隔岸观火无动于衷)

حالاکه تالان تالان است صد تومان هم زیر پالان است.
既然你决心洗劫我全家,我可以告诉你在驮鞍下面还有一百土曼呢。(表示被劫者一种无可奈何心态的戏谑语)

حالاکه هردو تا خوب باهم ساخته‌اندکه من یکی را از میان بردارند.
它们真的相互串通了起来把我干掉。(见注)

注:某人同时吃了蜂蜜和甜瓜而得了病。根据伊朗习俗,两者同时吃会使人害病。他的好友告诉他不该这样做,于是患者说出了上述的戏谑话

حالامن میو
这一会该轮到我学猫叫了。(见注)

注:某人一日正吃饭,有只猫过来咪咪叫讨食。此人扔下一块面包,猫吃了。那人正想吃饭,猫又叫了,于是他又扔下块一面包,猫又吃了,接着又叫起来。此人只得把猫放到桌旁,自己蹲在桌下,说了上述的一句戏谑话

حالا(هم) نوبت رقاصی من است.
这回该轮到我跳舞了。(见注)

注:骆驼和驴子为友。一日他们双双走近一个村子。驴子大声嗥叫,骆驼劝阻未成,终于惊动村民,沦为驮兽。次日欲过河,因水深,驴子被放到骆驼背上。行至河中,骆驼手舞足蹈起来,驴子劝他不要跳动,骆驼此时说"这回该轮到我跳舞了"。由于过分晃动,驴子跌入河中被淹死。

حبذا خانهء خود گر همه گلخن باشد.
有个家即使它是一只火炉也该有多好呀!

حرام از هر راهی‌که بیاید از همان راه می‌رود.
不义之财来得不正去得也不正;悖入悖出。

حرام خوری آنهم شلغم !
小偷小摸只是为了得到一只萝卜?(比喻一件不可思议的事)

حرامزادگی مایه نمی خواهد.
要流氓无赖并不难。(比喻做坏事不用人教会)

حرامی باش حرامی سفره مباش.
你可以去抢劫,但不要把宴席上的饭菜一扫而光。(戏谑语)

حرف او و چاقوی جیب سگ.
他的话如同狗口袋里的一把刀。(比喻某

吧）

حرف مرد یکی است.

君子出言不悔。

← حرف مرد يك كلمه است.

حرف نشخوار آدمیزاد است.

人说话要反复思忖。

حرف هست از شمشیر بدتر.

人言伤人胜过刀剑。

حرکت از تو برکت از خدا.

同 ...... از توحرکت

حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر.

[سعدی]

贪婪汉不会因拥有一个世界而满足，知足者有一只面包就会心满意足。～萨迪

حریف باخته باخود همیشه در جنگ است.

输家总是自我烦恼。

حریف حریف خودرا می‌شناسد.

对手对对手了如指掌。（汉谚：两雄相遇，其斗必烈）

حساب بدینار بخشش بخروار.

节约小笔费用才能馈赠大量钱财。

حساب حساب است کاکا برادر

亲兄弟，明算账。

حساب خود نه کم گیر و نه افزون.

[پروین]

提要求应该不多不少，恰如其分。～帕尔维恩

حساب که پاك است از محاسبه چه باك است.

同 ...... آنرا که حساب پاك است.

حسد درد بی درمان است.

妒忌乃不治之症也。

حسنك سرکار نمی‌رفت وقتی هم که میرفت جمعه بود.

小哈桑不愿去干活；等他想去，那也是在星期五。（戏谑语，见注）

注：星期五是回教国家公休日。

← احمدك استا نرفت روزیکه رفت آدینه بود.

حسنم به رو باشد کچلیم زیر مو.

美貌是我的外表，而秃头却藏在我的假发下。（喻指某人用漂亮的外表来掩饰自己的主要缺点）

人的话不可信）

حرفت آموزی ازحرفت مفلسی نسوزی.

学会一门手艺后，你就不会在贫困的火焰中被烧死。

حرفت مرد زینت مرد است.

人的职业就是人的门面和装饰。

حرف جزو هواست.

人言不可信。

حرف حرف می آورد.

话能引话。

حرف حسابی / (حساب) جواب ندارد.

合情合理的话是驳不到的。

حرف حق برزبان شود جاری.

真话出口滔滔不绝。

حرف حق تلخ است.

忠言逆耳。

حرف حق نزن سرت را می‌برند.

不要说真话，不然掉脑袋。（比喻忠言逆耳会遭难）

← هر راستی رانباید گفت.

حرف خودت را کجا شنیدی ؟ آنجاکه حرف مردم را

你要从他人的谈话中才能得知对你的看法。

حرف درست و زبان سست !

人说真话无畏惧。

← چون دل پاك است زبان بی باك است.

حرف را به آدم یك دفعه می زنند.

智者一言已足。（比喻明理人不用细说）

حرف را باید هفت دفعه غورت داد.

话要吞咽七次才能说出。（比喻人说话前要三思）

← اول اندیشه وانگهی گفتار

حرف راست را از بچه بپرس.

要想听真话，就得问孩童。

حرف راست را از دیوانه باید شنید.

从疯子口中才能听到真话。

حرف زشت زیر خشت.

丑话不要说出口。

حرف شنیدن ادب است.

听取他人的忠告就是“礼”。

حرف گذشت را نباید زد.

往者不可谏。（比喻过去的事让它过去了

حسود هرگز نیاسود.
妒忌者心境永远不平静。
حق‌الناس بدتر از حق الله است.
对民众犯下的罪过比对真主犯下的罪过更糟糕。
حق به حقدار می رسد.
公理最终要取胜。
← حق بمرکز قرار گرفت.
حق جلّ و علا می بیند و می پوشد همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد. [سعدی]
伟大崇高的真主看到并掩盖(罪恶),而你的邻居看不到(罪恶)却在大叫大嚷。(比喻真主仁慈宽大) ～萨迪
حق شمشیر بّران است.
真理犹如一把利剑。
حق همیشه حق باشد و باطل باطل.
真理永远是真理,谬误永远是谬误。
حکم بچه از حکم شاه روان تر است.
(有时)孩子的命令比国王的命令更能得到遵从。(比喻孩子是一家的小皇帝)
حکم بر غالب است.
命令的生效体现在众人行动中。
حکمت بلقمان آموختن غلط است.
向鲁格曼(古阿拉伯传说中的智者)讲哲理是错误的。(比喻切勿班门弄斧)
حکیم آنست که سرخودش آمده باشد.
最好的大夫就是亲身经历过病痛的人。
حکیم جوجه خروسش فرموده است.
大夫为她介绍了一个小公鸡。(讽刺老太婆已嫁给或想嫁给一个年青小伙子时说的戏谑话)
حکیمی که خود باشدش زرد روی
از او داروی سرخروئی مجوی.
不要从脸黄肌瘦的大夫那里去求得让人红光满面的药物。
حلال بر عقلا و حرام بر جهال.
对智者不禁忌,对无知者要禁止。(喻指酒)
حلالش چه وفا داردکه حرامش داشته باشد.
正义之财都难以忠实于某人,更不要说不义之财了。(比喻人间的财富是不持久的)
حلوا حلوا دهن شیرین نمی شود.
از حلوا حلوا گفتن …… 同
حلوای تنتنانی تا نخوری ندانی.
"哈尔瓦"好坏,一尝便知。(比喻食物必须经过尝试方知其优劣)
حمام باین گرمی هم نیست.
土耳其(蒸气)浴室的温度还没有那么高呢!(戏谑语,指你在吹牛说大话)
حمام بی‌عرق نمی‌شود.
洗桑拿浴的人没有不出汗的。(喻指行贿才能达到目的)
حمام جای خر بستن نیست.
浴室不是拴驴子的地方。(喻指物各有其所)
حنای زیادی را بپاشنه می مالند./ (می بندند)
他们的指甲花油多得往鞋根上抹。(比喻某人浪费过度)
حنایش رنگی ندارد.
他的指甲花油没有颜色。(喻指某人的话不起作用)
حواله سرخرمن
秋收时才能兑现的支票(喻指一种含糊的回答或某人对债权人做的虚假承诺)
حوض را که ساختی قورباغه خودش پیدا می‌شود.
池子一修好,青蛙自然来。(强调凡事都有其主次)
حوضی‌که آب ندارد ماهی/ (قورباغه) نمی خواهد.
没有水的池塘不会有鱼(或青蛙)。
حیاش را خورده آبروش را قورت داده.
他恬不知耻。(原义为:他吃掉了羞耻,吞掉了尊严)
حیا مانع روزی است.
腼腆和羞怯是谋生的一个障碍。(比喻人要求职谋生,就不必过分谨慎谦虚)
حیض مرد دیدار طلبکار است.
男人见到讨债人就来月经。(戏谑语,表示欠债人陷入了困境)
حیف آنهاکه مردند و آواز ترا نشنیدند.
真遗憾,他们没有听到你的歌声就去世了。(谑指某人唱歌唱得很糟糕)
حیف از طلاکه خرج مطلا کندکسی
用纯金去做镀金物品太可惜了!(比喻得

不偿失）

←آفتابه خرج لحیم است.

حیله‌جو را بهانه بسیار است.

奸诈狡猾者托辞多。

خ

خار با خرما است.

哪里有海枣，哪里就有刺。（比喻没有无刺的玫瑰）

← گل بی‌خار نیست.

خار به گلستان بردن

把荆棘运往玫瑰园。（比喻多此一举）

← زیره به کرمان بردن

خار در جگر داشتن

痛苦不安；坐卧不宁（原义为：肝中长了刺）

خار در جگر/ (جان) کسی شکستن

使某人坐卧不宁或痛苦难言（原义为：拔掉某人肝中的刺）

خار را در چشم دیگران می بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی بیند.

他只看见别人眼中的刺，却看不见自己目中的棒。（比喻乌鸦只看见别人黑）

خاشاك نیز بر در دریا گذر کند.

甚至于稻草也会经过大海边。（比喻伟人不应该远离他们的下属）

خاك برایش خبر نبرد!

但愿泥土不会把消息传给他。（说死者坏话前附加的一句话）

خاك در ترازوی کسی افکندن

在某人的称盘上放上尘土（比喻嘲笑别人，愚弄别人）

خاك شو پیش از آنکه خاك شوی.

[سعدی]

在你入土前，你要谦逊如土。～萨迪

خاك کوچه برای باد سودا خوب است.

街巷的尘土是医治湿疹的良药。（对喜欢逛街的妇女说的一句反意讽刺话）

خاك مهر را می‌برد.

人一旦入土就会被他人遗忘。

خاك می‌کشد.

泥土有吸引力。（据说人的葬身之地均由天意决定）

خاك وطن از ملك سلیمان خوشتر.

家乡的土地比苏（罗）门国的疆土更可爱。（比喻作客固佳，在家更好）

خال مهرویان سیاه و دانهٔ فلفل سیاه هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا

同 دانهٔ فلفل سیاه ……

خاله را خایه بُدی خالو شدی.

如果姨妈长有睾丸，那她就是我的姨父了。（比喻一件万万不可能的事）

خاله سوسکه به بچه‌اش می گوید قربان دست و پای بلوریت بروم.

甲虫姨妈对孩子说"我真羡慕你那么白皙的手脚呀！"。（比喻一种自欺欺人的行为，见注）

注：很明显，甲虫姨妈属于黑甲虫类。

خاموشی از کلام بیهوده به. [ناصر خسرو]

沉默寡言胜过胡言乱语。～纳赛尔·霍斯鲁

خاموشی نشان رضاست.

沉默即承认。（或：没有表示就是承认）

← سکوت علامت رضاست.

خانه‌ای را که در آنجا دو کدبانو باشد خاك تا زانو باشد.

家有两个管家婆，灰尘埋到脚脖子。

← آب انبار شلوغ کوزه بسیار شکند.

خانه پراز دشمن باشد بهتر است تا خالی باشد.

خایهء غول را شکستن
创造某种奇迹;完成艰巨的任务(原义为:打碎魔鬼的睾丸)

خبث نفس نگردد بسالها معلوم. [سعدی]
(人的)天生的恶劣秉性可以很多年不为人知。~萨迪

خبر بد/ (خبر مرگ) پنهان نمیماند.
同 خبر بد زود می‌رسد.

خبر بد زود می‌رسد.
好事不出门,恶事传千里。

خبریکه دانی دل بیازارد
تو خاموش‌باش تا دیگری بیارد.
[سعدی]
如果你有令人心碎的消息,你要保持缄默,让别人去开口。~萨迪

خدا از موی سپید شرم دارد./ (می‌کند)
真主为白发人感到羞愧。(强调尊重年长者的必要性)

خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند.
真主不允许人的一只眼睛依赖另一只眼睛。(比喻亲朋好友相互独立,互不依赖为好)

خدا پاکمان کند و خاکمان کند.
愿真主先清洗我们的灵魂,然后再埋葬我们。(比喻人死前要彻底忏悔)

خداینی از خویشتن بین مخواه. [سعدی]
不要期望真主会施恩于利己主义者。~萨迪

خداپرست شکم پرست نباشد.
信神者不贪食。

خدا پنج انگشت را یکسان نیافریده‌است.
真主没有把人的五指造得一样长短。

خدا تنگ روزی می‌کند اما قحط روزی نمی‌کند.
真主可以限制一个人的食禄,但不会断绝他的食禄。

خدا چشم راست را بچشم چپ محتاج نکند.
同 خدا این چشم را به آن چشم محتاج نکند.

خدا خر را شاخش نداد.
真主知道驴子的本性,没让它长角。(比喻不能把刀子交给蠢人)

خدا درد را باندازهء طاقت می‌دهد.
真主如给人以痛苦,以他的承受能力大小

住满敌人的房子还是比空房子要强。(意谓空房子易遭洗劫)

خانهء پرشیشه را سنگی بس است.
[زلالی]
一块石头就足以毁坏一所放满玻璃的房子。~扎劳里

خانهء خرس و انگور آونگ!
你能指望在熊窝里找到一串串葡萄干吗!(比喻两者格格不入)
← خانهء خرس و بادیهء مس؟

خانهء خرس و بادیهء مس؟
你能指望熊窝里还能找到铜盘?(比喻两者格格不入)

خانهء داماد عروسی است خانهء عروس هیچ خبری نیست.
新郎家充满婚礼气氛而新娘家却冷冷清清。(比喻男方自以为可娶到老婆,可女方并没有答应婚事)

خانهء دروغگو آتش گرفت هیچکس باور نکرد.
说谎者家里着了火,可没有人会相信。(比喻平时虚发警报,到头来自己吃亏)

خانهء دوستان بروب و در دشمنان مکوب.
[سعدی]
宁肯打扫朋友的家,也不愿敲响敌人的门。~萨迪

خانه روشن کرده است.
他回光返照。(原义为:他照亮了全家)

خانهء قاضی گردو بسیار است اما شماره هم دارد.
法官家里的核桃多得不计其数,但保管得一颗不差。(比喻某人对他人拥有的钱财无动于衷,不想占丝毫便宜)

خانه نشستن بی‌بی از بی‌چادری است.
主妇呆在家中是因为没有黑袍穿。(比喻贫穷的妇女不穿黑袍无法出门)

خانه ویران می‌شود چون طفل گردد خانه‌دار.
小鬼当家,全家遭殃。(强调管家和家政工作的重要性)

خانه هرچه مهمان هرکه.
款待不速之客,家里有什么就吃什么。

خائن همواره خائف است.
叛徒总是心惊胆怕。

خدای هرچه کسی را دهد غلط ندهد.
[عنصری]
真主赐给每人的东西不会错,既不多也不少。~安苏里

خدا یار تنبل ها است.
真主也会帮助懒人。

خدا یکجو بخت بدهد.
愿真主赐予每人一点好运。

خدا یك عقل زیادی بتو بدهد یك پول زیادی بمن.
愿真主赐予你更多的智慧,而赐予我更多的金钱。(戏谑语)

خدا یکی یار یکی.
真主一个,妻子也是一位。

خراج از خراب نخواهند. / (خراج برخراب نیست)
被毁坏的财物不用课税。

خر آخور خودرا گم نمی‌کند.
驴子不会不知道驴棚在什么地方。(比喻每人熟悉自己住的地方)
← کور بکار خود بیناست.

خر آسیاست.
他是磨坊中的驴。(比喻某人知道自己该干什么)

خر ار جلّ ز اطلس بپوشد خر است.
[سعدی]
驴即是穿上绫罗绸缎也还是驴。~萨迪

خر باربر به که شیر مردم‌در. [سعدی]
驮货的驴子比吃人的狮子强。~萨迪

خر ببوسه و پیغام آب نمی‌خورد.
驴子不会因为你吻它或劝说它就去喝水。(比喻做成一件事有时需要用暴力)

خر بخراسان بردن
倒贩驴到霍拉桑省(比喻多此一举,见注)
注:霍拉桑省盛产驴。
← زیره به کرمان بردن

خر برآن آدمی شرف دارد
که چو خر دیده برعلف دارد
[نظامی]
驴比那个像驴那样两眼盯着草地的人更高贵。~内扎米

خربزهء شیرین نصیب کفتار می شود.
甜瓜落到鬣狗的嘴里。(比喻一朵鲜花插

而定。

خدا دیرگیر است اما سخت‌گیر است.
真主会迟迟责备我们,但却会严厉惩罚我们。(比喻天网恢恢,疏而不漏)

خدا رحم کرد خونش را گرفتیم.
由于真主的仁慈,我们给他放了血。(采取预防性措施后,事态有所缓和时说的一句话)

خدا سرما را بقدر بالاپوش می‌دهد.
真主根据我们衣着的厚薄来调整寒冷的天气。

خدا شاه دیواری را خراب کند تا این چاله ها پر شود.
愿真主让一面大墙倒坍以填平这些小坑。(喻指人们往往会花去一笔巨款去应付各种开支)

خدا کس بیکسان است.
真主是举目无亲者的朋友。

خدا کشتی آنجا که خواهد برد
وگر ناخدا جامه برتن درد
[سعدی]
真主指到哪里,航船就驶往哪里,尽管船长撕碎自己的衣服也无济于事。(比喻与命运抗争是徒劳的)~萨迪

خدا کی می‌دهد عمر دوباره.
真主从不给我们二次生命。
← آدم دو دفعه بدنیا نمی‌آید.

خدا گر ببندد زحکمت دری
برحمت گشاید در دیگری
[سعدی]
当真主的智慧大门被关闭后,它的仁慈的大门还会敞开着。(比喻天无绝人之路)~萨迪

خدا میان دانهء گندم خط گذاشته است.
真主已把麦粒平均分好了。(比喻每人都应满足自己的食禄)

خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب بهم می‌اندازد.
真主不是木匠,可是它能把门和木板很好地钉在一起。(丈夫和妻子很匹配时说的话)

خدا وقتی می‌دهد نمی پرسد کیستی؟
主欲助你,不会问你的身份。

在牛粪上)

← انگور خوب نصیب شغال می‌شود.

خر پایش یك بار بچاله می‌رود .

驴子的脚掉进沟里只会一次。(比喻连驴都会从第一次失败中汲取教训)

خر پیر و افسار رنگین !

老驴还戴上彩色的笼头!(比喻两者极不相称)

خر پیشین خر پسین را پل بوَد

走在前面的驴是走在后面的驴的一座桥。(比喻前车之覆,后车之鉴)

خرت ببسته به گر چه دزد آشنا است.

即使你知道谁会偷你的驴,也还是最好把驴拴好。

خرج که از کیسه مهمان بوَد
حاتم طائی شدن آسان بوَد

如果客人掏钱,做哈帖木也不难。(比喻慷他人之慨不为难,见注)

注:塔依族人哈帖木以慷慨著名。

خر جوبی کاه نیز بجو !

养驴就得先备料。

خرچنگ در مغز داشتن

脑子里装了个螃蟹(比喻某人疯了)

خر چه داند بهای قند و نبات ؟

驴子哪会知道食糖和糖果的价值呢?(比喻不要明珠暗投)

خرخر مرگ مادر زن از چه چه بلبل بهتر است.

丈母娘临终前的喉鸣胜过夜莺的啼叫声。(强调伊朗人视丈母娘为自己的亲娘一样可亲)

خرخسته و خداوند ناراضی.

驴子累了,主人却还不满意。(比喻双方均不满意)

خرخفته جو نمی‌خورد.

熟睡的驴子吃不到(主赐给的)大麦。

← هرکه خواب است روزیش در آب است.

خر خودرا از پل گذراندن

把自己的驴子赶过了桥(比喻某人一意孤行)

خر خود(ت) را بران.

赶你自己的驴吧!(比喻只要达到目的,别去管他人的缺点)

خر دادن و خیار استدن

给人驴子,拿回黄瓜。(比喻得不偿失)

خر دیزه است مرگ خود را خواهد برای زیان صاحبش.

他像一条条纹驴,不管自己死活也要给主人造成损失。(比喻某人十分倔强)

خر را با آخور می‌خورد مرده را باگور.

他吃驴时把驴舍吃掉,他吃死人时把坟墓吃掉。(喻指一个贪婪的食客)

خر را باید جایی بست که صاحب خر راضی باشد.

驴要拴在主人满意的地方。(比喻做事要让当事人满意才行)

خر را بزدن اسب نتوان کرد.

鞭打不可能把驴子变成马。

← تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است.

خر را پیش‌خر وامی دارند همرنگ نمی‌شود همبو می‌شود.

养在一起的驴子颜色不会变,但气味相同。(比喻从其交友知其为人)

خر را سربار می‌کشد جوانرا ماشاءالله.

驴子超载而死去,年青人过份受赞扬而丧生。(比喻一条驯服的马往往会累死)

خر راضی صاحب خر راضی

驴满意,等于驴的主人也满意。(比喻皆大欢喜)

خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست برای آبکشی است.

把驴带去参加婚礼,不是为了让它高兴,而是让它去驮水。

خر را گم کرده پی نعلش می‌گردد.

他丢了驴却去找驴掌!(比喻本末倒置)

خرا نخریده آخور برایش می بندد.

驴还未买便造驴棚。(比喻操之过急)

خر رنگ کن است.

他是个骗子。(原义为:他是一条染上美丽颜色的驴子)

خر رو به طویله تند می‌رود.

驴子回棚步子快。(比喻人回家心切)

خرس در کوه بوعلی سینا است.

山里的狗熊就是阿维森纳。(喻山中无老虎,猴子称大王,见注)

از آن راه نمی‌رود.
驴一旦陷进坑，就再也不会走那条有坑的路了。（比喻牲口甚至也会汲取教训，人更是如此）

خرکی بارکردن
吃得过多；暴食（原义为：像给驴那样给自己负重）

خرکی را به عروسی برند.
见…… خر را که به عروسی می‌برند

خر گچ کش /(گچی) روز جمعه از کوه سنگ می آورد.
星期五（公休日）驮石灰的驴还要从山上运石头来。（比喻弱者是如何受到虐待的）

خر لخت را پالان برنمی‌دارند.
谁也无法从光秃秃的驴背上拿走驮鞍。（比喻无中生有是不可能的）

خر ما از کرگی دم نداشت.
我的驴从小就没有长尾巴。（使人摆脱困境或承担某种义务的托词用语）

خرما به بصره بردن
贩运海枣到巴士拉（伊拉克城市）。（比喻多此一举）
← زیره به کرمان بردن

خرما خورده منع خرما نکند.
吃过海枣的人不会禁止他人吃海枣。（比喻人做事要以身作则）

خرما نتوان خورد از این خارکه کشتیم.
[سعدی]
谁也无法从我们播下的荆棘中吃到海枣。（比喻种瓜得瓜，种豆得豆）～萨迪

خرم بگل نخوابیده/ (نمانده) است.
我的驴没有陷入泥坑里。（比喻某人没有陷入困境）

خر مگس معرکه شدن
见 برخرمگس معرکه لعنت

خرمن سوخته را از برق چه هراس ؟
麦堆被烧掉的人还会害怕打雷吗？（比喻破产人无所畏惧）

خرمن سوخته همه را خرمن سوخته خواهد.
麦堆被烧掉的人希望别人也会遭遇同样的命运。（比喻同病相怜，同忧相救）

خر مهره را با دُر برابر/ (اشتباه) کردن

注：阿维森纳是伊朗中世纪伟大的医学家。
← در شهر کوران یك چشم سلطان است.

خرسندی دوم توانگری است.
心满意足等于拥有财富。

خر سنگ در راه انداختن
（为他人成功）设置障碍

خر سواری را حساب نمی کند.
他没有把自己骑着的驴算进去。（见注）
注：阿凡提骑驴数驴，少了一只。下驴后才发现错误。

خر سواری عیب ، از خر زمین خوردن دو عیب.
骑驴不是一件十分光荣的事，从驴背掉下来更非如此。

خر سیصد دینار پالان هفتصد دینار.
驴值三百第纳尔，驮鞍却值七百第纳尔。（比喻某事不值得做）

خرش از پل گذشت.
他的驴过了桥了。（比喻某人目的达到后过河拆桥，忘恩负义）

خرش بگل ماندن/ (افتادن)
他的驴陷入了泥坑。（比喻某人变得无能）

خرش کن و بارش کن.
你要把他当驴子愚弄，让他驮运货物。（比喻通过吹捧来引诱他人为你服务）

خرعیسی به آسمان نرود.
耶稣的驴也升不上天堂。（比喻仅仅与伟人有关也不会使你变得伟大）

خرعیسی گرش بمکه برند چون بیاید هنوز خر باشد.
[سعدی]
即使耶稣的驴子到了麦加，回来时也还是驴子。～萨迪

خر کرایه ای را تا در خانه باید سوار شد.
租来的驴子要骑到自己的家门口为止。（比喻要充分利用自己花的钱）

خرکریم را نعل کردن
给卡里姆的驴钉驴掌。（比喻向某人行贿）

خرکه جو دیده کاه نمی خورد.
吃过大麦的驴不肯吃草料。
← نوکه آمد بیازار کهنه می‌شود دل آزار.

خرکه یکبار/ (یك دفعه) پایش به چاله رفت دیگر

خری کوشصت من برگیرد آسان
زشصت و پنج من نبود هراسان.
能轻松运载 60“曼”重货物的驴岂能害怕运载 65“曼”重的货物呢?
注:“曼”系伊朗重量单位,约合 3 公斤。
خری که از خری واماند یال و دمش را باید برید.
被另一条驴赶上并超过的驴,它的鬃毛和尾巴都应割掉。(藐视对手或鼓励某人应与他的同行并驾齐驱时说的话)
خری که بالای بام بردی باید پائین بیاوری.
你把驴带到了房顶上,那你就自己把它带下来。(比喻解铃还须系铃人)
خشت اول چون نهد معمار کج
تا ثریا میرود دیوار کج
建筑工人砌的第一块砖如果是歪的,墙即是耸入云霄也是歪的。(比喻根基不正,后果不堪设想)
خشت برآب زدن
在水中造砖坯(比喻徒劳无功)
←آب به غربال پیمودن
خشك و تر باهم می سوزند.
同 تر و خشك باهم می‌سوزند.
خطا بر بزرگان گرفتن خطا است. [سعدی]
向伟人指出错误是不宜的。~萨迪
خطا بود ز خطازاده گر خطا نکند
天生会犯(宗教、道德上的)错误的人要是不犯错误才是一种错误。
خفته را خفته کی کند بیدار. [سعدی]
沉睡的人岂能叫醒另一个沉睡的人?(比喻盲人岂能领盲人;问道于盲)~萨迪
← کوری چسان عصاکش کور دگر شود.
خلایق هرچه لایق.
人应享有他们应享有的一切。
خلقت زیبا به از خلعت دیبا.
漂亮的身材比上等丝织的大袍更好。
خُل گفت ، بی مخ هم باور کرد.
傻子说什么,没脑子的人就相信什么。
خلوت از اغیار باید نی ز یار.
应拒之门外的是陌生人而不是友人。
خمرهٔ پر نم پس می‌دهد.
盛满水的缸子才会往外渗漏。(喻指大学问家随时都可能流露出自己的学识)

把玻璃圆珠当作珍珠(比喻上当受骗;良莠不分)
خر ناخنکی صاحب سلیقه می‌شود.
一头习惯爱踢脚的驴往往有高尚的情趣。(比喻人们不要表面看问题)
خرنیستم که چشمم به آب و علف باشد.
见 خر بر آن آدمی شرف دارد
خروار نمك است مثقال هم نمك است.
盐就是盐,不管它的份量是一斤还是一吨。
خر و اسب را که یکجا به بندند اگر همبونشوند همخو می‌شوند.
驴子和马关在一起后,虽然相互气味不同,但习性会相投。(比喻从其交友知其为人)
خَر (وا) مانده معطل یك چشه.
跑得筋疲力尽的驴会连赶驴人发出的“吁”声都听不见。
خروس بی محل
一只啼叫不是时候的公鸡(喻指做事不合时宜的人)
خروس را در عزا و در عروسی هر دو سرمی‌برند.
婚丧喜庆的日子都要宰杀公鸡。(比喻软弱无能的人都会在任何情况下以任何借口遭到压迫)
خر و گاو را بیك چوب راندن
用同一根棍棒赶驴也赶牛。(比喻用一种方式去对待地位不相同的人)
خر و گاو را از هم تمیز نمی‌دهد.
他驴牛不分。
خر همان خر است پالانش عوض شده.
即使驮鞍换了,驴还是驴。(比喻傻子穿上新衣,做上新官仍然是个傻子)
خریت ارثی نیست.
愚蠢并不遗传。
خریت بهرهٔ خداداد است.
傻人有傻福
خر یکبار پایش بچاله می‌رود.
同 خر پایش یکبار بچاله می رود.
خری زاد و خری زید و خری مرد.
他天生是个傻子,过着傻子般的生活,他死时也是个傻子。(喻指某人一生都是傻子)

خواب برادر مرگ است.
睡眠往往与死亡相伴。
خواب بیمار صحت ندارد.
病人的梦往往是荒诞的。
خواب پاسبان چراغ دزد است.
同 چراغ دزد خواب پاسبان است.
خواب مشت پرکن نیست.
梦不会让你的手拿到实际的东西。
خواب خرگوشی دادن
蒙蔽某人，愚弄某人
خواب زن چپ است.
女人做的梦都是与事实相反的。（旧时一种圆梦的说法）
خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش.
[حافظ]
关心下属的主人是真正的主人。～哈菲兹
خواجه در بند نقش ایوان است خانه از پای بست ویران است
房子的地基已经腐烂了，房主仍在计划把阳台装饰一番。～萨迪
خواری ز طمع خیزد و عزّت ز قناعت.
卑劣来自贪婪，尊敬源于知足。
خواستن توانستن است.
有志者事竟成。
خوان بزرگان اگرچه لذیذ است خردهٔ انبان خود لذیذتر.
富人餐桌上摆满了美味佳肴，但你自己布袋内的零星食物更为可口。
خواهانِ کسی باش که خواهانِ تو باشد.
要同愿意与你交友的人交友。
خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.
如果你不想丢丑，那你的行为必须同大众的行为吻合。（汉谚：入境问禁，入乡随俗）
خوبرویان گشاده رو باشند توکه روسته‌ای مگر زشتی!
美人从不戴面纱，如你不丑，为什么要戴面纱？
خوپذیراست نفس‌انسانی. [سنایی]
人的本性可以使人养成任何习惯。（比喻近朱者赤，近墨者黑）～萨纳依
خود افتاده نگرید.
自己倒地的人不会哭。（比喻自己做事自己当）
خود پسند خدا پسند نبوَد.
自我欣赏的人不会得到真主的赏识。
خود پسندی جان من برهان نادانی بوَد.
亲爱的人呀！自私是无知的见证。
خودبین خدابین نبوَد./ (نشود)
自高自大的人是不会敬神的。
خودت را خسته ببین رفیقت را مرده.
如果你觉得活得很累，你就设想你的朋友已经去世了。（这句话用于对自己的同伴失去生活乐趣的人）
خود را بآب و آتش زدن
赴汤蹈火
خود را بکوچهٔ علی چپ زدن
转身走到那条叫“阿里卡柏”的胡同里（本谚语意思说：为了对某人的话不予理睬或是把问题搪塞过去，人们往往把话题扯开）
خودستائی جان من برهان نادانی بوَد.
[حافظ]
我亲爱的人呀！自我吹嘘是无知的见证
خود فضیحت و دیگران را نصیحت.
自己干可耻的勾当，对他人却忠言劝告。
خود کرده را تدبیر نیست. / (چاره نیست)
自作自受。
← خودکرده را چه درمان.
خود گویم و خود خندم خود مرد هنرمندم.
我自己说，我自己笑，我是个多才多艺的人。（喻指一个自得其乐的人）
خودم آمدم ندادی نوکرم را فرستادم بده.
我亲自来，你不给，我只得派我的仆人来取。（比喻为达到目的当上策不奏效时，只能采用下策）
خودم کردم که لعنت برخودم باد.
自作自受。
← خودکرده را تدبیر نیست.
خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است
[سعدی]
吃饭是为了活着和赞美真主，你却相信活着是为了吃饭。～萨迪
خوردن خوبی دارد پس دادن بدی.

到手的鸢胜过空中的仙鹤。(比喻双鸟在林不如一鸟在手)

← سیلی نقد به از حلوای نسیه است.

خون از نی نیاید.

芦苇里取不出血。

خون جگر /(دل) خوردن

费尽心血,呕心沥血

خون را با خون نمی شویند.

血迹是无法用血洗净的。(比喻勿错上加错;两个错误不等于一个正确)

خونش بجوش آمده است.

他激动起来。(或:他动怒了)

خون فلان از خون من رنگین تر نیست.

他的血并不比我的血红。(比喻他为什么要高我一等呢?)

خون ناحق نمی‌خوابد.

屈死者的血总会被发现。(比喻屈死者死不瞑目)

خوی بد است بار گران. / (خوی بد و بار گران)

坏脾气是沉重的包袱。

خوی بد در طبیعتی که نشست

نرود تابوقت مرگ از دست

[سعدی]

人天性中的恶习除非死后才会除掉。(比喻习惯是第二天性)~萨迪

خویش است که در پی شکست خویش است.

我们的失败是我们亲属一手造成的。(比喻自相残杀;同室操戈)

← از ماست که برماست.

خویشی بخوشی سودا برضا.

婚姻结合和买卖交易都是靠双方自愿才行。

خیاطان را احضار کرده بودند پالاندوزها هم خود را قاطی کردند

裁缝被应召入宫,驮鞍制作者也想挤入。(比喻无能者总想鱼目混珠,滥竽充数)

خیالات خام پختن

想入非非,心存幻想

خیرالامور اوسطها./ اوساطها

中庸之道最可取。

خیرالکلام ماقلّ ودلّ

你吃得高兴,但要付出代价。(喻指吃美味而不健康的食品)

خوردن می زحمت خمار نیرزد. [سنائی]

喝酒不值得引起宿醉。~萨纳依

خورشید بگل نشاید اندود.

同 آفتاب را بگل نتوان اندود.

خوشا چاهی که آب از خود بر آرد.

一口井自己冒出水来该多好呀!(比喻人能利用自己的聪明才智才是真主的赐福)

خوشامد هر کرا گفتی خوش آمد

有人说了"欢迎",他才是受欢迎的。

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست.

生命可贵,但不能永存呀!

خوش استقبال و بد بدرقه

相迎时热情,相送时厌恶。(比喻某人热情欢迎某个建议但过不久对此反应冷淡)

خوش اصل خطا نکند و بد اصل وفا نکند

根子正不犯错,根子歪不持久。

خوش بوَد گر محك تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد

[حافظ]

谁心地不良,谁就会在试金石考验的面前丢尽脸面,这该是一件多好的事呀!(此谚语用来谴责那些自吹自擂而不怕受审判的人)~哈菲兹

خوشحال کسانی که بهر حال خوشند.

在任何情况下都感到快乐的人才有真正的快乐。

خوشخوی همیشه خوش معاش است.

脾气好的人总能享受快乐的生活。

خوشزبان باش در امان باش.

说话悦耳中听,生活舒适安宁。

خوش سخن باش تا امان گیری.

同 خوشزبان باش در امان باش.

خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس

[ظهیر فاریابی]

一半用绸缎、一半用粗布制成的衣裳,不可取。~查希尔·法尔约比

خوشه یك سر دارد.

麦穗只有一个头。(对期望很多的人说的话)

خولی بکفم به ز کلنگی بهو

خیر بده باش مسجد بسیار است.
你要做善举,清真寺很多。(比喻人做好事机会多)

خیر در خانهء صاحبش را می شناسد.
善有善报

د

داد حق را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست
真主所赐予我们的不取决于我们的才干,而我们的才干却是真主赐予(我们)的。

دادن بدیوانگی گرفتن بعاقلی.
借钱给人要有勇气,索回借款要靠智慧。

دارم و نمی‌دهم ممنون هم باش.
我有(钱),但不会给你,你反而应该感谢我。(拒绝借钱给他人的戏谑语)

دارنده مباش و ز بلاها رستی.
[کلیله و دمنه]
贫穷可免灾。~卡里拉·迪姆纳

دارندگی است و برازندگی.
财大气粗才能摆阔气。

دارو بگمان خوردن کار خردمندان نیست.
[سعدی]
服药不问药性非智者所为。~ 萨迪

دارو پس مرگ کی کند سود. [نظامی]
给死人服药不会有用。~内扎米
← داروکه پس از هلاك باشد
برجای حریر خاك باشد

دار و منبر از یك درخت است.
一块木头既可做绞架,也可做布道坛。(喻指一树之果有酸有甜)

داروی کژدم زده کشته ء کژدم بود.
[منوچهری]
死蝎子才是医治蝎蜇者的良药。(比喻以毒攻毒)~玛努·契哈里

داشتم داشتم حساب نیست دارم دارم حساب است.
过去你拥有的不算数,现在你拥有的才算数。

داشته آید بکار گرچه بوَد زهر مار.
任何东西都有其用途,蛇的毒液也不例外。

داغ شکم از داغ عزیزان بدتر است !
饥肠辘辘的痛苦甚于失去亲人的痛苦。

دامن / (همت) برکمر زدن
挽起袖子准备干某事;雄心勃勃准备干某事

دانا باشارهء ابرو کارکند و نادان بزخم چوگان.
智者得到暗示就会行事,愚者挨了棍棒才会行动。

دانا چون طبلهء عطار است خاموش و هنرنمای. [سعدی]
智者犹如盛香料的盘子,它无声无息但却散发出才华的芳香。~萨迪

دانا هم داند و هم پرسد نادان نه داند و نه پرسد.
聪明人不耻下问,愚蠢者不知不问。

دانایی توانایی است.
知识就是力量。

دانش زادهء آزمایش است.
知识产生于实践。

دانه دانه است غله در انبار [سعدی]
见 اندك اندك بهم شود بسیار.

دانه دیدی و دام ندیدی.
你只看见谷粒,而看不见罗网。(比喻贪小失大)

دانهءفلفل سیاه و خال مهررویان سیاه
هردو جانسوزند اما این کجا و آن کجا.
同 خال مهررویان سیاه و دانهءفلفل سیاه ......

دانی که چه گفت زال با رستم گرد
دشمن نتوان حقیر و بی‌چاره شمرد
[سعدی]
你是否知道扎尔对他英雄的儿子说了些什么吗？他说你千万不要小看敌人，别以为敌人软弱无能。～萨迪

دایه‌ء مهربان تر از مادر
比母亲对自己孩子还要亲的乳母(比喻喧宾夺主)
← کاسه از آش گرم تر

دختر بتو می‌گویم عروس تو بشنو.
指桑骂槐。
← در بتو می‌گویم دیوار تو گوش کن.

دختر تخم ترتیزك است.
女孩子像水芹般节节拔高。(意思说女孩比男孩长得快)

دختر سعدی
萨迪的女儿(喻指一个从不着家的女子)

دختر می‌خواهی ماماش ببین
کرباس می‌خواهی پهناش ببین.
你从母亲那里可以了解到女儿的秉性，你从帆布的宽度可以看出帆布的质量。

دختری که مادر تعریفش را بکند برای آقا دائیش خوب است.
被母亲夸奖的女儿只适合嫁给她的舅父。(形容女儿长得丑的戏谑语)

دد آزموده به از مردم ناآزموده است.
一只被调教过的野兽胜过一个没有经验的人。(强调经验的重要性)

در آب مردن به که ز غوك زنهار خواستن.
宁可淹死，也不要向青蛙寻求庇护。(比喻宁死不屈的精神)

در آتش بودن به از بیرون آتش است.
远离大火不如身在其中。(比喻人只有身入其境才能看清事实的真相)

دراز نیست بیابان که هست پایانش.
[سعدی]
沙漠里有尽头的路，但不会太远。～萨迪

درآمد مردرا بخشنده دارد. [نظامی]
收入丰厚才能使人慷慨大方。～内扎米

در این دنیا کسی بیغم نباشد
اگر باشد بنی‌آدم نباشد
世界上谁都有忧虑，没有忧虑的人就不是人了。

در باغ سبز نشان کسی دادن
向某人展示绿色花园的大门(比喻诱骗某人，许以仙山琼阁)

دُر به دریا بردن
向龙王献珍珠(比喻多此一举)
← زیره به کرمان بردن

در بسته شیر را برمی‌گرداند.
关着的门才能让狮子进不来。

در بلا بودن به از بیم بلا.
同 در آتش بودن به از بیرون آتش است.

در بیابان لنگه‌ء کفش نعمت خداست.
在沙漠中行走，即使一只鞋也是真主赐予的礼品。

در پس هرگریه آخر خنده ایست.
同 از پس هرگریه آخرخنده‌ایست.

در پوست نگنجیدن
见 از خوشی در پوست نگنجیدن

در پیش خرد شنبه و آدینه یکی است.
对于智者，星期五和星期六没有什么区别。(智者认为每一天都是主的日子)
← هرروز روز خداست.

در تأخیر آفت هاست.
延误会增添许多麻烦。

در تاریکی رقصیدن
在黑暗中跳舞(比喻自我安慰)
← تنها بقاضی رفتن

در تنور چوبی نان پختن
在木制烤炉中烤制面包(比喻一种愚蠢行为)

در جنگ حلوا بخش نمی‌کنند.
吵架时谁也不会去分甜食。(汉谚：相骂无好言，相打无好拳)

در جوانی مستی درپیری سستی پس خدا را کی پرستی .
[خواجه عبدالله انصاری]
年轻时你销魂作乐，年老时你体弱多病；那你什么时候能敬奉真主呢？～哈吉・阿卜杜勒・安萨里

در جهان هرکس که دارد نان مفت
می‌تواند حرفهای خوب گفت
在这个世界上谁吃白食谁就能说漂亮话。

در چهل سالگی طنبور می آموزد در گور استاد خواهد شد.
他四十岁(才)学冬不拉,他到入土后才会掌握它。(比喻学艺太晚不中用)
در حوضی که ماهی نیست قورباغه سپهسالار است.
池中没有鱼,青蛙称大王。(汉谚:山中无虎猴为王)
← در شهر کوران یك چشم سلطان است.
در خانه‌ات را ببند همسایه‌ات را دزد مکن.
关紧自家门,莫让邻居当窃贼。
در خانه اگر کس است یك حرف بس است.
聪明的人一点即明。
در خانهٔ قاضی گردو بسیار است اما شماره هم دارد.
同 خانه قاضی گردو بسیار است ......
در خانه مخواب تا بره مشتابی.
在家不贪睡,路上心不慌。
در خانهٔ مور شبنمی طوفان است.
蚂蚁穴中滴露成灾。(比喻小害对穷人是大灾)
در خانه هرچه مهمان هرکه
同 خانه هرچه مهمان هرکه
درخت اگر متحرك شدی زجای بجای
نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر
[انوری]
树被移栽,可免刀锯或斧砍之苦。(强调旅行的好处)~安瓦里
درخت پر بار سنگ می‌خورد.
挂满水果的树易遭石击。(比喻树大招风)
درخت گردکان باین بزرگی
درخت حزبزه الله اکبر
核桃树长这么大,那甜瓜该会有多大个呢!(傻子的猜想)
درخت کاهلی کفر آورد بار.
懒惰的树只能结出渎神的果实。
درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالو.
产芳香树脂的树既不会结枣子,也不会结桃子。(比喻什么树结什么果)
درخت هرچه بارش بیشتر می‌شود سرش پائین تر میآید.
果树结果越多,树枝越往下垂。(比喻人越有学问越谦虚)

← تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پرمیوه سربر زمین
درختی که کج بالاآمد راست نمی شود.
大树长歪难以扶正。
درد خروار میاید مثقال می‌رود.
见 دردکوه میاید موی می‌رود.
دردرا باید روی سر گذاشت و فریاد کرد.
人有痛苦就得喊出。(比喻不平则鸣)
دردرا پیش دردمند بگوی.
你要向受过苦的人倾诉你的痛苦。
در دروازه را می‌توان بست دهن مردم را نمی‌توان بست.
你可以关闭城门,但不能堵住人们的嘴。
در دعوا حلوا قسمت نمی کنند.
同 در جنگ حلوا بخش نمی‌کنند.
دردکوه میاید موی می‌رود.
痛苦来临时犹如大山,痛苦离去时宛如发丝。(比喻遭福容易脱祸难)
درد هرکس در دل خودش است.
每人的苦楚总是埋藏在自己的心里。(比喻没有人能了解他人的痛快)
در ده کرا خوش است ؟ رئیس و برادرش را.
见 ده خوب است برای کدخدا و برادرش.
در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته است ؟
沙锅盖虽然开着,猫也应以廉耻为本不碰沙锅。(强调懂得廉耻的重要性)
← درِ مسجد باز است حیای سگ کجا رفته است ؟
در روی چه پاشنه می‌گردد؟
门是朝哪个方向转呢?(比喻要见风使舵;先观望,后行动)
در زمستان الو به از پلو است.
冬天的火焰胜过抓饭。
← در زمستان دود به از دم است.
در زمستان جُلی به از گلی است.
冬天鞍垫比鲜花更受欢迎。
درشتی و نرمی بهم در به است
چو رگزن که جراح و مرهم نه است
[سعدی]
软硬兼施最为上策,放血者又放血,又敷药膏。~萨迪

در شهر کوران چشمت را روی هم بگذار.
在瞎子城里你就闭上你的眼睛。(比喻入国问禁,入乡随俗)
← خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو.
در شهرکوران یك چشم سلطان است.
在瞎子国里独眼龙为王。(汉谚:山中无老虎,猴子称大王)
در شهری که نعلبند دندانساز باشد پالاندوز هم خیاط است.
在一个城市里如果钉马掌能当牙医的话,那么马具匠就是裁缝了。
در ظرف خالی صدا زیاد می پیچد.
真空容器回声大。
در عفو لذتی است که در انتقام نیست.
来自宽恕的乐趣比来自复仇的乐趣要大得多。(比喻宽恕胜过复仇)
در عمل کوش و هر چه خواهی پوش.
[سعدی]
要努力做好事,穿你想穿的衣服。(比喻不做善举穿起袈裟不一定就是和尚) ～ 萨迪
در عیب نظر مکن که بی‌عیب خدا است.
不要盯着他人的缺点,只有真主才是完美的。
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.
[حافظ]
做善举不用卜吉凶。～ 哈菲兹
در کشتی نشستن و با ناخدا جنگیدن
坐在船里同船长争斗(比喻此乃愚蠢和不明之举)
در کف شیر نر خونخواره‌ای
غیر تسلیم و رضاکو چاره‌ای
[مولوی]
人若落在怒狮的利爪里,除了投降与屈服别无他法。～莫拉维
در که نداری دربان چه می‌کنی؟
见 دریکه نداری دربان چه می‌کنی؟
در مثل مناقشه نیست.
谚语不容争议。(意思说引用谚语时谁也不要见怪)
در مزرع دهر آنچه کاری دروی.
在这世上种瓜得瓜,种豆得豆。
← از مکافات عمل غافل مشو……

درِ مسجد نه کندنی است نه سوزاندنی. /(سوختنی)
清真寺的大门既不能被拉走,也不能被烧毁。(比喻自己的孩子或亲友,尽管行为不端,也只能以容忍为重)
درِ مسجد باز است حیای سگ کجا رفته است؟
清真寺大门虽然开着,狗也应以廉耻为本(不宜闯入)。(强调懂得廉耻的必要性)
در نومیدی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است
[نظامی]
绝望中蕴有无数的希望,黑夜的尽头乃是白昼。～内扎米
دروازه‌ٔشهر می‌توان بست
نتوان دهن مخالفان بست.
城门可以关闭,但敌人的嘴难以堵住。
درودگری کار بوزینه نیست.
同 از بوزینه درودگری نیاید.
دروغگو خانه‌اش آتش گرفت کسی باور نکرد.
同 خانه‌ٔدروغگو آتش گرفت ……
دروغگو دشمن خدا است.
说谎者乃是真主的敌人。
دروغگو کم حافظه است.
说谎者多健忘。
← دروغگو خود خودرا رسوا کند.
دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه‌انگیز است.
[سعدی]
息事宁人的谎言胜过搬弄是非的真言。～萨迪
درون خانه‌ٔخود هرگدا شهنشاهی است.
乞丐在家称大王。
درویش صفت باش و کلاه تتری دار.
[سعدی]
不管你是否戴上鞑靼式的帽子,你必须要具备托钵僧的品性。(比喻穿起袈裟不一定就是和尚) ～ 萨迪
←در عمل کوش و هرچه خواهی پوش.
درویش هرکجاکه شب آید سرای اوست.
[سعدی]
对托钵僧来说,夜幕降临之处就是他的家。

偷干草库者为笨贼。(比喻所得无几)

دزد نگرفته پاد شاه است.

小偷没被抓住时快乐如国王。

← دزد نگرفته سلطان است و پس ازگرفتاری گریان است.

دزد یك راه می رود و صاحب کالا هزار راه.

小偷从一个方向逃走,被偷的主人从千百个方向抓贼。(比喻被偷者可以通过各种渠道来抓小偷)

دزدیکه آخر شب می‌زند سرشب بزند

如果小偷夜里来行窃,就让他晚上来偷吧!(比喻坏事发生越早越好)

دستْ بالای دست بسیار است.

强中自有强中手;天外有天。

دست بدست سپرده است.

以德报德。

دست بسفره مشت به پیشانی

忘恩负义。(原义为:手扶餐桌向主人额头挥拳)

دست بکیسه عشق به دروازه

金钱一沾边,友情不再存。

دست بی‌هنر کفچه/ (چمچه) گدایی است.

一双没本事的手等于乞丐的一只讨饭钵。

دستت چرب است بمال بسرت.

如果你的手很油,那就把油抹在你自己头上吧!(比喻我不需要你的帮助,你还是照顾自己吧!)

دستت چو نمی‌رسد به بی‌بی دریاب کنیز مطبخی‌را

当见不到主妇时,你就去接近女仆吧!(比喻人往往出于无奈只能就其次;降格以求)

دستت نمیرسد بکوکو خشکه پلو را فروکن.

搞不到蔬菜蛋卷时,你就光吃白饭吧!(比喻无奈之下就其次;降格以求)

← دستت چو نمی‌رسد به بی‌بی دریاب کنیز مطبخی‌را

دست تصرف قوی است.

占有之手强大无比;现实占有,常操左券。

دست تهی روی سیاه.

囊空如洗,脸上无光。

دست چپ از راست نشناختن

(比喻托钵僧四海为家) ~ 萨迪

در هرکه بنگری بهمین درد مبتلا است.

同 برهرکه بنگری ……

در همیشه بیك پاشنه نمی گردد./ (نمی‌ماند)

门是不会永远朝一个方向转的。(比喻事必有变,路必有弯)

← هرنشیبی را فرازی در پی است.

در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست.
[حافظ]

每颗心都藏有真主的秘密。~ 哈非兹

دریا بدهان سگ نجس کی‌گردد؟

海水岂能让狗嘴玷污?

←آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید؟

دریا را بکیل نمی‌توان پیمود.

海水岂能用斗量。

← آب را به غربال پیمودن

دریکه نداری دربان چه (می) کنی؟

你连门都没有,还要什么看门的呢?

دری نبست زمانه که دیگری نگشاد.

命运不会把一扇门关死,除非它已把另一扇打开了。(比喻天无绝人之路)

دزد از خانهٔ‌مفلس خجل آید بیرون.

小偷往往离开穷人家时会满面羞愧。(意谓穷人家中一无所有)

دزد بازار آشفته می‌خواهد.

小偷要的是一个乱哄哄的市场。(意谓他能乘机行窃)

دزد باش و مرد باش.

你可以去做贼,但要有大丈夫的气派。

دزد بدزد می‌زند وای بدزد آخری.

强盗互相抢劫,最狼狈的是最后一个强盗。

دزد خاضر و بز حاضر

人赃俱全。(原义是小偷在,山羊也在)

دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را.

聪明的小偷(行窃时)首先灭掉房子里的灯。

دزد دزد را می‌شناسد و همکار همکار را. / (ولی ولی را)

小偷如同行,相互最了解。

دزد بدزد که می‌رسد چماق خودرا می‌اندازد.

盗亦有道。(原义为:小偷偷小偷,丢下手中钉头锤)

دزد نادان می‌زند بکاهدان.

دست شکسته بکار می رود دل شکسته بکار نمی‌رود.
你可以用受伤的胳臂去工作，却难以带着破碎的心去做事。
دست شکسته وبال گردن است.
脖子要去承受受伤胳臂带来的负担。(比喻人们通常被迫去容忍自己亲属的不良行为)
دست فلان خوب است.
他的手很吉利。
دست کار دل را نمی‌کند.
手无法替代心里想做的事。(比喻真正的援助往往出自内心)
دست کاسب تلخ است.
见 دست دکاندار تلخ است.
دستك بزنید که هرچه بردند ببرند.
东西拿走了，你就拍手称快，就让它拿走吧！(表示被偷人的无奈心理)
← حالاکه تالان تالان است ……
دست کسی را درحنا گذشتن
使某人陷入困境
دست که بچوب بردی گربه‌ءدزد حساب کار خودش را می‌کند.
同 انبر را درآتش می‌گذارند ……
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
[حافظ]
海枣长在棕榈树上，可我们的手短够不着。(比喻可望而不可即) ～哈菲兹
دستم نمك ندارد.
没有人对我忘恩负义。(原义为：我手上没有别人吃过的盐)
دست و روش را باآب مرده شو خانه شسته است.
他恬不知耻。(原义为：他用洗尸间的水洗了脸和手)。
دسته گل / (دسته گلی)به آب دادن
让花束在水里随波逐流吧！(常比喻破坏他人要做的事，其后果是灾难性的)
دستی را که نمی‌توان برید باید بوسید
同 چو دستی نتوانی گزیدن ببوس.
دستی که از من برید خواه سگ بخورد خواه گربه.
如果我的手被割了下来，不管狗吃掉还是

左右手不分(比喻不知好歹；不辨善恶)
دست حاشا بلند است.
想要否认总会有理由。
دست خرکوتاه !
不许动手！不许干涉！
دست درکاسه و مشت در پیشانی
见 دست بسفره مشت به پیشانی
دست دست را می شناسد.
有借有还；物归原主。
دست دست را می‌شوید دست هم برمی‌گردد رو را می‌شوید.
种瓜得瓜，种豆得豆。(原义为：左手洗右手，右手就会去洗脸)
دست دکاندار / (فروشنده یاکاسب) تلخ است.
店主的手不受欢迎。(意思是买主往往对店主为其挑选商品不满，怕以次充好)
دست دهنده زیر دست نشود.
施舍的手永远不会低人一等。(喻施舍者永远为他人爱戴)
دست راست را ازچپ نشناختن
左右手分不清(表示某人愚蠢)
دست راستش زیر سرما باشد.
愿他的右手托住我们的头。(意为愿我的运气同他一样好)
دست رد به سینه‌ءکسی نهادن
拒绝他人的要求(原义为：把拒绝之手放在自己胸前)
دستِ زور بالا
强权即公理。
دستش به دم گاو بند شده است !
他找到了一件可以谋生的工作。
دستش به عرب و عجم بند شده است.
见 دستش به دم گاو بند شده است!
دستش بدهنش می‌رسد.
他过着小康的日子。
دستش در کیسه‌ءخلیفه است.
见 از کیسه‌ءخلیفه می‌بخشد.
دستش شیره‌ایست.
他有小偷小摸的习惯。
دستش کج است.
他手脚不干净。(比喻某人有偷窃的习惯)

逃跑了。阿凡提回家后老婆问他人们嚷嚷什么。他回答说争吵的焦点是我的被子。被子拿走了也就不吵了。

دکان مال تو اما ناخنك نزن.

铺子算是你的，但也不要只挑不买啊！(店主对光品尝而不买的顾客说的一句戏谑语)

دلاکان که بیکار می‌شوند سر یکدیگررا می‌تراشند.

理发师没事干就会给自己互相理发。(比喻他们照常工作不偷懒)。

دلا خوکن به تنهایی که از تنها بلا خیزد.

我的心啊！你要习惯孤独生活，因为交友会带来灾难。

دلاکی را از سر کچل کسی یاد گرفتن

在秃子头上学理发(比喻无济于事)

دل بدریا زدن

蛮干；铤而走险；冒险

دل بدست آور که حج اکبر است.

通过善意取得人心犹如去麦加朝圣。

دل بدل راه دارد.

人心是相通的；心连心。

دلبر شرین اگر ترش ننشیند
مدعیانش گمان برند که حلوا است

美貌的女子脸上如果没有郁郁不乐的表情，向她求婚的人就会把她当成一块可口的甜食。(这是一句为不善交际和言谈的女子辩护的戏谑语)

دل بیغم دراین عالم نباشد
وگر باشد بنی‌آدم نباشد

世上谁都有悲伤和烦恼，人没有悲伤和烦恼岂能安自称人呢？

دل چو غنی شد ز فقیری چه غم.

精神上富有的人不怕物质上的贫困。

دل دوستان آزردن مراد دشمنان برآوردن است.

伤害你的朋友就是满足敌人的愿望。

دل سفره نیست که آدم پیش همه کسی بازکند.

心不是一块桌布，可以在每个人面前展开。(比喻人不能对任何人都敞开心扉)

دلش طاقچه ندارد.

他心里没有壁龛。(比喻某人十分直率，猫吃掉，又有什么区别呢？

دستی که حاکم ببرد خون ندارد.

手一旦被总督砍下是得不到偿还的。(比喻总督就是法律执行者)

دشمن اگر قوی است نگهبان قوی‌تر است.

敌人强大，但真主更为强大。

دشمنان در زندان دوست شوند.

在监狱里敌人也会变成朋友。

دشمنان سه فرقه اند : دشمن و دشمن دوست و دوست دشمن

敌人可分为三类：敌人、朋友的敌人和敌人的朋友。

دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست.

[سعدی]

当朋友(指真主)很善良时，敌人又能做些什么呢？～ 萨迪

دشمن دانا به از نادان دوست.

聪明的敌人胜过愚蠢的朋友。

دشمن طاووس آمد پر او
ای بسا شه را بکشته فر او

[مولوی]

孔雀的敌人是它的羽毛，多少君王因追求辉煌而灭亡。～ 莫拉维

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

不能因敌人弱小可怜而蔑视它。

دشمن هرقدر/ (چند) حقیر باشد خرد مگیر.

[خواجه عبدالله انصاری]

不要低估敌人，尽管它看起来微不足道。～哈吉・阿卜杜勒・安萨里

دشمن هرگز دوست نگردد.(ابوالفضل بیهقی)

敌人永远不会成为朋友。～ 阿布・法兹尔・贝哈基

دعاکن بابات بمیرد و گرنه معلم بسیار است.

祈求你父亲死去吧，不然他会送你到别的老师那里。(当老师听到学生咒骂他时对他回敬的一句戏谑语)

دعوا سرلحاف ملانصرالدین بود.

争吵的焦点是阿凡提的被子。(戏谚语，在某人或其财物成为他人的阴谋或假吵架的牺牲品时使用，见注)

注：阿凡提半夜听到房外有嘈杂声，于是他裹上了一条被子后外出打听消息。看热闹人中，有人抢走了他的被子后

～ 哈菲兹
دمی پیش دانا به از عالمی است.
对智者来说，一瞬间胜过时光的本身。（强调光阴的宝贵）
← دم غنیمت است.
دمی نشاط بعمری برابر است.
幸福时光一瞬间等于人的一生。
دنبه به گرگ سپردن
把肥大的羊尾交给狼。（比喻把财物托付给不可靠的人；叫狐看鹅）
← گوشت را به گربه سپردن
دندان تیزکردن
对某物垂涎三尺或准备复仇。（原义为：把牙齿磨锐利）
دندان روی جگر گذاشتن
咬紧牙关（干某事）。
دندان طمع را کندن
收起贪婪之心。
دندان کسی را شمردن
对某人的情况了如指掌。
دندان لغ را باید کشید.
活动的牙就得要拔掉。（比喻拔牙比留着痛牙要好）
دنده را اشتر شکست و تاوانش را خر داد.
骆驼撞断了他的肋骨，而由驴子赔偿其损失。（比喻某人造成破坏，他人赔偿损失）
دنده‌اش نرم شود.
他活该！（原义为：让他的肋骨变软吧！）
دنیا بامالش عزیز است.
世界有了财富生活才会美好。
دنیا ببین چه فنده کور بکچل می خنده.
世界真奇妙，瞎子竟然去笑话秃子。
دنیا بکام ابلهان است.
世界总是遂傻人的心愿。（比喻傻人有傻福）
دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب.
我死后，这个世界管它是大海还是海市蜃楼，与我无关！
دنیا جای آزمایش است نه جای آسایش.
世界是考验人生之处，而非享乐休闲之地。
دنیا خالی نیست.
世界是无所不包的。（比喻世上好人和坏人均有）

心中不藏秘密）
دل که افسرده شد ازسینه برون بایدکرد.
一颗郁郁不乐的心应该从他胸中排除出去。
دل که پاك است زبان بی‌باك است.
良心干净，说话无惧。
دلم خوش است که زن بگم اگر چه کمتر از سگم.
虽然我比狗还穷，但我仍自以为是位公主。（比喻人不为贫穷而低头）
دل نخواسته عذر بسیار
当人不喜欢某物时，他可以找出千万条藉口拒绝它。
دلو همیشه از (ته) چاه درست در نمی‌آید.
水桶不会每次都从井底安全地被提上来。（比喻例外情况总会发生）
دله از سفره قهر می‌کند قحبه از رختخواب.
贪婪的食客拒绝赴宴，犹如妓女拒绝接客一样。（一种讽刺现实的说法）
دلی است که دل می‌کشد.
心爱其所选。（比喻爱情是盲目的）
دلی بیغم کجا جویم که درعالم نمی بینم.
[سعدی]
我在哪里才能找到没有悲痛之心呢？因为我在这世上还没有找到。～ 萨迪
دماغش را بگیری جانش در می‌رود.
同 بینیش را بگیری جانش در می‌رود.
دُم (خود) را روی کول گذاشتن و رفتن
夹着尾巴逃跑。
دُم روبه وبال روباه است.
狐狸的罪过是它自己的尾巴。（由于狐狸尾巴值钱才被猎人猎取）
دُم روبه گواه روباه است.
狐狸的见证人是它的尾巴。
← بروباه گفتند شاهدت کیست گفت دمم.
دُم شتر بزمین می رسد تا……
等到骆驼的尾巴长到地面上才……（比喻要等到猴年马月才……）
دَم غنیمت است.
要珍惜眼前的时光。
دَمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد.
[حافظ]
生活在悲哀中，即使一瞬间也是不值得的。

دنیا دار مکافات است.
世界乃善恶均有报应之地。
← از مکافات عمل غافل مشو......
دنیا دائم بر یك قرار نیست.
世界不是一成不变的。
← در همیشه به یك پاشنه نمی‌گردد.
دنیا دو/ (پنج) روز است
世日短促,人生苦短。
← دنیا حلق است و دلق.
دنیا دون پرور است.
这个世界在培育卑劣的小人。
← دنیا رذل پسند است.
دنیا دیدن به از دنیا خوردن است.
观光世界胜过消耗世上的财物。
دنیا را آب ببرد فلان را خواب می‌برد.
即使世界全被大水淹没,他仍酣睡不醒。(比喻某人对世事不闻不问,放荡不羁)
دنیا را هرطور بگیری میگذرد.
随遇而安;听其自然。
دنیا مزرعهء آخرت است
今世播种,来世收获。(原义为:世界是来世的田野)
دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی.[سعدی]
折磨人心是世上不值得做的事。~萨迪
دنیا هزار رو دارد.
大千世界千姿万态。
دنیا همیشه بیك قرار نمی‌ماند.
见 دنیا دائم بر یك قرار نیست.
دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. [سعدی]
一国不能容纳二君。~ 萨迪
دو پارا/(هردوپا را) دریك کفش کردن
把两只脚放在一只鞋内(比喻坚持己见)
دو تا در را که پهلوی هم می گذارند برای اینست که بدرد هم برسند.
把两扇门并排放在一起的目的就是让它们相互同情。(比喻邻居要互相帮助,分享痛苦)
دو چیز است اندر جهان نیکتر
جوانی یکی تندرستی دیگر
[اسدی]
世上有两件东西最好:青春与健康。~阿萨迪
دو چیز طیرهءعقل است دم فروبستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی.
[سعدی]
有两件事违反常情:该说话时保持缄默;该沉默时滔滔不绝。~ 萨迪
دود از کنده بر می‌خیزد.
粗大的圆木会冒烟。(喻指老年人常制造麻烦)
دود چراغ خوردن
吃灯烟(比喻勤学至深夜)
دو دل یك شود بشکند کوه را. [نظامی]
两颗心合在一起就能推倒一座大山。(比喻团结就是力量)~内扎米
دو ده نیم بهتر از یك ده یك است.
两个百分之五的利润胜过一个百分之十的利润。(表示一条促成营业额迅速增长的商业原则;薄利多销)
دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور. [سعدی]
两者虽远,互通信息即近;两者虽近,缺少远见即远。~萨迪
دور از شتر بخواب خواب آشفته مبین.
你要远离骆驼去睡觉,这样你可以不作恶梦。(一种民间说法)
دورکن زنبور را ناخورده نیش.
在蜜蜂螯你之前就得把它赶走。
دوری و دوستی.
离别情切,相聚情深。
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی. [سعدی]
患难知真交。~ 萨迪
دوست آنست کو معایب دوست
همچو آئینه روبروگوید
نه که چون شانه باهزار زبان
درقفا رفته مویمو گوید
真正的朋友像一面镜子,他当面指出你的缺点和不足,而不像一把梳子用千万张嘴在你的背后说三道四。
دوست آنست که با تو راست گوید
نه آنکه دروغ ترا راست انگارد.
对你说真话的人才是你的朋友,把你的假话当真话的人不是你的朋友。
دوست آنست که بگریاند دشمن آنست که

بخنداند.
朋友让你落泪，敌人引你发笑。（强调朋友应具有坦诚相待的品质）

دوستان در زندان بکار آیند که برسفره دشمنان هم دوست نمایند.
朋友在监狱中会来帮助你，而在餐桌上甚至敌人看起来也像朋友。

دوستان وفادار بهتر از خویشند. [سعدی]
挚友胜过亲属。～萨迪

دوست مرا یاد کند یك هل پوچ.
一朵干枯的小豆蔻也可以让朋友怀念我。（比喻礼物虽小情谊深）

دوست نادان بردشمن دانا مگزین.
[مرزبان نامه]
宁可选择聪明的敌人，也不要选择愚蠢的朋友。～《马尔兹邦记》

دوست نباید ز دوست در گله باشد.
[فروغی]
朋友之间不能互相埋怨。～ 法鲁基

دوست همه کس دوست هچکس است.
众人之友便是无人之友。

دوستی با مردم دانا نکوست. [مولوی]
同智者交友是可取的。～ 莫拉维

دوستی بدوستی جو بیار زردآلو ببر.
友谊是对等的，你必须拿出大麦，才能换取杏子。

دوستی بی سبب می‌شود دشمنی بی سبب نمی شود.
只有无私的友谊，没有无故的仇恨。

دوستیِ خاله خرسه
愚蠢而有害的友谊；帮倒忙（原义为：熊阿姨般的友谊，见注）
注：熊为了赶走正在熟睡的主人脸上的一只苍蝇，竟搬起一块大石头向苍蝇砸去。

← دوستی با مردم دانا نیکوست.

دوستی دوستی از سرت می‌کنند پوستی.
他们假借友谊的名义从你身上剥层皮下来。

دوستی را که بعمری فرا چنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند./(نگذارند)
[سعدی]
经过终生的寻找，你找到一位朋友，你能

一瞬间伤害他吗？～萨迪

دو شمشیر در نیامی/ (در یك نیام) نگنجد.
一个剑鞘里放不进两把剑。

← دو پادشاه در اقلیمی‌نگنجند.

دو صد به به بیك اه اه نمی ارزد.
说两百次“干得好！”不如说一次“呸，去你的！”。（比喻光说好话不可取）

دو صد گفته چون نیم کردار نیست.
[فردوسی]
说话千百遍，不如干一件。～ 菲尔多西

دو صد من استخوان بایدکه صد من بار بردارد.
一百“曼”的货物需要二百“曼”的骨头才能运走。（比喻壮人才能搬重物，见注）
注：“曼”是伊朗重量单位，约合三公斤

دو صد نمی‌خواهم بیك نمی‌دهم
二百次拒绝接受还不及一次拒绝赠予有力。

دوغ در خانه ترش است.
家制的酸奶水总是太酸。（比喻人们往往看不起自家的财物）

دوغ و دوشاب یکیست ؟
酸奶水和葡萄汁是一会事吗？（常用作疑问句，责问那些缺乏辩别能力的人）

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند یکی آنکه اندوخت و نخورد دیگر آنکه آموخت و نکرد.
[سعدی]
两种人劳而无获，他们的努力是徒劳的：一种人是只积攒财富而不花；第二种人只学习而不实践。～ 萨迪

دولت اگر سلسله جنبان شود
مورتواند که سلیمان شود
[وحشی]
如果命运相助，蚂蚁也会变成苏罗门国王。～ 瓦哈希

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست.
[سعدی]
财富对于享有美名的人是用之不尽的。～萨迪

دولت نه بکوشیدن است. [سعدی]
单靠个人努力是得不到财富的。～ 萨迪

دو لنگه یك خروار است.

半斤八两。

دول همیشه درست از چاه در نمیاید.

دلو همیشه از (ته)چاه درست درنمی‌آید. 见

دو مار از یك سوراخ در نمی‌آید یکیش ترکی بخواند یکیش فارسی.

从一个蛇洞里爬不出来两条蛇：一条会说土耳其语，另一条会说波斯语。（比喻父母亲所生的孩子基本上是平等的）

دو مغز در یك پوست بودن.

一个壳内两颗仁（比喻两人心连心，好得形影不相离）

ده آدمی برسفره‌ای بخورند و دو سگ برمرداری/(جیفه ای) بهم بسر نبرند.

[سعدی]

十个人可以在一桌吃饭，而两条狗可以为一块腐尸争吵不休。～ 萨迪

← دو پاد شاه در اقلیمی نگنجند.

ده انگشت را خدا برابر خلق نکردهٔ (است).

真主没有让人的十个指头长得一般齐。

← بلبل هفت بچه می‌گذارد یکیش بلبل می‌شود.

دهِ خراب خراج ندارد.

一个毁掉了的村子不用赋税。

ده خوب است برای کدخدا و برادرش.

村子只是对村长和他的兄弟有利可图。

ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.

[سعدی]

十个托钵僧可以睡在一条地毯上，而两个君主却无法统治一个国家。～ 萨迪

دُهل زیر گلیم زدن

欲盖弥彰（原义为：在地毯下面打鼓）

ده می‌بینی و فرسنگ می‌پرسی.

看到了村子还问"村子有多远呀？"（比喻明知故问）

← راه می‌بینی چرا فرسنگ می‌پرسی.

دهن باز بی روزی نمی‌ماند.

每只张开的嘴都能得到食禄。（比喻人人都能得到真主赐予的食物）

دهن سگ بلقمه دوخته به.

[سعدی]

最好拿一小块食物堵上狗的嘴巴。（以防止它咬人）～ 萨迪

دهن سگ همیشه باز است.

狗的嘴永远是张开的。（比喻惯于造谣中伤的人总在说谎）

دهنش بوی شیر می‌دهد.

他乳臭未干。（比喻年青人无经验）

دهنش چاك و بست ندارد.

他的嘴没上锁。（比喻某人随口乱说，口无遮拦）

دهن مردم را نمی‌توان بست.

درِ دروازه را می‌توان بست 见

دهنهٔ جیبش را تار عنکبوت گرفته است.

他穷得身无分文。（原义为：他的口袋上面结满了蜘蛛网）

دیبا به‌روم بردن

倒贩锦缎到罗马（比喻多此一举）

← زیره به کرمان بردن

دیبا نتوان بافت ازین پشم که رشتیم.

خرما نتوان خورد …… 见

دیدار یار نامتناسب جهنم است.

同意气不相投的人见面等于下地狱。（汉谚：话不投机半句多）

دیده‌بانی مجو ز دیدهٔ کور. [مکتبی]

不要指望瞎子为你观察瞭望。～马克塔比

دیدهٔ اهل طمع به نعمت دنیا پرنشود همچنانکه چاه به شبنم.

[سعدی]

正如露水不能把水井灌满，贪婪者的财欲永远不会得到满足。～萨迪

دیدی بازی ندیدی روزی.

如果你看见我拿了东西，我会说"那是开个玩笑"；如果你没有看见，那我拿的是真主赐于的食禄。（小偷为自己偷窃行为的辩解词）

دیر آشنا و زود رنج.

不善交际者易生气。（指某些人的性格）

دیرآی و درست آی.

可以晚来，但你务必要来。

دیر آی و شیر آی.

可以晚来，但务必要来。

دی رفت و پری رفته و روز امروز است.

昨天和前天属于过去，今天才是真正的时光。

دیزی ازکار درآمده

不还。邻居问他为什么不还锅。他风趣地说了这句话。

.دیوار موش دارد موش (هم) گوش دارد

隔墙有耳。

.دیوار هیچکس کوتاه نباشد

愿真主保佑没有人会软弱无能。(原义为:愿没有一个人的墙是矮的)

.دیو آزموده به از مردم ناآزموده

经验丰富的魔鬼胜过没有经验的人。

.دیو از خدا خوشنود نباشد

魔鬼对真主是不会满意的。

.دیوان بلخ است

(对保护弱者来说)无法可依或无正义可言。

.دیوانه باش تا غم تو دیگران / (عاقلان) خورند

你要显得低能,别人才能分担你的负担。

.دیوانه ، برو که مست آمد

疯子,快走吧,醉汉来了。(醉汉被认为比疯子更加危险)

.دیوانه بکار خویشتن هشیار است

疯子做自己的事时很有头脑。

.دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید

疯子见疯子,心里很愉快。

.دیوانه همان به که بوَد اندر بند

最好给疯子加上锁链。

.دیو خوشروی به از حور گره پیشانی

[سعدی]

宁要满面春风的魔鬼也不要愁容满面的仙女。(伊朗人不喜欢脸色阴沉的人) ~ 萨迪

经过烹调考验过的砂锅(喻指一位成熟的家庭主妇)

دیشب همه شب کمچه زدی کو حلوا ؟

你昨天整夜用大木勺在搅拌,请问"哈尔瓦"(一种甜点心)在哪里?(讽刺某人劳而无功)

.دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه

锅嫌罐黑;老鸦嫌猪黑。(原义为:锅对锅说你的脸是黑的)

.دیگران کاشتند ما خوردیم ما میکاریم دیگران بخورند

过去他人种树,我们吃果。现在轮到我们种树,他人吃果了。(汉谚:前人栽树,后人乘凉)

.دیگ سیه جامه سیه می‌کند

近墨者黑。(原义为:黑锅能把衣服弄黑)

.دیگ شراکت جوش نمی آید

几家合用的锅不会开。

.دیگی که برای من نجوشد سر سگ توش بجوشد

只要我的锅不开,就让它去煮狗头吧!(抱怨世道的话)

.دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب ←

.دیگی که زائید سرزا هم می‌رود

能生孩子的锅也能在生孩子时死去。(阿凡提向邻居借东西不还时说的俏皮话,见注)

注:一日阿凡提向邻居借了一口大锅。归还时在大锅内放了一口小锅,并对邻居说你的大锅生了一个孩子啦!另一日他又向邻居借了那口大锅,却久借

ذ

ذات نایافته ازهستی بخش
.کی تواند که شود هستی بخش

[جامی]

不是来自存在之物永远无法将存在施于他物。~ 贾米

ذرع نکرده پاره مکن

先量布后裁衣。(比喻要三思而后行)

ذره ذره پشم قالی می‌شود.

地毯是用羊毛线一根一根编织起来的。(比喻积少成多,聚沙成塔)

← قطره قطره جمع گردد……

ذکر عیش نصف عیش است.

提起一件快乐的事也就乐在其中了。

ذکر کدورت کدورت آورد.

谈论隔阂会带来新的隔阂。

ذوفن برذو فنون غالب است.

一门精通胜过百门稀松。



راحت طلبی زکام دندان برکن.

[سلمان ساوجی]

享乐思想要根除。～萨尔曼·沙乌基

راحت محض میسر نشود
نیست صافی که مکدر نشود

[ایرج]

完美的悠闲是不可能的;纯洁而不被玷污的事物也是不存在的。～ 伊拉奇

راحتی نیست در آنخانه که بیماری هست.

家里有病人,全家不安宁。

← ز بیماری بتر بیمارداریست.

راز خود با یار خود چندانکه بتوانی مگو.

尽可能不把隐私告诉你的朋友。

راز مردم فاش کردن بدترین عیب ها است.

揭露他人的隐私是最大的缺点。

راستی از تو مدد از کردگار.

你为人诚实,真主就会相助。

راستی رستکاری

同 راستی رستی

راستی رستی

你为人诚实,遇难会得救。

راستی که بدروغ ماند مگوی.

不要去说那些酷似谎言的真话。

راستی موجب رضای خدا است
کسی ندیدم که گم شد از ره راست

[سعدی]

诚实可靠会使真主感到满意,我从未见到走正道的人失迷路途。～ 萨迪

ران ملخ به سلیمان/ (نزد سلیمان) بردن

向所罗门国王赠送蚂蚱腿(比喻多此一举)

← زیره بکرمان بردن

راه باریك است و شب تاریك ومنزل بس دراز.

道路狭窄,夜晚漆黑,目的地遥远。(比喻某人途中困难重重)

راه براهدار سپرده است.

公路的安全由公路的警卫负责。(比喻各尽其职)

راه بی‌خوف بوَد مردم غارت زده را.

遭抢劫过的人对公路是否安全已无恐惧感了。

راه حق یکیست و راه باطل هزار.

邪路千万条,正路仅一条。

راه دزد زده امن است.

遭洗劫过的公路是安全的。(因为盗匪难以很快出现)

راه دویده کفش دریده

路跑完了,鞋子也跑破了。(比喻某个徒劳的行为)

راه می‌بینی چرا فرسنگ می پرسی.

看到了路还问路有多远?(比喻明知故问,多此一举)

رأی قوی از شمشیر برنده کاری‌تر است.

坚强的意志比锋利的宝剑更起作用。

رب‌النوع روزی کور است.

发放食禄的神,眼里没有男女老少之分。(比喻一律平等)

رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان.
[سعدی]
对坏人怜悯就是对好人残忍。～ 萨迪

رحمت به کفن دزد اولی
愿真主保佑第一个裹尸布偷盗者。(由于第二个裹尸布偷盗者的行为更卑劣，于是人们反而对第一个表示同情)

رحم خوب است ولو در دل کافر باشد.
怜悯值得称许，即使对异教徒也是如此。

رخت دوجاری را در یك طشت نمی‌شود شست.
一个盆里不能洗两个妯娌的衣服。(因为妯娌往往互为情敌)

رخش باید تا تن رستم کشد.
只有英雄鲁斯坦姆才能配骑骏马"拉赫希"。(比喻有些事非一般人所能胜任)
← دو صد من استخوان بایدکه صد من بار بردارد.

رّد خلق قبول خالق.
只有创世主(指真主)才会接受被创造物(指人类)所拒绝的东西。

رّد دشمن قبول دوست است.
敌人所拒绝的正是朋友所接受的。

رزق هرچند بیگمان برسد
شرط عقل است جستن از در ها
[سعدی]
虽然每个人的食禄都会分到，但他也应明智地到各处去寻找。～ 萨迪

رستم است و یکدست اسلحه.
鲁斯坦姆拥有的一切就是他的那一整套兵器。(比喻妒忌或剥夺某人拥有唯一的声誉或财物都是不公正的)

رستم در حمام
公共浴室入口处画上的鲁斯坦姆肖像(喻指草包英雄；纸老虎)

رسیده رسیده خورد.
不速之客只能吃现成饭菜。(即不速之客只能家里有什么吃什么)
← خانه هرچه مهمان هرکه.

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار.
要让友人感到满意，别人的意愿则无所谓。

رطب خورده منع رطب چون کند. [سعدی]
吃过枣的人怎能不让他人吃枣呢？～ 萨迪

رطب ناورد چوب خر زهره بار. [سعدی]
夹竹桃树上结不出枣子。～ 萨迪

رعیت از رعایت شاد گردد.
臣民得到关心，心情自然愉快。

رفت ابروش را درست کند چشمش را کور کرد.
←آمد زیر ابروش را بردارد چشمش را کور کرد.
← رفت بهترش کند بدتر شد.

رفت بنان برسد بجان رسید.
因小失大。(原义为：为了挣钱买面包，却丢了脑袋)

رفت بهترش کند بدتر شد.
弄巧成拙。

رفت ثواب کند کباب شد
同 آمد ثواب کند ……

رفت ریش بیارد سبیلش راهم باخت.
因小失大。(原义为：他去找胡子，但连小胡子也丢掉了)

رفتم خانهٔ خاله دلم واشه
خاله خسبید دلم پوسید.
弄巧成拙。(原义为：我去姑母家解解闷，谁知她睡着了，我心中更加烦闷)
← رفت بهترش کند بد تر شد.

رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن
[سعدی]
走走歇歇胜过奔跑受累。(比喻旅途要分段走为宜) ～ 萨迪
← آهسته برو وهمیشه برو.

رفتنی می‌رود و آمدنی میاید
شدنی می‌شود و غصه بما می‌ماند
注定走的必然会走，注定来的必然会来；注定发生的必然会发生，对这一切的担心都是徒劳的。(比喻人难违天命)

رقاص نمی‌تواند برقصد میگوید زمینش کج است.
不会跳舞怪地不平。(比喻劣工咎器)

رقصش مال دیگران است عرقچینش مال ماست.
她为别人跳舞，而向我们伸出帽子(要钱)。(比喻他人享受我掏钱)

رگ آنجا زن کز آن خونی گشاید.
见 چه آنجا کن کز آن آبی برآید.

富却难以填满狭窄的眼膛。～萨迪

روز از نو روزی از نو

新的一天带来新的食禄。(比喻要忘掉旧嫌)

روز امید بس دراز بوَد.

充满希望的时间总是过得很慢!

روز بهار هفت بار نهار

春日吃七餐。(比喻人们在春天胃口比平时大)

روز قیامت اول از همسایه می پرسند.

世界末日之际,人们首先问起的是他们的邻居。(此谚语强调邻里之间的紧密联系和友好感情)

روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند.

命运转变之际,需要用灰来擦亮镜子。

روزهٔ بی نماز ، عروس بی جهاز ، قورمهٔ بی پیاز

没有祈祷的斋戒、没有嫁妆的新娘和没有葱头的炖肉(都是不完美的)。

روزهٔ شك‌دار گرفتن

心存疑虑去封斋(比喻做一件令人怀疑的事情)

روزی کس کس نخورد.

没有人会去享用他人的食禄。(比喻食禄都是真主为每人规定好的)

← خدا میان گندم خط گذاشته است.

روزیمان بدست کلاغ افتاده است.

我们的食禄落在乌鸦手里了。(当卑劣者或吝啬者缺乏食物时说的一句讽刺话)

روزی مهمان پیش از خودش میاید.

客人的食禄在他到来前就有了。(好客和宗教思想浓厚的人都相信这种提法)

روستایی اگر ولی بودی
خرس درکوه بوعلی بودی

如果村民当权,山中的熊都会成阿维森纳。(比喻一件不可能实现的事,见注)

注:阿维森纳是伊朗中世纪伟大的医学家

روستایی راکه رو دادی کفش بالا می کند.

如果你给乡下佬太多自由,他会举起鞋(来揍你)。(比喻某人得寸进尺)

روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای.

一根灯芯能点燃千万盏灯。

رگ خواب کسی را بدست آوردن

看出某人的短处;摸清某人的底细;把某人了解得一清二楚

رنج چو عادت شود آسودگی است.

[ایرج]

痛苦成习惯,心情自然平。～伊拉奇

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ.

[شیخ بهائی]

危急情况发生时,要面对苦痛,泰若自然。～萨依赫·巴哈依

رنج غربت به که اندر خانه گنج.

同 پاتهی گشتن به است که از کفش تنگ.

رنج کش تا بگنج رسی.

同 تارنج نبری گنج برنداری.

رند را بند و قحبه را پند سود نکند.

链条锁不住酒徒,忠言劝不住娼妇。

رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر.

[سعدی]

脸颊的颜色掩饰不住内心的秘密。～萨迪

رنگ زردم را ببین احوال زارم را مپرس.

看到我苍白的脸时,你就别问我那悲惨的景况。

روباه بروباه می‌گوید و روباه بدمش می‌گوید.

狐狸告诉了另一只狐狸,另一只狐狸告诉它的尾巴。(喻指责任一层层向下推卸)

روباه تا ته چاه است کرباس خیر / (نذر) می کند.

当狐狸陷在井中时,它才会发誓献出帆布表示感恩。(比喻不到黄河心不死)

روبرو بودن به از پهلو بوَد.

面对某人坐比靠近某人坐要强。(比喻面对面解决问题更为可取)

رو برو خاله پشت سر چاله.

同 پیش‌رو خاله پشت سر چاله.

روح را صحبت نا جنس عذابی است الیم.

[حافظ]

和卑劣者相处是一种精神折磨。～哈菲兹

← دیدار یار نامتناسب جهنم است.

رودهٔ تنگ بیك نان تهی /(جوین) پرگردد
نعمت روی زمین پر نکند دیدهٔ تنگ

[سعدی]

一只干面包能填满干瘪的肚肠,世上的财

روغن از ترب برنیاید.

萝卜里榨不出油。

روغن ریخته جمع نمی‌شود.

洒在地上的油是收不回来的。(比喻覆水难收;徒悔无益)

← آب رفته به جوی برنمی‌گردد/پول عاشقی به کیسه برنمی‌گردد.

روغن ریخته را نذر /(وقف)امامزاده کردن

许愿把洒落的油献给圣殿的灯(比喻用无价值之物去做善事)

روغنی که ریخت جمع نمی‌شود.

同 روغن ریخته جمع نمی‌شود.

روهست از زور بدتر

无耻比强权更糟糕。(比喻无耻之徒往往最后得逞)

روی آفتاب را با غربال پوشیدن

用筛箩挡日光(比喻徒劳无功)

← آفتاب بگل اندودن /مشك درآستین نهفتن

روی زیبا مرهم دلهای خسته است و کلید درهای بسته.

[سعدی]

破碎的心靠美丽的脸庞来医治;紧闭的门户靠钥匙才能打开。~ 萨迪

ره برو بیره مرو هرچند ره پیچان بوَد.

要走大道,不要走小路,尽管大道蜿蜒曲折。

رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

真正的徒步者走路不会时慢时快,而是永远慢而稳妥。

ره نتوان رفت بپای کسان. [نظامی]

人不能用别人的脚走路。(比喻人要自力更生) ~ 内扎米

ریاست بی سیاست نتوان کرد.

没有策略就无法做好管理工作。

ریسمان سوخت کجیش بیرون نرفت.

绳子烧了,但仍保持扭曲的形状。(比喻本性难移)

ریش خام طمع بجیب مفلس.

贪婪者的胡子始终掌握在穷人手里。(比喻穷苦者比贪婪者的日子好过)

ریش دراز و سرکوچك علامت احمقی است.

大胡子小脑袋是愚蠢的标志。(一种民间的说法)

ریشش درآسیا (ب) سفید نکرده است.

他的胡子没有在磨房里染白。(比喻某人作出努力并取得经验)

ریش را روی سبیل گذاشتن

因小失大(原义为:为了留小胡子而失去胡子)

ریش و قیچی هردو در دست شماست.

一切都由你全权支配。(原义为:胡子和剪子全在你手里)

ریگ درکفش داشتن

干事怀有险恶用心(原义为:鞋里放有沙子)

ز

ز آب خرد ماهی خرد خیزد [سعدی]

小鱼塘只产小鱼。~ 萨迪

زادهٔ‌خسرو درید سینهٔ خسرو
محرم دارا شکافت پهلوی دارا

霍斯鲁的儿子撕裂他父亲的胸膛,大流士的好友劈开了大流士的胁部。(比喻有时亲朋好友是自己的杀手)

زادهٔ‌ظالم ستمگر می‌شود.

自己残酷,后代长大也是暴君。

زآواز روبه نترسد پلنگ. [فردوسی]

ز بیماری بتر بیمار داریست .
照顾病人比疾病本身还要糟糕。
ز پیشه بخور همیشه بخور.
靠自己的本事吃饭,你永远不会挨饿。
زخم تیر برتن است زخم زبان برجان.
刀剑伤身,语言伤心。
زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.
恶语伤人比刀剑利害。
ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هرچه دیده بیند دل کند یاد
[باباطاهر]
愿真主解脱眼睛和心给我们的痛苦,因为眼睛看到心就要幻想。~巴巴·塔希尔
زر از معدن به کان کندن برآید و از دست بخیل به جان کندن برنیاید.
[سعدی]
你可以从矿中采到金子,但从奄奄一息的吝啬鬼那里要想得到金子则难上加难。~萨迪
زر بر سر پولاد نهی نرم شود.
有钱能使鬼推磨。(原义为:金子放在钢铁上,钢铁就软化)
زر پاك از محك نمی‌ترسد.
真金不怕火烧。(原义为:纯金不怕试金石)
زر دادن و دردسر خریدن
花钱买罪受。
زر را دوست بسیار است و زردار را دشمن بسیار.
金钱朋友多,富人敌人多。
زر زرکشد.
钱能生财;金钱生息。
زر سفید برای روز سیاهست.
储存金子以备急用。
زر عاشقی دوبار بکیسه نمی رود.
为恋爱花的钱回不到口袋里。
زرکار کند مرد لاف زند.
金钱靠自身,人靠嘴皮子。
زر محك مردم بدگوهر است.
[امیرخسرو]
金子是检验品性恶劣者的试金石。~ 阿密尔·霍斯鲁
ز روبه رمد شیر نادیده جنگ. [فردوسی]
豹是不会害怕狐狸的嗥叫。~ 菲尔多西
زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
[سعدی]
独坐墙角沉默不语比滔滔不绝说个不停要强。~ 萨迪
زبان پاسبان سر است.
祸从口出。(原义为:舌头是脑袋的护卫者)
زبان ترجمان دل است.
语言是内心世界的表述。
زبان جای نرم گذاشته است.
舌头有一个软座。(比喻说比做要容易多了)
زبان خر را خلج داند.
赶驴人才能懂得驴子的语言。(比喻层次相等的人才会互相理解)
← زبان مرغان مرغان دانند.
زبان خلق تازیانهٔ خدا است.
众人的口碑就是真主的鞭子。(比喻坏名声就是真主对某人恶行的惩罚)
زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می آورد.
好话能引蛇出洞。(比喻说话温和文雅更为可取)
زبان را از هرطرف بچرخانی می چرخد.
舌头可以由你任意左右上下摆动。(比喻光说不做是最容易不过的)
زبان سرخ سر سبز می‌دهد برباد.
祸从口出;直言贾祸。(原义为:红色的舌头可以使绿色的脑袋走向灭亡)
زبانش باسرش بازی می کند.
他的舌头捉弄他的脑袋。(比喻某人的生命因说错了话而受到威胁)
زبان مالیات ندارد.
说话是不上税的。(比喻某些人说话从不负责)
زبان مرغان مرغان دانند
禽鸟的语言相互间能懂。(比喻层次相同的人才能互相了解)
← زبان خررا خلج داند.
ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر. [سعدی]
如果金子要存放起来,它和石头又有何区别?~ 萨迪

可能发一次烧就结束。

زمستان رفت روسیاهی بزغال ماند.

冬天过去了，煤的颜色仍然是黑色的。(意思是：虽然我们没有得到煤的任何帮助，但终于还是熬过严冬了)

زمین سخت آسمان دور

上天无路，入地无门。(原义为：地硬天远)

زمین شوره سنبل برنیارد
در او تخم عمل ضایع مگردان
[سعدی]

盐碱地不长风信子，切勿徒劳浪费种子。
～萨迪

زمین و زمانرا بهم بدوزی خداوند ندهد زیاده روزی.

即使你缝合天和地，真主也不会给你增加食禄。(比喻真主赐给每人的食禄是固定不变的)

ز ناآمده بد چه ترسی همی. [فردوسی]

邪恶没有来到，你何必产生畏惧呢？(劝人们不要杞人忧天) ～菲尔多西

زن آئینهٔمرد است.

妻子是丈夫的一面镜子。(比喻从妻子可以看出丈夫的为人)

ز ناپاك زاده مدارید امید
که زنگی به شستن نگردد سفید
[فردوسی]

不要对私生子寄予希望，因为黑人(原文为埃塞俄比亚人)就是洗了澡也是不会变白的。～菲尔多西

زن از غازه سرخرو شود و مرد از غزا.

女人脸色红润靠脂粉，男人脸色红润靠战争。

زن باید با چادر بیاید باکفن برود.

女人戴上面纱来夫家，身卷裹尸布内离夫家。(比喻妇女一生要忠贞不渝)

زن بد را در شیشه کنند کار خود را می کند.

即使把淫妇关在玻璃容器内，她也依旧表现不贞。

زنبور بمار گفت تو بزن من خودرا نشان می نمایم من می‌زنم تو خودرا نشان ده.

黄蜂对蛇说："你咬我，我让你咬，不过我咬你，你也要让我咬。"(比喻蛇虽有剧毒而著名，但蛇这个名字却往往令人生

未经战斗考验的狮子见了狐狸也会退缩。
～菲尔多西

زری که پاك شد از امتحان چه غم دارد.

真金不怕火烧。

← زر پاك از محك نمی‌ترسد.

زشت بوَد دادن و واخواستن. [امیرخسرو]

索回已赠予他人的东西是不光彩的。～阿米尔·霍斯鲁

ز صد انگشت ناید کار یك سر.
[ویس و رامین]

一百个手指也抵不上一个好脑袋。～维斯与拉明

ز صد تیر آید یکی برنشان.

一百支箭中(往往)只有一支击中目标。

ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است.
[سعدی]

爱情与忍耐之间相隔万里。(强调两物之不同) ～萨迪

زکام ام‌الامراض است.

感冒是百病之源。

زکوة تخم مرغ یك پنبه دانه است.

一个鸡蛋的税只等于一颗棉花籽。(比喻这类课税微不足道，见注)

注：这里的税是指为穷苦穆斯林所征收的课税。

ز کهتر پرستش ز مهتر نوازش.

从下属那里得到的是崇拜，从上级那里得到的是抚爱。

زلف خوبان زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرك. [سعدی]

美女的卷发是理智脚上的链条，也是为智鸟所设的陷井～萨迪

زمان گذشته نیاید بیر. [فردوسی]

逝去的岁月不会重返。～菲尔多西

زمانه‌ایست که هرکس بخود گرفتار است.

当今世界里人人都在忙于自己的事情。

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز.

如果时代不顺应你，那你就去顺应时代吧。

زمانه سفله پرور است

世界是培养卑劣小人之处。

← دنیا دون پرور است.

زمستان را شبی پیران را تبی.

冬天可以在一夜之间就过去，老人的生命

夫妻吵架只有傻瓜才相信。
زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است.
找他人过错本身就是过错。
ز نیرو بوَد مرد را راستی
زسستی دروغ آید وکاستی
[فردوسی]
男子的开诚布公来自于力量,虚假和谎言是出于虚弱。～ 菲尔多西
زنی که جهاز ندارد اینهمه ناز ندارد.
没有嫁妆的新娘摆不出架子。
زورت بیش است حرفت پیش است.
权力越大,说话就越有份量。
زور حق را پامال می‌کند.
强权践踏真理。(比喻强权即公理)
زور ده مرده چه خواهی زر یکمرده بیار.
[سعدی]
十个人的力量还抵不上一个人的钱财。～萨迪
زورش بخر نمی رسد به پالانش می‌چسبد.
同 بخر دستش نمی‌رسد پالانش را می‌زند.
زور که آمد حساب برخاست.
强权即公理。
زهر بدندان مالیده است.
他在牙齿上抹了毒药。(比喻某人喜欢骂人,说不干净的话)
ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است.
无论谁被哪一方杀死,都有利于伊斯兰。(本谚语意思是:假定甲方和乙方均是丙方的敌人,如其中哪一方被害,丙方都可受益)
زیر اندازش زمین است رو اندازش آسمان.
他穷得上无片瓦,下无寸土。(原义为:大地是他的地毯,上天是他的被子)
زیان بهنگام بهتر از سود بی هنگام است.
合时宜的损失比不适时宜的收益要好。
زیر پایت گر ندانی حال مور
همچوحال تست زیر پای پیل
[سعدی]
如果你不知蚂蚁在你脚下的惨状,(告诉你)那就好像你被大象踩在脚下一样。～萨迪
زیر کاسه نیم کاسه‌ای هست.
计中有计。(原义为:在大碗下面还扣有畏)
زنبور درشت بی‌مروت راگوی
باری‌چو عسل نمی‌دهی نیش مزن.
[سعدی]
你要对无情无义的黄蜂说:"你不产蜜,那你至少也不要咬人。"(比喻人做不了好事,也不要去做坏事)～萨迪
زن تا نزاید دلبر است وچون زاید مادر است.
女人生育前是甜姐儿,生育后是母亲。(比喻女人在生活任何阶段都应受人崇敬)
زن تا نزاید بیگانه است.
生育前女人好比家庭中的一个陌生人。
زن جوان را تیری به پهلو نشیند بهتر که پیری.
[سعدی]
年轻女人腰部中箭也胜过年迈的丈夫陪伴她终生。～萨迪
زن راضی مرد راضی گور پدر قاضی.
只要夫妻双方满意,法官就见鬼去吧!
زن سلیطه سگ بی قلاده است.
泼妇犹如不戴项圈的狗。
زن سلیطه شوهر مرد است.
泼妇等于是她男人的丈夫。(比喻泼妇往往支配其丈夫)
زن که رسید به بیست بحالش باید گریست.
女子到了二十岁,就会为自己的处境感到悲哀。(根据陈旧的观点,女子二十岁时就会失去青春和美丽)
زنگ از آهن خیزد وآهن را خورد.
铁锈来自铁,铁锈腐蚀铁。
← کرم درخت از درخت است.
زنگی بشستن نگردد سفید
同 ز ناپاك زاده مدارید امید ……
زن نانجیب گرفتن آسان و نگاه داشتن مشکل است.
娶不贞的女人容易,管住不贞的女人难。
زن نداری غم نداری.
无妻无忧虑。
زن و اژدها هردو درخاك به. [فردوسی]
最好把女人和龙一起埋入地下。(诗人认为他们是祸水)～菲尔多西
زن و شوهر جنگ کنند ابلهان باور کنند.

一个半个大小的碗）

زیره بکرمان بردن

倒贩茴香到基尔曼（比喻做徒劳无益的事，见注）

注：基尔曼盛产茴香。

زین بر گرگ نهادن

为狼备鞍（比喻敢于在危险中挺身而出；虎口拔牙）

زیور ادب بهتر که جلب ذهب.

礼仪的外饰比对金子的追求更好。

س

ساقیا امروز می‌نوشیم فردا را که دید؟

萨吉（指斟酒人）呀！让我们今天喝个痛快，谁知道明天又会怎么样呢？

سال به سال دریغ از پارسال

见 چونکه آید سال نو ……

سالی که نکو است از بهارش پیداست.

一见春光好，便知年景强。

سبزه بر سنگ نروید چه گنه باران را ؟

如果石头上不长草，雨又有什么过错呢？

سبزه کی روید بجهد از روی یخ.

无论怎么去努力，冰上长不出青草。

سبکتر برد اشترَ مست بار. [سعدی]

发情的骆驼觉得负重比往日轻。～萨迪

سبو همیشه از آب سالم در نمی‌آید.

同 دلو همیشه از (ته) چاه درست برنمی آید.

سبوئی که سوراخ باشد نخست

بموم و سریشم نگردد درست

[نظامی]

水罐一开始有洞，就难以用蜡和胶修复了。～内扎米

سپاسدار باش تا سزاوار نیکی باشی.

感激真主才能使你得到仁爱。

سپلشت آید و زن زاید و مهمان عزیزت برسد.

祸不单行。（原义为：赌钱不走运时，这边妻子要生产，那边好友要接待）

ستم بر ستم پیشه عدل است و داد.

[سعدی]

对暴君实行暴政是公正合理的。～萨迪

ستور لگدزن گرانبار به. [سعدی]

爱踢脚的牲兽最好给它加重负载。～萨迪

سحر تا چه زاید شب آبستن است.

[حافظ]

前途未卜。（原义为：夜晚已怀孕，不知黎明时生下的婴儿是男还是女？）～哈菲兹

سحرخیز باش تاکامروا باشی.

黎明即起，心想事成。（或：捷足者先登）

سخاوت پس از ادای وام است.

还清债务才能慷慨大方。

سخت زنی ، سخت خوری.

出拳重，吃拳也重。（比喻种瓜得瓜，种豆得豆）

← از مکافات عمل غافل مشو ……

سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش.

[حافظ]

这个世界对勤奋不息的人是刻薄的。（比喻诗人愤世嫉俗的心态）～哈菲兹

← چون آسان گرفته آید آسان گردد.

سخن آئینه‌ءمرد سخنگو است.

话语是反映说话人心灵的一面镜子。

سخن از سخن خیزد.

见 حرف حرف می آورد.

سخن اگر زر است سکوت گوهر است.

话语是金子，缄默则是宝石。

سخن بهتر از گوهر آبدار. [فردوسی]

话语比闪闪发光的宝石更珍贵。～菲尔多西

سخن تا نپرسند لب بسته دار.

←سر باشد سامان کم نیاید.

سر بریده صدا نمی‌دهد./ (سخن نگوید)

头被砍下，岂能发声。（比喻死人是不会讲活人坏话或搬弄是非的）

←از مرده حدیث نیاید.

سر بسر بی درد سر.

彼此不欠谁，麻烦便消失。

سر بشکند در کلاه دست بشکند در آستین.

家丑不外扬。（原义为：头破了，要让它留在帽子里；胳膊断了，要让它断在袖子内）

سر بیگناه پای دار می رود اما سر دار نمی رود.

无罪人的头可能在绞架下发现，但它绝不会到绞架上面去。（比喻无罪人终有一天会昭雪）

سر پیری معرکه گیری!

年事已高，却洋相百出！（比喻老人做了一件与他岁数不相称的事）

سر جوانمردی راستی است.

诚实是慷慨之本。

سر بی همسر می‌گردد.

每个人都在寻找伴侣。

سر چشمه شاید گرفتن به بیل
چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

[سعدی]

你可以用铁铲堵住溪水的源头，但涨水时坐在象背上也难以穿过溪流。～萨迪

سرش به تنش زیادتی / (سنگینی) می کند.

他感到脑袋直压在他的身子上。（比喻某人感到大祸临头）

سرش به کلاهش می ارزد.

他是个有影响的人物。（原义为：他的脑袋配戴他的帽子）

سرش جنگ است اما دل خودش دلتنگ است.

求婚者为她互相争斗，而她自己却闷闷不乐。（比喻一个被求婚女子的心态）

سرکچل و عرقچین!

秃子怎么能配戴锈花小圆帽！（比喻两者不相配）

← وسمه بر ابروی کور !

سر کم روزی هست سر بی روزی نیست.

没请你发言，你就保持缄默。

سخن تا نگفتی توانیش گفت
ولی گفته را باز نتوان نهفت

[سعدی]

一言未发，你还可说话；一言出口，驷马难追。～萨迪

سخن تا نگویند پنهان بوَد
چوگفتند هرجا فراوان بوَد

[فردوسی]

话未道出，无人知道；话一说出，谁都知晓。～菲尔多西

سخن چین شریك شیطان و دشمن انسان است.

搬弄是非者是魔鬼的朋友，人类的敌人。

سخن را زیوری جز راستی نیست.

[جامی]

真实才是修饰语言的唯一手段。～贾米

سخن راست را از دیوانه بشنو.

同 حرف راست را از دیوانه باید شنید.

سخن راست تلخ می باشد.

忠言逆耳。

سخن شنیدن ادب است.

同 حرف شنیدن ادب است.

سخن شنیدن بیخ دولت است.

听纳忠言乃是致富之源。

سخن کز دل آید بوَد دلپذیر.

肺腑之言才能感动人。

سخن گواه حال گوینده باشد.

言语是说话人性格的见证。

سخنِ نیکو صیاد دلها است

好话能打动人的心坎。

سخن هرچه گویی همان بشنوی.

[فردوسی]

你说什么，你就会听到什么。（比喻种瓜得瓜，种豆得豆）～菲尔多西

←از مکافات عمل غافل مشو ......

سخنی در نهان نباید گفت که بهر انجمن نشاید گفت

[سعدی]

不能在人前说的话就不该偷偷地说出来。～萨迪

سر باشد کلاه بسیار است.

只要有脑袋，你总能找到合适的帽子。（汉谚：留得青山在，不怕没柴烧）

注：格拉齐·达赫位于伊朗阿塞拜疆西部，当地的居民善吹唢呐）
←کم بود جن و پری یکی هم از دیوار پرید.

سرنا را از سر گشاد (ش) زدن
本末倒置；倒果为因。（原义为：唢呐倒着吹）

سرنا نزد کر زدن
对牛弹琴。（原义为：给聋子吹唢呐，徒劳无功）

سر و تهِ یك کرباس
见 از سر وته یك کرباسند.

سری راکه درد نمی‌کند دستمال چه باید.
你头不痛，为什么用毛巾包头呢？（比喻多此一举）

سریکه عشق ندارد کدوی بی بار است.
心里没有爱等于南瓜没分量。
← سینهء خالی زمهر گلرخان
کهنه انبانی بود پراستخوان

سزای گرانفروش نخریدن است.
货主开高价，货物没人买。

سزای نیکی بدی است.
恩将仇报；以怨报德

سطرها کی راست آید چون کجی در مسطر است؟
假如尺子不直，线怎么能不歪呢？

سفر خام را پخته می‌کند.
旅行使人增添见识。

سفره‌اش همیشه پهن است.
他的餐桌布总是摆放好的。（比喻某人习惯把自己或家庭的秘密告诉他人）

سفرهءنینداخته / (نیفتاده) بوی مشك می دهد.
未上席的饭菜已散发出麝香味了。（喻指美味佳肴）

سفرهء نینداخته یك عیب دارد سفرهءانداخته هزار عیب.
尚未上席的食品只有一个缺点，而上了席的食品却有一千个缺点。（一个缺点是指客人等菜心焦，一千个缺点是指食物的品种和质量皆可受到客人的指责）。

سکوت موجب رضا است.
沉默等于承认。（或：没有表示就是同意）

سکونی بدست آر ای بی ثبات
که برسنگ غلطان نروید نبات
有些人只有少量的食禄，但没有一个人拿不到食禄。（比喻真主不会让任何人挨饿）

سر کوچك و ریش دراز نشان احمقی است.
脑袋小和胡子长都是愚蠢的标志。（民间的一种说法）

سرکه از دسترنج خویش و تره
بهتر از نان دهخدا و بره
[سعدی]
自制的粗茶淡饭胜过他人的美味佳肴。（原义为：亲手用醋和韭菜做的饭胜过村长提供的面包和羊肉）。～萨迪

سرکهء مفت شیرین‌تر از عسل است.
不花钱的醋比蜂蜜还甜。

سرکهء نقد به از حلوای نسیه است.
到手的醋胜过没到手的甜食。（比喻东西到手最可靠）
←گنجشك بدست است به از باز پریده
←خولی بکفم به که کلنگی بهوا.

سرگاو توی خمره مانده.
牛头卡在坛子里。（比喻事情遇到了麻烦）

سرگرگ باید هم اول برید
نه چون گوسفندان مردم درید
[سعدی]
狼的头一开始就应该砍掉，而不是在它吞噬羊群之后。～萨迪
← علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

سر ما تقدیر خدا.
用我们的脑袋去同天命对抗是徒劳的。

سرمار بدست دشمن بکوب. [سعدی]
你要借敌人之手去砸碎蛇的脑袋。～萨迪

سرم را بشکن نرخم را نشکن.
宁可让你把我的脑袋砸烂也不要砍我的价。（商人用语）

سر مرد برود قولش نمی‌رود.
大丈夫愿丢脑袋也决不食言。

سرمه را از چشم میرباید./ (می‌زند)
他可以从你的眼睑里取走涂眼剂。（比喻某人偷窃本领十分高明）

سرناچی/ (سرنازن) کم بود یکی هم از قراچه داغ/ (غوغه) آمد.
唢呐手本来就不多，他竟然还来自格拉齐·达赫。（比喻真是踏破铁鞋无觅处，见注）

忘恩负义的人不如感恩戴德的狗。～萨迪

سگ خانه باش کوچك خانه مباش.

宁为鸡口，勿为牛后。（原义为：宁做家犬，也不做家中无足轻重的成员）

← سگ باش برادر خرد مباش.

سگ خون خورد خونخوار می گردد.

狗要是吃血必定变得嗜血成性。

سگ داند و پنبه دوز در انبان چیست.

天知，地知，你知，我知；只有两个人知道的秘密。（原义为：只有狗和弹棉花人知道羊皮袋内装了些什么）

سگ در حضور به از برادر دور

远方的兄弟不如身边的狗。

سگ در خانه‌اش تازی می‌شود.

狗在主人家，瘦得如猎犬。（比喻某人十分吝啬，不好好喂狗，狗就瘦下来了）

سگ در خانهٔ صاحبش شیر است.

狗在主人家，凶猛如狮子。（比喻狗仗人势）

سگ در دکان کاسب باشد به از آدم بیکاره است.

在店铺里一个懒人还不如一条狗。（比喻做买卖的不愿意懒人坐在店铺里看他做生意）

سگ در سایهٔ دیوار راه می رفت گمان می‌کرد سایهٔ خود اوست.

狗在跟着墙上的影子走时自以为这就是它的影子。（比喻某人十分自负）

سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بدبنیاد را

为生性恶劣者卖命还不如为一条狗去效劳。

سگ را بزور بشکار نتوان برد.

强迫狗去打猎是行不通的。

سگ زرد برادر شغال است

一丘之貉；一路货。（原义为：黄狗是豺狼的兄弟）

سگ سگ را نمی خورد.

狗不咬狗。（比喻同室不操戈；同类不相残）

سگ سیر سرکش می‌شود.

喂饱的狗不好驯服。

سگ سیر قلیه ترش

饱狗嫌菜酸。（比喻肚子饱了什么都不好吃；饱者不易喂食）

سگ صاحبش را نمی‌شناسد.

乱作一团。（原义为：地方挤得连狗都找不

[سعدی]

心神不定的人呀！你要学会静止不动才行，因为滚动的石头上是不长植物的。～萨迪

سگ از مردم، مردم آزار به [سعدی]

残害人民的人连狗都不如。—萨迪

سگ استخوان سوخته را بو نمی‌کند

کاری که چشم می کند ابرو نمی‌کند

见 کاری که چشم ……

سگ بابا نداشت حاجی عموش را می خواند.

/(عمو عمو می‌کرد)

狗没有父亲，它把哈吉先生叫叔叔。（见注）

注：波斯语中，"叔叔"一词类似犬吠声(عوعو)。

سگ باش کوچك خانه مباش.

见 سگ خانه باش ……

سگ بخورد پیشواز گرگ می‌رود.

（这种食物）让狗吃去吧！吃了好让它给狼咬死。（比喻某种食物很糟糕或没有烹调好）

سگ بدریای هفتگانه مشوی

که چوشستی پلیدتر گردد

[سعدی]

别把狗放入七大洋去洗净，因为它洗后更加污浊。（喻指狗是一种不净之物，愈洗愈不净。七大洋指南、北太平洋、南、北大西洋、印度洋和南、北冰洋）

سگ بدستش نمی‌توان داد اخته کند.

你不能把你的狗交给他去阉。（比喻某人十分不诚实而且很刁）

←سرمه را از چشم می‌زند.

سگ برآن آدمی شرف دارد که دل

مردمان بیازارد. [سعدی]

狗比折磨自己同胞的人更为高贵。～萨迪

سگ بقلادهٔ زرین شکار نکند.

狗即使戴上金项圈也不会狩猎。（比喻狩猎的狗是由它的本性所决定的，而不是由它的外表。）

سگ تازی که آهوگیر گردد

بگیرد آهویش چون پیر گردد

捕鹿的猎犬，一旦衰老也为被鹿猎捕。

سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس.

[سعدی]

[سعدی]
如果一块无用的石头捶碎一只金碗，石头既没有升值，金价也没有下降。～萨迪

سنگ بزرگ برداشتن نشانهٔ نزدن است.
拿起大石头并不等于想砸人。（比喻人们时常利用夸张性的威胁来恫吓他人）

سنگ در جای خود (ش) سنگین است.
石头在适宜的地方才显出重量。（比喻某些人故作姿态，四处走动，结果反而不能受到人们的尊敬）

سنگ روی یخ کردن
使某人出丑；嘲弄某人

سنگ سنگ را می‌شکند.
石头砸碎石头。（比喻以强制强，硬碰硬）
← آهن آهن را از کوره کشد.

سنگ کسی را به سینه زدن
支援某人；赞同某人

سنگ کوچك سر بزرگ را می شکند.
小石头能砸破大脑袋。

سنگ مفت میوهٔ مفت / (کلاغ مفت)
石头和水果都可以不花钱到手。（比喻手段（指击果子的石头）和结果（指果子）都可以不用花钱而得到）

سنگ و آبگینه
风马牛不相及。（原义为：石头和玻璃）
← خانهٔ خرس و بادیهٔ مس

سنگ و سبو
见 سنگ و آبگینه

سنگی را که دیوانه‌ای درچاه بیندازد صدعاقل نمی‌توانند در آورند.
一个疯子往井里扔了一块石头，一百个智者也无法将石头取出来。（比喻智者往往难以挽回蠢人所造成的损失）

سواره از پیاده خبر ندارد.
饱汉不知饿汉饥。（原义为：骑马的不知步行的苦）

سؤال از آسمان و جواب از ریسمان
答非所问；牛头不对马嘴。（原义为：问的是天，答的是绳）

سوخته به از خام
煮糊的总比生的好。

سودا برضا خویشی بخوشی
买卖要有双方同意，亲属之间要和睦相处。

到自己的主人）
← جای سوزن انداختن نیست.

سگ کجا لانه کجا !
风马牛不相及！
← خانهٔ خرس و بادیهٔ مس!

سگ که چاق شد قرمه‌اش نمی‌کنند.
肥狗不宜腌着吃。（伊朗人忌吃狗，肥狗更是如此）

سگ گر و قلادهٔ زر !
生疥的狗还配戴金项圈！（比喻两者不配）
← سرکچل و عرقچین / وسمه بر ابروی کور

سگ گزنده همان به که آشنا باشد.
对付恶狗的最好办法是让它满意。

سگ لاید و کاروان گذرد.
不管狗如何狂吠，商队继续前进。

سگ لاینده گیرنده نباشد.
吠狗不咬人。

سگ ماده بلانه شیرنر است.
母狗在窝中，凶猛如雄狮。

سگ ناز(ی)آباد است نه غریبه می شناسد نه آشنا.
他像一条来自纳齐阿巴德的狗，不管生人还是熟人都咬。（比喻某人忘恩负义，粗鲁无礼）

سگ و دربان چو یافتند غریب
این گریبان بگیرد آن دامن
[سعدی]
狗和看门人遇到生人时，前者咬他衣襟，后者抓他领子。～萨迪

سگی بیامی جسته گردش بما نشسته
狗跳上房顶时扬起的灰尘落到了我们的头上。（比喻某人自称出身名门望族，实际上他与高贵的出身相距甚远）

سلام روستائی بی طمع نیست
同你打招呼的农夫不会没有目的。（或：别有企图）

سلیقه ها مختلف است .
百人吃百味；人各有所好。

سنگ به در بسته می‌خورد.
关着的门要挨石头砸。（比喻某人注定要遭受各种灾难）

سنگ بدگوهر اگرکاسهٔ زرین شکند
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

سودای خام پختن
心存幻想，胡思乱想
سودا چنان خوش است که یکجا کند کسی.
做买卖要做彻底的一次性买卖。
سوداگر پنیر در شیشه می‌خورد.
吝啬的商人从玻璃瓶外吃奶酪。（比喻某人视钱如命，十分贪婪）
سودای نقد بوی مشك می‌دهد.
现金交易犹如麝香芳香沁脾。
سود نابرده در جهان بسیار است.
世上有的是赚不了钱的买卖人。
سوراخ کج میخ کج می خواهد.
歪洞需歪钉。
سور هیچکس ماتم نشود.
天是不会塌下来的；不必杞人忧天。（原义为：谁家的宴请都不会变成葬礼）
سوزن همه را می پوشاند و خودش لخت است.
针为大家缝衣裳，但它自己光身无衣穿。
سوزنی باید کز پای درآرد خاری.
[سعدی]
取而代之；新的代替旧的。（原义为：脚上的刺需要用针去挑出）。～萨迪
سوسك به بچه‌اش می‌گوید قربان دست و پای بلوریت.
蟑螂对它的孩子说："你的手脚长得多白多好呀！"（比喻一种自欺欺人的行为）
سه چیز است که اگر حقیر باشد آنرا استحقار نشاید کرد بیماری و وام و دشمن. [مرزبان نامه]
有三件东西看来无足轻重，但不可以低估：疾病、债务和敌人。～《马尔兹邦记》
سه چیز بی سه چیز پایدار نماند: مال بی تجارت ، علم بی بحث ، ملك بی سیاست. [سعدی]
有三件东西，如没有另外三件东西辅助，是不会持久的。它们是：没有买卖的资本，没有争论的学问和没有惩罚的国家。～萨迪
سیاست بقدر جنایت است.
惩罚应同罪行相称。
سیب از سیب رنگ می گیرد همسایه از همسایه پند.
苹果取色于苹果，邻居得益于邻居。
سیب سرخ برای دست چلاق خوب / (عیب) است؟
难道残疾人的手就不配拿只红苹果吗？（残疾人不被允许做一件他觉得能胜任的事时说的一句带有抗议口吻的话）
سیر از گرسنه خبر ندارد.
饱汉不知饿汉饥。
سیلی نقد به از حلوای نسیه است.
同 سرکه‌ٔنقد به از حلوای نسیه است.
سیم بخیل وقتی از خاك بدر آید که او خود بخاك رفته باشد. [سعدی]
吝啬鬼的金子只有在他本人入土后才能出土。～萨迪
سیم سفید برای روز سیاه
用白花花的银子以应急需。（或：储备白银，以备急用）

ش

شاخ گل هرجا که می‌روید گل است.
[مولوی]
花不管长在哪里总是花。～莫拉维
شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن.
人总要活着，不管快乐也好不快乐也好。
شادی بیغم در این بازار نیست
گنج بی مار وگل بی خار نیست
[مولوی]

世上不存在没有悲伤的欢乐，也不存在没有蟒蛇的宝库和不带刺的玫瑰。～莫拉维

شاعر و رمال و مرغ خانگی
هرسه تن جان می دهند از گشنگی

诗人、沙卜者和家禽都会饿死的。(比喻人和牲畜都离不开粮食)

شاه دیواری خراب می‌شود تا چاله‌ای پر شود.

为了填一个小坑，有时需要推倒一面主墙。

شاه می‌بخشد شیخعلیخان نمی بخشد.

大人赏赐，小人不纳。(原义为：国王赏赐，谢赫阿里·汗拒收)

شاهنامه آخرش خوش است.

《王书》的最后章节才是最精彩的。(比喻事业的成败要到最后才见分晓)

شبپره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد
[سعدی]

虽然蝙蝠不喜欢太阳，但太阳的光辉是减弱不了的。～萨迪

شب پنبه‌دانه دُر می نماید.

夜间难辨真与伪。(原义为：黑暗中棉花籽酷似珍珠)

شب حامله است تا چه زاید فردا.

同 سحر تاچه زاید شب آبستن است.

شب خر کره طاووس می نماید.

夜间美丑难辨。(原义为：黑暗中幼驴像孔雀)

← شب گربه سمور می نماید.

شبخیز باش تا کام‌روا باشی

同 سحر خیز باش ……

شب سمور گذشت و لب تنور گذشت.

国王身裹貂皮，乞丐身靠面包炉，两人都度过了寒夜。(比喻两人遭遇不同，但结果一样)

شب عید گدائی است.

除夕夜见贫困。(买不起年货的穷人常说的话)

شب غریبان دراز است.

夜晚对贫困的异乡人来说总是漫长的。

شبِ شراب نیرزد به بامداد خمار

晚上的贪杯引起清晨的宿醉，得不偿失。

شب گربه سمور می نماید.

黑夜难辨美与丑。(原义为：猫黑暗中像貂)

شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد.[سعدی]

玻璃珠子在珠宝市场里不值分文。～萨迪

شپش در کلاه کسی انداختن

使某人产生怀疑(原义为：在某人的帽子里放上虱子)

شپشش منیژه خانم است.

他很自负。

شتاب زدگی کار شیطان است.

过急反而迟；欲速则不达。(原义为：草率仓促来自于魔鬼)

شتر بار می‌برد و خار می‌خورد.

骆驼驮运的是重担，吃的却是荆棘。(比喻人们生活条件差却干重活)

شتر در خواب بیند پنبه دانه
گهی لپ لپ خورد گه دانه دانه

骆驼梦见自己在吃棉籽，或而大口大口吃，或而一颗一颗嚼。(比喻梦寐以求)

← آدم گرسنه نان خواب می بیند / آدم برهنه کرباس پهنادار خواب می بیند.

شتر دیدی ، نه / (شتر دیدی ندیدی)

视而不见。(原义为："你见到骆驼吗？""没见到"。本谚语告诫人们有时在生活中必须采取"视而不见"的态度，才能使你不致于陷入麻烦。谚语故事中的主人由于事先承认看见了走失的骆驼而遭到赶骆驼人的一顿毒打)

شتر را به کمچه آب دادن

杯水车薪。(原义为：用盛汤的木勺给骆驼喂水)

شتر را گم کرده پی افسارش می گردد.

本末倒置。(原义为：他丢了骆驼却去找笼头)

شتر سواری و دولا دولا ! / (شتر سواری و خم خم !)

又想当婊子，又想立牌坊。(原义为：又想骑骆驼，又不想让人看见)

شتر که علف می خواهد گردن دراز می کند.

骆驼想吃草，脖子要伸长。(比喻不劳则不获)

شتر مرغ است نه می پرد نه بار می برد.

他像一只鸵鸟，既不会飞，也不会驮货。

如果豺狼愤然离开花园的话，园丁真是求之不得。（比喻某人如愿以偿）

شغالی که مرغ می گیرد بیخ گوشش زرد است.

只有耳根上有黄点的才是逮鸡的豺狼。（比喻不是每个人都适合做任何工作）

← مرغی که انجیر می‌چیند نوکش کج است.

شفا بایدت داروی تلخ نوش. [سعدی]

良药苦口利于病。～萨迪

شکار که سر تیر آمد باید زد.

猎物歇在栖木上时才能开枪。（比喻做事及时才有效）

شکر به خوزستان بردن

贩运食糖到盛产食糖的霍泽斯坦省。（比喻作徒劳无益的事；多此一举）

← زیره به کرمان بردن

شکر مازندران و شکر هندوستان هردو شیرین است اما این کجا و آن کجا.

马赞德朗省产的糖和印度产的糖都是甜的，但前者岂能和后者相比？（比喻两者外表相同，但实质上相差甚远，马赞德朗省产的糖是未经加工的粗糖）

← خال مهرویان سیاه ودانهٔ فلفل سیاه ......

شکستنش با تبر است ، هنش باهیزم شکن.

斧头砍木头，樵夫发叫声。

شکسته استخوان داند بهای مومیائی را

见 ...... جدایی تا نیفتد دوست

شکسته بال تر از من میان مرغان نیست
دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است
[حالتی]

由于翅膀折断，我的不幸并不亚如其他禽鸟，但我内心高兴因为我是一只圣地的鸽子。～哈拉梯（见注）

注：按伊斯兰教习俗，圣地的禽鸟是不准猎杀的。

شکم روان به از مادر مهربان.

（对小孩来说）健康通畅的肠胃胜过慈祥和蔼的母亲。（比喻有了健康的肠胃可以避免便秘，有利于成长）

شکم زیر دست است بهر چه بدهی مست است.

肚子是听话的器官，你给什么它都接受。

شکم سیر از شکم گرسنه خبر ندارد.

（比喻某人什么也干不了）

شتر نقاره خانه است چشم و گوشش ازاین صدا هاپر است.

他像皇宫乐队的骆驼能够忍受铜鼓的声音。（比喻某人由于经常听到某些可怕的声音，天长日久也就不感到害怕了）

شجاعت آدمی صبر است.

人的勇敢在于忍耐。

شجاعت بکردار است نه بگفتار.

人的勇敢在于行动，不在于言词。

شخصی همه شب بر سربیمار گریست
چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست
[سعدی]

有人整夜在病人床前哭泣，结果天亮时，哭泣的人死去了，病人却康复了。（比喻死神降临，在劫难逃）～萨迪

شد غلامی که آب جو آرد
آب جو آمد و غلام ببرد
[سعدی]

仆人去溪边取水，溪水却将他卷走了。（比喻求得反失，欲胜反败）～萨迪

شراب مفت را قاضی هم می‌خورد.

不花钱的酒连法官也想喝。（比喻免费的东西人人接受）

شربت از دست دلارام چه شیرین و چه تلخ.
[سعدی]

美人给的果酒，是甜是苦都可以接受。～萨迪

شرّ خفته بلا دور

不抱恶意可免灾。

شریك اگر خوب بود خدا هم می گرفت.

如果交友结伴是件好事，真主早就有伙伴了。（比喻伙伴往往会变成主子，干涉他人的事情）

شریك دزد و رفیق قافله

既是强盗的伙伴，又是商队的朋友。（比喻两面讨好的人）

شغال بیشهٔ مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی.

只有马赞德朗省的狗才能抓到马赞德朗省的豺狼。（比喻一物降一物）

شغال که از باغ قهر می کند مفت / (چنگ) باغبان

吃人的狮子胜过残忍的暴君。(比喻暴政猛如虎)

شیر از مورچه می‌گریزد.

狮子对蚂蚁有时要退避三舍。

شیر بی‌دم وسر و اشکم که‌دید. [مولوی]

谁都没有见过一只没有头没有尾和没有肚子的狮子。(比喻一件十分荒诞的事情)。～莫拉维。

شیر تا گرسنه نشود شکار نمی‌کند.

狮子只有在饿的时候才会去猎物。

شیر را بچه همی ماند بدو. [مولوی]

有其父,必有其子。(原义为:幼狮酷似父亲)～莫拉维

شیر علم کی بوَد همسر شیر ژیان.

[خاقانی]

旗帜上的狮子岂能与活的猛狮相比呢!～哈冈尼

شیری یا روباه؟

你是狮子还是狐狸?(意思说:你的事业是否获得成功?)

شیشهٔ بشکسته را پیوندکردن مشکل است.

把碎玻璃粘起来是做不到的。(比喻事已定局,不可挽回;覆水难收)

←آب رفته بجوی برنمی‌گردد.

شیشه و تبر

风马牛不相及。(原义为:玻璃与斧子)

← آسمان و ریسمان

شیطان با مخلصان برنیاید و سلطان با مفلسان.

[سعدی]

魔鬼战胜不了虔诚者,犹如国王对穷人束手无策。～萨迪

شیطان را درس می دهد.

他能教训魔鬼。(比喻某人比魔鬼懂得还多)

同 سیر از گرسنه خبر ندارد.

شکم گرسنه و آروغ/(گوز) فندقی !

饥肠辘辘还装做大声打嗝!(比喻宁可饿肚,也要穿新衣)

شکم گرسنه و معشوقه بازی !

饿着肚皮还在谈情说爱!(比喻两者极不相称)

شمشیر نیك ز آهن بد چون کند کس
ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس

[سعدی]

好剑岂能用劣钢铸成?贤人呀!卑劣者岂能通过调教变得高贵?～萨迪

شمع در هنگام مردن خانه روشن می‌کند.

蜡烛在熄灭前照亮了全家。(喻指人死前的回光反照)

شنیدن کی بوَد مانند دیدن.

百闻不如一见。

شوخی شوخی آخرش جدّی می‌شود. / (بجدّی می‌کشد)

开玩笑最后就当真了。(劝诫人们开玩笑要谨慎)

← بازی بازی آخرش جدی می‌شود.

شوهر کردم وسمه کنم نه وصله کنم.

我嫁老公为的是梳妆打扮,而不是缝补衣裳。(比喻女人嫁人是想佩金戴银,而不是干家务活)

شوهرم برود کاروانسرا نانش بیاید حرم‌سرا.

让我的丈夫去驿站干活吧,只要他赚来的面包进入我的房间就行。(比喻丈夫外出赚钱,去哪儿都无所谓)

شوی زن زشت روی نابینا به. [سعدی]

丑妇的丈夫最好是个瞎子。(比喻眼不见,心不烦)～萨迪

شیر آدمی‌در بهتر که پادشاه ستمگر

ص

صابونش بجامه‌ءهمه خورده است.

他危害或欺骗了所有的人。(原义为:他用肥皂把每人的衣服洗了)

صاحبان تریاق را جرأت برتناول از زهر روش حکمت نیست.

有解毒药就去尝试毒药并非明智行为。

صاحب خر دنبال خر

毛驴的主人紧跟着驴子走。(被完全剥夺财产权的人所说的俏皮话)

صاحب درد باش تا بدرمان برسی.

经历过病痛才懂得痊愈的愉悦。

صباح خاستم خضری ببینم به خرسی دچار شدم.

清晨起来我想见海泽尔(指发现并饮用了生命之水的先知),不料却遇上了一只狗熊。(比喻想见好人,却遇上坏人;事与愿违)

صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

[سعدی]

苦尽甘来。(原义为:忍耐是痛苦的,但它的果实是甜美的)~萨迪

صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند
بر اثر صبر نوبت ظفرآید

[حافظ]

忍耐和胜利是一对老朋友,只要有忍耐,胜利就会接踵而来。~哈菲兹

صحبت نیکانت از نیکان کند.

与好人交往会使你与好人为伍。(比喻近朱者赤)

صدا از یکدست بر نیاید.

同 یکدست بیصدا است.

صدای دهل از خالی بودن شکم است.

鼓响只因腹中空。(比喻某人学识浅薄却夸夸其谈)

صدای مرغ بتخمی نیرزد.

鸡叫不值钱,连一个鸡蛋都不及。

صدای دهُل از دور خوش است.

远处的鼓声悦耳动听。(意思说近听就不是那么一回事了,人的名声有时也是如此)

صد بار گز کن یکبار ببر.

凡事要三思而行。(原义为:量布百遍才动剪子)

← اول اندیشه وانگهی گفتار.

صد بیمار از لب گور برگشت.

许多病危者往往起死回生。

صد تخم مرغ بشکند یکیش زرده ندارد.

他打了一百个鸡蛋,没有一个有蛋黄。(比喻某人只会空许愿)

صد جان فدای آنکه دلش با زبان یکیست.

只有心口一致的人才值得众人为他献身。

صد چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.

他打一百把刀,没有一把有刀柄。(比喻某人只会空许愿)

← صد تخم مرغ بشکند یکیش زرده ندارد.

صد در شود گشاده چو بسته شود دری

天无绝人之路。(原义为:只有一扇门关着,其余一百扇门都是开着)

صد دوست کم است یك دشمن بسیار است.

一百个朋友还太少,一个仇人还是多。

صد دینار جگرك سفره قلمکار نمی‌خواهد.

同 يك پول جگرك سفره قلمكار نمی خاد.

صد دینار داده‌ام ، فینش را هم من بکنم؟

你为了清我的鼻子赚了我一百第纳尔,难道我还要自己去擤鼻子?勾画出吝啬鬼的一付丑恶的嘴脸)

صد دینار می گیرد سگ اخته می‌کند یك عباسی می دهد حمام می‌رود.

得不偿失。(原义为:他阉了狗赚了一百第纳尔,但去澡房却花了二百第纳尔;得不

一只猫就能对付一百只老鼠。

صفای خانه آبست جارو
صفای دختر/(صورت) چشم است و ابرو

洒水和打扫使一所房子面目一新,眼睛和眉毛使一个女孩美丽动人。

صفای هرچمن از روی باغبان پیدا است.

[صائب]

每块草坪上的宜人景色均呈现在园丁的脸庞上。~萨伊卜

صفرایش به لیموئی می‌شکند.

一只柠檬就能治愈他的胆汁病。(比喻某人不是一个难伺候的人)

صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

国王最懂得如何去维护自己国家的利益。(不愿给别人以忠告的人常用此谚语)

صوت خودش بگوش خودش خوش‌نوا بوَد.

自家的声音总是听来悦耳。(比喻某人自我欣赏,自我陶醉)

صورت خودرا باسیلی سرخ نگاهداشتن

同 باسیلی صورت خودرا سرخ نگهداشتن

صیاد بی روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد.

[سعدی]

没有食禄的渔夫在底格里斯河上打不上鱼,气数未到的鱼即使落在岸上也不会死去。~萨迪

صیاد نه هربار شکاری گیرد
افتدکه یکی روز پلنگش بدرد

[سعدی]

猎人不是每回都能捕获猎物,他可能有一天会被豹子撕成碎块。~萨迪

صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود.

[جامی]

当猎物气数已到时,它会自动向猎人走来。~贾米

صید ملخ شیوهٔ‌شهباز نیست. [خواجو]

蝗虫远非苍鹰猎物的对象。~哈珠

偿失,见注)

注:按伊斯兰习俗,阉狗后要净身。

صد رحمت بکفن دزد اولی

见 رحمت بکفن دزد اولی

صد سال است گدایی می‌کند هنوز شب جمعه را نمی داند.

他讨饭讨了一辈子,连什么时候是周末晚上都不知道。(比喻某人极为愚蠢,见注)

注:伊斯兰国家周四晚上是周末晚上,届时富人给穷人以施舍。

صد سر را کلاه است و صد کور را عصا.

他是众人头上的帽子,盲人手中的拐杖。(比喻某人十分聪明,乐于帮助他人)

صدف را بزرگی فزاید ز گوهر.

[ادیب صابر]

蚌因含珠而身价百倍。~阿迪布·萨巴尔

صدقه راه بخانهٔ‌صاحبش می‌برد.

行善的回报就是善行的本身。

← از مکافات عمل غافل مشو ......

صدقه رفع بلاست. / (رد بلاست)

行善能免灾。

صد کلاغرا کلوخی بس است.

一石能吓跑一百只乌鸦。

صد کوزه بسازد که یکی دسته ندارد.

他做了一百个瓦罐,但没有一个有把柄。(比喻某人只会空许愿)

← صد چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.

صد مثل ترا سرِآب می برد و تشنه بر می گرداند.

他十分阴险狡猾。(原义为:他可以把一百个像你那样的人带到河边,并让他们口干舌噪地回来)

صد من گوشت شکار بیك چس/(ناز) تازی نمی ارزد.

一百个"曼"的猎物肉还不如猎犬放出的一个屁。(比喻后者极为高贵)

← بهشت به سرزنشش نمی ارزد.

صد موش را یك گربه بسنده است.

ض

ضامن روزی بود روزی‌رسان.
保证供给食禄者就是发放食禄者。
ضرب دشمن اگرچه باضرر است
زدن دوست جانگداز تر است.
敌人的一击会带来损失，但朋友的一击会带来更致命的痛苦。
ضرر بهنگام به از نفع نابهنگام.
زیان بهنگام بهتر از سود بی‌هنگام است. 同
ضرر را از هرجا جلوش بگیرند منفعت است.
无论何时何地挽回损失就是一种得益。
ضیافت پای پس هم دارد.
有宴请就会有回请。
←کاسهء همسایه دوپا دارد.

ط

طاس اگر راست نشیند همه کس نراد است.
只要骰子落点好，人人都成好赌手。
طاقت مهمان نداشت خانه به مهمان گذاشت.
他请不起客，便把房子留给了客人。（一种拒绝请客的做法）
طالع اگر داری برو به پشت بخواب.
如果你走运，你可以仰天睡大觉。（比喻走运的人可以想做什么就做什么）
طاووس و سرای روستایی! [انوری]
农家岂能饲养孔雀！（比喻风马牛不相及；两者格格不入）～安瓦里
← خانهء خرس و بادیهء مس
طبل زیر گلیم زدن
掩耳盗铃；浪费精力（原义为：在地毯下面击鼓）
طبیب مهربان از دیدهء بیمار می‌افتد.
心肠太好的医生也会失去病人的信任。（意思说恋人也会在情人眼里失宠）
طشت او از بام افتاد.
他的澡盆从房顶上掉了下来。（比喻某人的秘密被戳穿，因而大丢面子）
طعمهء هر مرغکی انجیر نیست. [مولوی]
无花果不是任何禽鸟的诱饵。（比喻不是每个人都适合做任何工作）～莫拉维
← مرغیکه انجیر می‌خورد نوکش کج است.
طلا که پاك است چه محنتش بخاك است؟
污泥无损于纯金。
← زر پاك از محك نمی ترسد.
طمع را نباید که چندان کنی
که صاحب کرم را پشیمان کنی
贪多心失。（原义为：贪婪之心不能太大，否则慷慨解囊者会为其所为感到后悔）
طوطی یاد هندوستان کرده.
孔雀怀念起印度来了。（比喻某人思乡心切）
طمع مدار که گنجشك کار باز کند.
不要奢望麻雀会成为老鹰。
طی نکرده گز نکن.
凡事要三思而行。（原义为：价钱未谈妥，切勿先量布）
← صد بار گز کن و یك بار ببر.

ظ

ظالم مظلوم باشد شکوه چیست.

恶人先告状。(原义为:压迫者抱怨被压迫者)

← از سستی آدمیزاد گرگ آدمیخوار پیدا می شود.

ظالم پای دیوار خود را می‌کند.

暴君在挖自己的墙基。(比喻暴君总是自取灭亡)

ظالم سالم است.

恶人往往平安无恙。(比喻恶人往往长寿)

ظالم همیشه خانه خراب است.

暴君必亡。

ظالمی را خفته دیدم نیمروز خوابش برده به
گفتم این فتنه است [سعدی]

正午时分我见到一个凶狠的人正在酣睡,我说:"他总在做坏事,还是让他睡着的好!"～萨迪

ظالم نیست که بظلم ظالم دیگر گرفتار نشود.

没有一个暴君会不受到另一个暴君的惩罚。

ظاهر از شیخ و باطن از شیطان.

外表是(伊斯兰教)教长,内心是魔鬼。(比喻某人是人面兽心)

ظاهر و باطنش یکیست.

他表里如一。

ظلم امروز ظلمت فرداست.

恶有恶报。

ظلم بتساوی عدل است

普遍接受的不公平就意味着公平。

ظلم را نیز حدّی /(غایتی) است.

暴虐总会有尽头。

ظلم عاقبت ندارد.

暴虐没有好下场。

ظلم ظالم برسر اولاد ظالم می رود.

一人作恶,殃及后代。

ظلم ظالم و برف تموز نمی ماند.

暴君的恶行犹如夏天的雨雪总会消失的。

ع

عاجل دو بار کار می کند

急性子的人做事总要返工。(比喻欲速则不达)

عادت طبیعت ثانوی است.

习惯是第二天性。

عاشقان را همه گرآب برد
خوبرویان همه را خواب برد
[ایرج میرزا]

尽管所有的恋人已被大水冲走,美女们仍然都在酣睡。(比喻两种截然不同的情景)～伊拉奇·米尔扎

عاشق کور باشد.

恋人是盲目的。(或:爱情是盲目的)

عاشقم لکن تاکنار بام

我爱上了你,但我的爱最多能抵达屋顶的边缘。(讽刺吹嘘爱情至上但又不能与女友共患难的人)

عاشقی پیدا است از زاری دل. [مولوی]

هرچه گوید نگیرد اندر کس
[سعدی]
说教者如果只会动嘴，他说的话也不会对别人产生效果。～萨迪

عبادت بجز خدمت خلق نیست.
[سعدی]
崇敬真主无非是为大众服务。～萨迪

عجله کار شیطان است.
仓促行事乃魔鬼所为。

عدو در چه و دیو در شیشه به.
敌人最好囚禁在井里，魔鬼最好闭关在瓶里。

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.
只要真主愿意，敌人也会行善。

عروس بی‌جهاز روزهٔ‌بی‌نماز دعای بی‌نیاز قورمهٔ‌بی‌پیاز
同 روزهٔ بی‌نماز عروس بی‌جهاز ……

عروس که به ما رسید شب کوتاه شد.
当我有机会同新娘在一起时，夜晚就变短了。（强调时间宝贵，命运多变）

عروس را که مادرش تعریف کند برای آقادائیش خوب است.
老王卖瓜，自卖自夸。（原义为：被自己母亲赞扬的新娘只适合于她的舅舅）
← دختری که مادرش تعریفش را بکند ……

عروس خیلی خوب بود گر هم در آورد.
新娘很漂亮，但身上有疥癣。（讽刺某种状况非但没有改善，反而严重起来。）

عروسی نکرده بچه در گهواره خواباندن
还没有结婚就想在摇篮边哄孩子睡觉。（比喻不要操之过急）

عزت زقناعت است و خواری ز طمع
باعزت خود بساز و خواری مطلب
荣誉来自知足，卑劣源于贪婪；荣誉要加尊重，屈辱不可追求。

عزت هرکس بدست آنکس است.
荣誉和尊敬是靠自己的努力得到的。

عسل تلخ باشد ترشروی را
对愁眉苦脸的人来说，连蜂蜜也是苦的。

عسل گوئی دهان شیرین نگردد.
靠说"蜂蜜"两字，嘴巴是甜不起来的。
← از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

عسل نیست که (باو) انگشت بزنند.
她要是蜂蜜，人们都想用手蘸一下尝尝，人在内心哭泣时才表露出他的恋情。
～莫拉维

عاشقی را صبر می باید نه لاف.
恋爱要耐心，不能靠吹嘘。

عاصی ای‌که دست بردارد به از عابدی که کبر درسر دارد.
[سعدی]
举起双手祈祷的罪人胜过傲气十足的崇敬者。～萨迪

عاقبت بدگویی دشمنی است.
说人坏话最终会招来怨恨。

عاقبت جوینده یابنده بوَد.
[مولوی]
有志者事竟成。～莫拉维

عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود
گرچه با آدمی بزرگ شود
[سعدی]
江山易改，本性难移。（原义为：幼狼即使与人一起长大，最后仍为一条狼）～萨迪

عاقبت نیکو ترآید چون گشاید دیرتر.
深思熟虑才会有较好的结果。

عاقلانرا یك اشارت بس بوَد.
[مولوی]
智者一点即明。～莫拉维

عاقل بکنار آب تا پل می جست
دیوانهٔ‌پابرهنه از آب گذشت
智者河边寻桥过河，愚者光脚涉水而过。（比喻笨人自有办法；傻人有傻福）

عاقل دوبار فریب نمی خورد.
聪明人不会第二次受骗。

عالم آنکس بوَدکه بد نکند
نه بگوید بخلق و خود نکند
[سعدی]
学者一不做坏事，二不向他人说教而自己不行动。～萨迪

عالم بی عمل زنبور بی‌عسل است.
[سعدی]
没有实践的学者等于不产蜂蜜的蜜蜂。～萨迪

عالم بی عمل درخت بی بر است.
没有实践的学者就像一棵不结果子的树。

عالم ناپرهیزگار کوری است مشعله دار.
[سعدی]
不虔诚的说教者就像一个手举火炬的盲人。～萨迪

عالمی را که گفت باشد و بس

علاج فاسد به افسد محال است.
以恶制恶是荒诞的。

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.
[سعدی]
未雨绸缪。(原义为:要做好事故发生前的准备工作)～萨迪

علّت برود و (لیك) عادت نرود.
疾病可消失,习惯难根除。
← عادت طبیعت ثانوی است.

علّت عاشق ز علّت ها جدا است.
[مولوی]
相思病与其他疾病不可同日而语。～莫拉维

علف بدهان بزی شیرین می‌آید.
山羊会挑好草吃。(比喻每人对自己做的事最有判断力)
← آب دهن هرکس بدهن خودش مزه می دهد.

علف بدی نیست اسفناج.
菠菜是一种味道蛮不错的草。(没有尝试过菠菜的人经品尝后说的一句诙谐语)

علم از بهر دین پروریدن است نه بهر دنیا خوردن.
[سعدی]
知识的目的是培育和发展信仰,而不是为了用来物质享受。～萨迪

علم چندانکه بیشترخوانی
چون عمل در تو نیست نادانی
[سعدی]
知识你学得再多,如果没有实践,你仍然茫然无知。～萨迪

علی می ماند و حوضش./(علی وحوضش)
(在这种情况下)阿里身边只剩下那口喷泉了。(谚语的故事是:有人布道说阿里在终审日会带领虔诚的信徒去饮用天堂多福河的水。接着他讲了许多人因所犯的罪恶,因而难以进入天堂等等,布道结束后,有个信徒认为要完成布道者规定的各种条件是不可能的,于是说了上述的一句话)

عمر اگر خوش گذرد زندگی نوح کم است
ور بناخوش گذرد نیم نفس بسیار است
像诺亚般虽然幸福,但其生命却是短促的,痛苦的生活那怕一瞬间也会显得过长。

可惜她不是。(比喻不用担心这样的妇女或女子同男子交往时会被宠坏)

عشق پیری گر بجنبد سر برسوائی زنند.
老人恋爱名声扫地。

عشق و مشك پنهان نمی‌ماند.
爱情和麝香都是藏不住的。

عطایش را بلقایش بخشیدم.
[سعدی]
凭他(指某富人)的那副嘴脸,我早已不想要他的礼物了。(比喻人穷志不穷)～萨迪

عفو کردن (بر) ظالمان جور است بر مظلومان.
[سعدی]
对压迫者的宽容就是对受害者的残忍。～萨迪

عقب یك شپش تا مورچه خورت می رود.
他如此吝啬连一个虱子都不放过。

عقد پسر عمو را با دختر عمو در آسمان بسته‌اند.
堂兄妹之间的婚姻是天定的。

عقل آدمیزاد از عقب سرش می آید.
人的聪明往往在事后表现出来。(即事后诸葛亮)
← عقل روستائی از پس می‌رسد.

عقل بکوچکی و بزرگی نیست.
聪明和智慧与年幼老少无关。

عقل چیز دگر و مدرسه چیزی دگر است.
智慧和从学校学到的知识有很大不同。

عقل خودت که این باشد وای بعقل بچه‌هات.
你的智慧仅此一点,愿主赐给你的孩子们更多的智慧。(对某人做蠢事时说的话)

عقل روستائی از پس می‌رسد.
乡巴佬往往是事后诸葛亮。

عقل سالم در بدن سالم است.
健全的智慧寓于健全的体魄之中。

عقل قوت گیرد از عقل دگر.
[مولوی]
一人不及二人智。(原义为:一个人的智慧可以从他人的智慧中得到加强)～莫拉维

عقل که نیست جان در عذاب است.
人如没有智慧,精神就会受折磨。

عقل و دولت قرین یکدیگرند.
[سعدی]
智慧和财富相辅相成。～萨迪

徒有信教的自由，摩西教徒也有信教的自由）

غصه‌ء کفگیر بدست را نخورید.

不要为掌勺的人操心。（比喻勿为厨师操心，他们会自己照顾自己的）

غضب مرد محك اوست.

盛怒可以考验人的性格。

غلام پیر شود خواجه‌اش کند آزاد.

奴隶到了暮年，主人就会放他。（比喻人们通常关怀上了年纪的人）

غلط مشهور به از صحیح مهجور.

宁可通用而有错，也不要陈旧而没误。（喻指对语言文字的选择标准）

غم برو شادی بیا ، محنت برو روزی بیا.

让悲伤和痛苦离开，让欢乐和食禄回来！（有迷信思想的老百姓在修指甲时常说的词句）

غم جدید غم کهنه را برد از یاد.

旧的烦恼总会被新的烦恼所替代。（比喻新的会挤掉旧的，如在思想、感情、爱情等方面）

غم چند خوری بکار نا‌آمده پیش؟

不要杞人忧天。

غمخوران را غم دهید و میخوران را می.

让多愁善感的人去悲伤吧，让爱酒如命的人去喝酒吧。（比喻某些波斯诗人的心态）

غم زیردستان بخور زینهار
بترس از زبردستی روزگار
[سعدی]

你要关心你手下的人才行！你要谨防驾驭你头上的苍天。～萨迪

غم فردا نشاید خوردن امروز. [سعدی]

今日莫为明日的烦恼而担忧。～萨迪

غم گروهی شادی قومی است.

某人之悲可为他人之喜。

غم مرگ برادر را برادر مرده می‌داند.

只有失去兄长的人才能体会丧兄之痛。

غم و شادمانی نماند درار.

（人生）悲和喜都不会持久。～菲尔多西

غم و شادی بهم است. [سعدی]

悲喜常交织。～萨迪

غنیمت دان دمی تا یك دمت هست.

عمر برف است و آفتاب تموز. [سعدی]

生命犹如夏天的雨雪（那么短促）。～萨迪

عمر دوباره نداده‌اند کسی را. [فرخی]

对每个人来说生命没有第二次。～法鲁基

عمر ضایع مکن ایدل که جهان می‌گذرد.
[سعدی]

心儿呀！不要浪费生命因为时光在流失。～萨迪

عمل بد عاقبت ندارد.

恶有恶报。

← ظلم عاقبت ندارد.

عنان مال خودت را بدست غیر مده
که مال خود طلبیدن کم از گدایی نیست.

不要让他人控制你的钱财，因为讨回钱财者犹如讨饭的乞丐。

عود بر آتش نهند و مشك بسایند.
[سعدی]

沉香放在火上才能散发香味，而麝香则要碾碎才有芳香。～萨迪

عوض ماست مهتاب می لیسد.

他吃不到酸奶就去舐月光。（汉谚：画饼充饥）

عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی.
[سعدی]

不作许诺比许诺后食言强。～萨迪

عیال پرستی خدا پرستی است.

崇敬妻子即崇敬真主。

عیب خودرا کسی نمی بیند.

人很难发现自己的缺点。

عیب مردم فاش کردن بدترین عیب ها است.
[حافظ]

揭他人之短乃是最大的缺点。～哈菲兹

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو.
[حافظ]

你既然把酒的过错说得天花乱坠，你也要说说它的长处何在。（比喻凡事要持平而论，不因厌恶某事物而不说公道话）～哈菲兹

عید می‌آید عیبها را آشکار می کند.

新春佳节到来时，（穷人的）不足之处暴露无已。（因为他们无力采购昂贵的年货）

عیسی بدین خود موسی بدین خود.

每人都有信教的自由。（原义为：耶稣教

要毕生充分利用时光。

غواص گر اندیشه کند کام نهنگ
هرگز نکند دُر گرانمایه بچنگ
[سعدی]
害怕鳄鱼利齿的潜水人是永远找不到珍贵的珍珠的。(比喻不入虎穴,焉得虎子)～萨迪

غوره نشده مویز شده است.
他没有成青葡萄就变成葡萄干了。(比喻某人还没有学会走路就想跑了)

غول در این خانه بند نمی شود.
连魔鬼也不愿在这所房子里呆长。(比喻房子破旧不堪)

ف

فارسی شکر است.
波斯语甜美如甘糖。

فارغ گردی چو خاموشی پیشه کنی.
沉默使人心情宽松。

فال بد بر زبان بد باشد.
凶兆来自谗言。

فتنه در خواب است بیدارش مکن.
别多事;别惹麻烦。(原义为:骚乱在酣睡,勿要惊醒它)

فراوان خزینه فراوان غم است. [نظامی]
财富多,忧虑多。～内扎米
← آسوده کسیکه خر ندارد......

فردا را کسی ندیده (است).
明天会发生什么事,谁也不知道。

فرزند اگر چه عیب ناك است
در پیش پدر زعیب پاك است
孩子缺点很多,但在父亲眼里,他是完美无缺的。

فرزند حلال زاده بدائی / (بخاله) می‌رود.
同 بچه‌حلالزاده بدائی می‌رود.

فرشته‌ای که وکیل است بر خزائن باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی
[سعدی]
负责支配风的天使对老妪的灯是否已熄灭并不在意。(比喻与命运抗争是徒劳的)～萨迪

فرشش زمین است لحافش آسمان.
他以地当毯,以天作被子。(比喻某人十分贫穷)

فرصت غنیمت است نباید ز دست داد.
机不可失,时不再来。

فرض محال محال نیست.
设想一件难以置信的事并非不可能。

فریاد شغال وبال شغال است.
豺狼因自身的嗥叫而陷入麻烦。(比喻自作自受)

فریب جهان قصهٔ روشن است. [حافظ]
这个骗人的世道是众所周知的。(喻指诗人的世界观)～哈菲兹

فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر.
[سعدی]
不要受敌人的欺骗,不要被赞扬者迷惑。～萨迪

فصل کردن می توان پیوندکردن مشکل است.
分裂容易团结难。

فضولی را بجهنم بردند گفت هیزمش تراست.
“万事通”先生,即使被带到地狱里也会说他的柴禾是湿的。(比喻强词夺理)

فعل هر کس باصل اوست دلیل.
[مکتبی]
知其行便知其品性。～马克塔比

فقیر در جهنم نشسته است.
穷人离地狱近在咫尺。(比喻穷人因穷很可能犯亵渎罪或其他罪行)

فقیری عارنیست ./(عیب نیست)

贫非耻。

فکر نان بکن خربزه آب است.

你要想到的是面包，而甜瓜仅仅是水而已。（对沉湎于小事或不务正业游手好闲者说的话）

فلفل به هندوستان بردن

贩运胡椒到印度。（比喻作徒劳无益的事，多此一举）

← زیره به کرمان بردن

فلفل مبین که ریز است بشکن ببین چه تیز است.

辣椒虽小辣味浓。

فواره چون بلند شود سرنگون شود.

喷泉的水到了顶点便会回落。

فی‌التأخیر آفات

延误招麻烦。

فیل خوابی می بیند، فیلبان خوابی.

同床异梦。（原义为：大象梦见一物，赶大象的却梦见另一物）

فیل زنده‌اش صد تومان است مرده‌اش هم صد تومان.

大象不管是死的，还是活的，都价值连城。

← فیل زنده و مرده ندارد.

فیل و فنجان!

用杯子喂大象喝水！（比喻器皿太小，解决不了问题；杯水车薪）

فیل یاد هندوستان کرده است.

大象怀念故乡印度起来了。（比喻某人思乡或在新环境中难以久住）

فینش راهم من بکنم؟

صد دینار داده‌ام …… 见

ق

قاچ زین را بگیر نیفتی اسب دوانی پیشکشت.

你要先学会如何上马而不掉下，我们才会考虑教你骑马。

قاضی که برشوت بخورد پنج خیار
ثابت کند از بهر تو صد خربزه زار
[سعدی]

受贿五根黄瓜的法官会证明你拥有一百亩甜瓜地。～萨迪

قاطر را گفتند پدرت کیست گفت اسب آقای دائیم است.

有人问骡子谁是你的父亲，它回答说"马是我的舅舅"。（此话用来掩饰自己低贱出身）

قالی‌را تا بزنی گرد درمیاید رعیت را تا بزنی پول.

毯子愈打尘土愈多，农民愈挨打钱拿出愈多。（这是对隐瞒财产、故意装穷的农民所说的话）

قبا سفید فرشته است انگور میوهٔ بهشت است فرش تخت است وکفش بخت.

白袍是天使，葡萄是天堂里的果子，地毯指登上王位，鞋子预兆女儿要嫁人。（这是伊朗人民间传统的圆梦方式）

قبای بعد از عید برای گل منار خوب است.

新年过后得到的长袍只配挂在（清真寺的）尖塔上。（比喻新年一过，新衣服就不值钱了）

قبر آقا گچ می‌خواهد وآجر

修父亲的墓还得要有石灰和砖头呢！（比喻做成任何一件事都必须具备恰当的材料和工具）

قبل از روضه خوان بمنبر رفتن

过早作出判断。（原义为：比布道者更早登上祭坛）

قحبهٔ پیر چکند که توبه نکند از نابکاری.
[سعدی]

年老的娼妓对自己不轨的行为除忏悔外还能做些什么呢？～萨迪

قدر بابا آن زمان دانی که خود بابا شوی.
人做了父亲才懂得做父亲的价值。

قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری.
金匠懂得黄金的价值，珠宝商懂得珠宝的价值。

← مردی باید که قدر مردی داند.

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. [سعدی]
不经灾难不知福。～萨迪

قدر لوزینه خر کجا داند؟
蠢驴岂知杏仁糖的价值？（比喻不要明珠暗投）

قدر نانرا گرسنه می داند.
饿汉才知面包之可贵。

قدر نعمت بعد زوال.
失去幸福才能懂得幸福的价值。

قدم‌الخروج قبل‌الولوج.
三思而后行。（原义为：找到出口才能进入）

قرآن بر سر زبان است و زر در میان جان. [سعدی]
《古兰经》只是背诵的词句，黄金则是生死攸关的东西。～萨迪（本谚语讽刺一位有钱的吝啬鬼。他为了医治病危的儿子，只肯请人诵读《古兰经》，不愿花钱施舍以求得儿子的康复，有位聪明人闻讯后说了这句话）

قربان بروم خدا را یك بام و دوهوا را ......
天哪！一个屋檐顶下怎么还有两种不同的温度！（当某人在相同的条件下对某事物提出不同意见时说的话）

قربان خودم که خر ندارم از کاه و جوش خبر ندارم
感谢真主，我没有养驴，所以对驴吃的稻草和大麦一无所知。（比喻钱多操心多，钱少操心少）

قرض خانه را خدا می‌دهد.
借钱买房，真主会帮你偿还。

قرض عروسی را خدا می‌دهد.
借钱办婚事，真主会替你偿还。

قرض که رسید بصد تومان هر شب بخور قیمه پلو.
债多不愁。（原义为：当你的债务达到一百土曼时，每晚都可以享用碎肉抓饭）

قرض وسیلهء خدا است.
借贷是真主提供的一种手段。

قسمت را باور کنم یا دُم خروس را؟
你要我相信你的誓言，还是相信公鸡的尾巴呢？（当某人发誓否认某事，而该事已被证明是事实时人们常用这句诙谐语）

قسمت کن یا مغبون است یا ملعون.
分配食物的人不是上当受骗，就是被人咒骂。

قسمت هیچکس را هیچکس نتواند خورد.
谁也夺不走他人应有的食禄。

قصاب پا شد سگ جاش نشست.
屠夫起身，狗就坐上了他的坐位。（比喻某个地方或某个职位被一个不称职的人所占据）

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه بشکر یابشکایت برآید از دهنی [سعدی]
一个人即使叫喊或叹息一千次以表达他的感恩或抱怨，他的命运也是改变不了的。～萨迪

قضای نبشته نشاید سترد. [فردوسی]
天命难以违抗。～菲尔多西

قطره به دریا / (بعمان) بردن
运一滴水至大海（或阿曼海）（比喻徒劳无益，多此一举）

← زیره به کرمان بردن

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. [ناصر خسرو]
积少成多，聚腋成裘。～纳赛尔・霍斯鲁

قفل محك حلالزاده وحرامزاده است
锁是检验合法行为和非法行为的试金石。（事实上砸锁是容易做到的，只有敬畏神灵才能防止偷盗）

← قفل محك شیر است.

قلم در کف دشمن است. [سعدی]
笔掌握在敌人手里。（意思说：魔鬼（指对手）往往并不像人们所描绘的那么坏；事情没有传说的那么可怕）～萨迪

قناعت توانگر کند مرد را. [سعدی]
知足才能使人富有。～萨迪

قوز بالا قوز
祸不单行；雪上加霜。（原义为：隆肉上再

添隆肉）

قول مرد یکیست.

同 حرف مرد یکیست.

قول و بولش یکیست

同 بول و قولش یکیست.

قول و فعلش یکیست

他言行如一。

قوم و خویش گوشت هم را بخورند استخوانشانرا پیش غریبه نمی اندازند.

亲友们可以食用相互的肉，但相互的骨头不会扔给外人。（比喻亲友之间存在着互相同情之感）

قیصریه را برای دستمالی آتش زدن

小题大作。（原义为：为了一条手巾竟焚烧了一座商业中心）

قیمت زعفران چه داند خر؟

切勿明珠暗投。（原义为：驴不会知道藏红花的价值）

قیمت شکر نه از نی است بلکه آن خاصیت وی است. [سعدی]

糖的价值并不在于甘蔗，而是糖自身的特性。～萨迪

ک

کاچی به از هیچی است.

聊胜于无。（原义为：有"卡奇"（一种用面、糖、油和香料制成的食物，专为产妇服用）比没"卡奇"要强）

← وجود ناقص به از عدم صرف است.

کار از قایم/ (محکم)کاری عیب نمی‌کند.

凡事谨慎小心没有坏处。

کار از کار ابزار پیش می‌رود.

有了工具，活才能进行。

کار امروز بفردا مفکن.

今日事今日毕。

← از امروز کاری بفردا ممان ……

کار باید نشود.

已经发生的事不应再重演。（比喻不要为往事而悲伤）

کار بکارخانه گرانتراست.

产品的厂价（比市价）更贵。（喻指一种异常的现象）

← بار بیارخانه گرانتر است.

کار بوزینه نیست نجاری.

猴子干不了木工活。（比喻各专其业）

کار پاکان را قیاس از خود مگیر. [مولوی]

不要把自己同虔诚者相比。（比喻不要以己度人）～莫拉维

کارد به استخوان رسیده است.

忍无可忍。（原义为：刀子已戳到骨头里了）

کارد دستهء خودش را نمی برد.

刀不砍刀把。（汉谚：兔子不吃窝边草）。

کاردش بزنی خونش در نمی‌آید.

扎一刀他都不出血。（比喻某人十分愤怒或为某事心烦意乱）

کار را بکاردان باید سپرد.

办事找内行。（比喻各专其业）

کار را که کرد ؟ آنکه تمام کرد.

事贵在有始有终。（原义为：谁把事情做了？是做事善始善终的人做的）

کار کار دل است.

这是一件涉及内心感情的事。

کار عار نیست.

干活不丢脸。

کارکردن خر خوردن یابو.

驴子干活，驽马吃草。（比喻一人干活，他人享受）

کار نشد ندارد.

世上无难事。

کار نیکو کردن از پرکردن است.

熟能生巧。

کارها بصبر برآید و مستعجل بسر در آید.
[سعدی]
事业成功凭耐心，操之过急定失败。～萨迪

کارها نیکو شود اما بصبر.
成事要靠耐心。

کار هر بز نیست خرمن کوفتن
گاو نر می‌خواهد و مرد کهن
不是每只山羊都学会打场，公牛和吃苦耐劳的老汉最善长。（比喻各专其业）
← کار بوزینه نیست نجاری.

کاری بکن بهر ثواب
نه سیخ بسوزد نه کباب
行善要恰如其份，犹如确保既不让铁叉子烧坏，也不让肉串烤焦。（比喻要处事公正，秉公行事）

کاری بکن که پدرت می کرد.
做你父亲做过的事。（比喻儿女要学父母的榜样）

کاریکه چشم می‌کند ابرو نمی کند.
眉毛代替不了眼睛。（比喻各专其业）

کاسب حبیب خداست
买卖人受到真主的恩宠。

کاسه از آش گرمتر
皇帝不急，急煞太监。（原义为：碗比碗内的汤还热）
← دایه مهربانتر از مادر

کاسه‌ایکه بی‌بی بشکند صدا ندارد.
主妇打碎碗，碗碎无声响。（比喻主妇打碎碗乃区区小事）

کاسه به چین بردن
贩运瓷碗到中国（比喻徒劳无益；多此一举）
← زیره به کرمان بردن

کاسه جایی رود که (باز)آرد قدح.
施小恩获大惠。（原义为：瓷碗能换来大杯）
← از مکافات عمل غافل مشو……

کاسهٔ چینی که صدا می کند
خود صفت خویش ادا می‌کند
瓷碗的好坏决定于其响声。

کاسه را کاشی می‌شکند تاوانش را قمی می‌دهد.
喀山人打破碗，古姆人作赔偿。（比喻情况混乱不堪，无公正可言）

کاسهٔهمسایه شکم را سیر نمی‌کند محبت را زیاد می‌کند.
礼轻情意重。（原义为：邻居送来的饭菜虽难以填饱肚子，但能增添友情）

کاغذ نصفهٔ دیدار است.
收到来信几乎等于见到发信人。

کافر همه را بکیش خود پندارد.
异教徒总以为别人也是异教徒。（当人们总以为别人同他们意见相同或处境相似时说的话。）

کالای بد بریش صاحبش
伪劣产品最终还要返回卖主手里。

کالِ بما رسیده بهتر از رسیدهٔ بما نرسیده.
到手的生水果胜过未到手的熟水果。（比喻有总比没有好；多得不如现得）
← سرکهٔ نقد به ازحلوای نسیه است.

کاه از تو نیست کاهدان از تست.
饭（喻指干草）不是自己的，但肚子（喻指干草棚）是自己的。（比喻不可吃过量）

کاهل را یك کارفرما صد پند بشنو.
你叫懒人做一件事，他会给你提一百个忠告。（比喻懒人什么也不想做）

کاهلی کافری است.
懒惰等于不敬神。

کباب پخته نگردد مگر بگردیدن
烤肉不翻不熟。（比喻人不游动无经验）
← بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

کبر زشت و از گدایان زشت تر.
[مولوی]
傲慢可鄙，乞丐的傲慢更可鄙。～莫拉维

کبك سررا زیر برف می‌کند بخیال اینکه دیگران اورا نمی بینند.
自欺欺人；掩耳盗铃的想法。（原义为：鹧鸪把头埋在雪里以为别人看不见它）

کبوتر باکبوتر باز با باز [نظامی]
物以类聚，人以群分。（原义为：鸽与鸽同飞，鹰与鹰同飞）～内扎米
← کند همجنس با همجنس پرواز .

کبوترِ صد دیناری یاکریم نمی‌خواند.
价格低廉的鸽子不会对你说“啊，伟大的主啊！”（据说只有良种鸽子才会发出类似上述句子的声音）

کپه با فعله است !

打零工的人还要自带工具！（工人对份外的工作任务表示不满时说的话）

کجا خوش است ؟ آنجاکه دل خوش است.

哪里你感到高兴，哪里就是幸福之处。

← بهشت آنجاست کازاری نباشد.

کج دار و مریز .

侧一下（杯子），但不让里面盛放的东西洒出来。（比喻人要做到不偏不倚）

کچلیش کم، آوازش.

一好遮百丑。（原义为：他优美的声音弥补了他秃头的缺点）

کدخدای ده را ببین ده را بچاپ.

先贿赂村长，然后洗劫村子。

کرایه نشین خوش نشین.

租房人总能住上好房。（比喻租房人只要有钱随时可以找到满意的房子）

کُرد را اگر راه بدهند باچارقش می آید.

得寸进尺。（原义为：如果你让库尔德人进屋，他会连鞋都不脱就进来）

← روستایی راکه رو دادی کفش بالا می کند.

کرده پشیمان نکرده آرمان.

做了又后悔，没做又想做。（特指婚姻问题上人们的心态）

کردهٔ خویشت آید پیش.

种瓜得瓜，种豆得豆。

← از مکافات عمل غافل مشو……

کرم درخت از خود درخت است.

蛀虫来自大树的本身。

← از ماست که برماست / کرم پیله خود کفن خود تند.

کرمی بکفم به ز کلنگی بهوا.

有比没好；多得不如现得。（原义为：一虫在手胜于一把镐在空中）

← خولی بکفم به که کلنگی بهوا/ سرکهٔ نقد به ازحلوای نسیه.

کرهٔ خر از خریت پیشاپیش مادر می‌رود.

幼驴由于愚蠢才会走在自己的母亲前面。（比喻愚人总喜强出头）

← رجاله ز پیش و شه ز دنبال آید.

کره دادن و شتر خواستن /(کره داده شتر می‌خواهد).

吃小亏占大便宜。（原义为：给幼驴，换骆驼）

کریمان را بدست اندر درم نیست
خداوندان نعمت را کرم نیست

[سعدی]

慷慨者没有钱，而富有者不慷慨。～萨迪

کژدم راگفتند چرا بزمستان درنیایی گفت بتابستانم چه حرمت است که بزمستان نیز بیرون آیم.

[سعدی]

有人问蝎子：“你为什么冬天不露面？”它回答说：“夏天有谁对我表示过敬意，以至我还要在冬天出来呢？”～萨迪

کسانی که بد را پسندیده‌اند
ندانم ز نیکی چه بد دیده‌اند

我不知道善行对那些好干坏事的人会有什么坏处？

کس از پیش بینی نه‌بیند گزند.

[نظامی]

远见卓识者不会受到伤害。～内扎米

کس بیکسان خدا است

真主与孤独无助的人为友。

کس چه‌داند که پس پرده که خوب است و که زشت ؟

无人知道在帷幕后面谁美谁丑？

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست.

事物的结局将如何，无人能知晓。（比喻前途未卜）

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور.

[سعدی]

天命难违。（原义为：无人能凭力气拉住命运的衣裙）～萨迪

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.

背上的痒惟有用自己的手指甲去抓（别无他法）。（比喻人要独立自主才行）

← هرکه بامید همسایه نشست گرسنه می‌خوابد.

کس نکند درد نهان از طبیب.

谁都不能在大夫面前隐瞒自己的疾病。（比喻人要吐出心里的话）

کس نگوید که دوغ من ترش است.

[نظامی]

老王卖瓜自卖自夸。（原义为：没有人会说自己的酸奶水是酸的）～内扎米

尖塔,首先得把坑挖好)

كفش پينه دوز پاشنه ندارد.

皮匠往往没鞋穿。(原义为:皮匠的鞋没鞋跟)

← كوزه‌گر ازكوزهٔ شكسته آب مى‌خورد.

كفن دزد شب ازمردگان نترسد و روز از زندگان برمد.

盗墓者夜晚不怕死人,白天却怕活人。(比喻人做了亏心事后惶惶不可终日)

كلاغ از وقتى‌كه بچه دارشد يك شكم سير بخود نديد.

乌鸦有了小乌鸦后从不饱餐。(因为它要分食给小乌鸦)

كلاغ برايم خبر آورد.

消息是乌鸦告诉我的。(意思说:我不告诉你我怎么知道的;有人告诉我……)

كلاغ خواست راه رفتن كبك را ياد بگيرد راه رفتن خودش را هم فراموش كرد

乌鸦想学鹧鸪的样子走路,却把自己走路的样子忘记了。(比喻盲目学习别人不可取)

كلاغ روده‌اش درآمده بود مى‌گفت جراحم.

乌鸦连自己的肠子都露在外面竟然还称自己是外科医生。(比喻自不量力)

كلاغ سر لانه خودش قارقار نمى‌كند.

乌鸦不会在自己的巢上哇哇乱叫。(比喻人们不会或不应该咒骂自己的亲戚)

كل اگر طبيب بودى سرخود دوا نمودى.

如果秃子是医生,早就把自己的秃头治好了。(比喻自不量力)

← كلاغ رودهٔ خودش درآمده مى‌گفت جراحم.

كلاه نقى را سرنقى گذاشتن

剜肉补疮;拆东墙补西墙;挪东补西。(原义为:把塔基的帽子放在纳基的脑袋上)

كلاه خودرا پيش خود قاضى‌كردن

扪心自问

كلاه كچل را آب برد گفت بسرم فراخ بود.

秃子的帽子被水冲走了,他便说帽子对他太大了。(比喻某人对可望而不可及之物所说的一句解嘲话;狐狸吃不到葡萄,就说它是酸的)

كس نگيرد جاى پدر يا به شود يا بدتر.

没有一个儿子是父亲的翻版;他不比父亲好,就是比父亲差。

كس نيارد ز پس تو پيش فرست.

[سعدى]

你死后没有人为你提供食禄;你得自己预先准备好送去。(比喻人要生前做善事,为进入天堂铺平道路) ～萨迪

كس نياموخت علم تير از من
كه مراعاقبت نشانه نكرد

[سعدى]

谁也没有向我学习射箭,所以谁也没有最终把我当成箭靶。～萨迪

كس نيايد بجنگ افتاده. [سعدى]

谁也不会同温和谦逊的人作对。～萨迪

كس نيايد بزير سايهٔ بوم
ورهماى ازجهان شود معدوم

[سعدى]

谁也不会寻求猫头鹰的庇护,即使不死鸟(一种神鸟)已在世上绝迹。～萨迪

كس از دل كسى خبر ندارد.

人心难测。

كسى غصهٔ مردن زن را مى‌خوردكه خواهر زن نداشته باشد.

只有没小姨子的人才会对丧妻感到悲伤(见注)

注:在伊朗小姨子常常在其姊死后嫁给姊夫。

كسى كه از شير سوخت دوغ را پف كرده مى‌خورد.

一朝被蛇咬,十年怕井绳。(原义为:被牛奶烫过嘴的人喝酸奶水之前总爱吹一下)

← مار گزيده از ريسمان مى‌ترسد.

كسى كه با مادر خود زنا /(بغا) كند با ديگران چها كند؟

同自己亲母乱伦的人,对别人会做出什么可想而知。

كسى كه گل مى‌خواهد بايد منت خار را بكشد.

你要想得到玫瑰,就得不怕玫瑰刺。

كسى كه منار مى دزدد اوّل چاهش را مى‌كند.

凡事要三思而行。(原义为:想偷清真寺的

← گربه دستش بگوشت نرسید گفت گنده است.

کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

[سعدی]

一报还一报；以牙还牙。（原义为：掷泥巴的人该挨石击）～萨迪

← از مکافات عمل غافل مشو……

کله‌ات بوی قرمه سبزی می‌دهد.

你非常骄傲。（原义为：你脑袋发出一股蔬菜炖肉的味道）

کله پز پا شد سگ جاش نشست.

同 قصاب پا شد سگ جاش نشست

کله پزکه ور می شکند دکان رنگ می‌کند.

卖羊头熟食的人即使破了产也会去油漆他的铺面。（比喻债多不愁，虱多不痒）

کله ماهی خور هر جا برود کله ماهی قسمتش می‌شود

吃鱼头的人到处能找到鱼头。（或：抽大烟的人总能找到大烟）

کمال همنشین در من اثر کرد
وگرنه من همان خاکم که هستم

[سعدی]

友伴的美德影响了我，不然我仍会是当初的一块泥土。（比喻近朱者赤；知其友便知其人）～萨迪

← آلو چو به‌آلو نگرد رنگ برآرد.

کم بخور همیشه بخور

少吃长寿。

کم بگو سنجیده بگو

话要少说，但要想好再说。

کم بود جن و پری یکی هم از دیوار پرید.

妖怪和仙女本来就不多，竟然还有一位从墙上跳了下来。（表示踏破铁鞋无觅处的心态）

← سرناچی کم بود یکی هم از قراچه داغ آمد.

کم خور و کم گوی و کم آزار باش.

少吃，少说，少伤害他人。

کم گوی و گزیده گوی چون دُر.

[نظامی]

说话尽量少，但要像珍珠般那样精练。～内扎米

کند همجنس با همجنس پرواز. [نظامی]

见 کبوتر با کبوتر باز با باز

کوتاه خردمند به از نادان بلند.

[سعدی]

身矮但聪明胜过身高却愚蠢。～萨迪

کوچه روشن کن و خانه تاریك کن

在外谈笑风生，在家死气沉沉。（比喻某些男人在外和在家的两种表现）

کور از خدا چه می‌خواهد ؟ دو چشم روشن /(بینا)

盲人从真主那里想要得到什么呢？一双明亮的眼睛。（比喻盲人的心愿）

کور ببازار کچل بحمام

集市上的瞎子，浴池里的秃子（喻指一个当众出丑并为众人痛恨的人）

کور بکار خود بیناست

盲人对自己的事了如指掌。

← هرکسی مصلحت خویش نکو می‌داند.

کور خود است و بینای مردم

（盲人）自己的事糊涂，别人的事清楚。

کور را به چراغ چه حاجت ؟

盲人不需要点灯。

← نارگیل بدست بوزینه

کور شود دکانداری که مشتری خودرا نشناسد.

不熟悉顾客的店主，让他的眼睛瞎了吧！

کور کور را می جوید آب گودال را.

物以类聚，人以群分。（原义为：盲人找盲人，流水找水沟）

کور گمان می‌کند که بینا دو دستی می خورد.

盲人总以为非盲人是用双手吃饭的。（人们当某人愚蠢地以为别人正在侵犯他的权利时常说的话，见注）

注：在民间，伊朗人常用单手吃抓饭，而不用双手进食。

کور هرچه در چنته دارد گمان می‌کند درچنتهٔ رفیقش هم هست.

盲人总以为他布袋里有什么别人的布袋里也有什么。（比喻盲人往往自以为是）

کوری به از نادانی

失明胜过无知。

کوری نگر/ (ببین) عصاکش کوری دگر بوَد.

看啊！盲人在领瞎子。（意思说两个人都

کوه را کی در رباید تند باد؟
[مولوی]
狂风岂能把大山吹倒？～莫拉维
کوه کندن و موش بر آوردن
事倍功半。(原义为:挖大山为了取出老鼠)
کوه و کاه پیش او یکسان است
他轻重不分。(原义为:大山和稻草对他说来都是一样)
که را بخت برگشت مردی چه سود؟
厄运降临时,男子的阳刚气慨又有何用?
کهر کم از کبود نیست.
半斤八两。(原义为:栗色不亚于灰色)
کهن جامه خویش پیراستن
به ازجامهٔ عاریت خواستن
[سعدی]
缀补旧衣胜过借人新衣。～萨迪
کی توان بر بط زدن در پیش کر.
[مولوی]
对牛弹琴。(原义为:谁也不会给聋子弹琴)～莫拉维
← سرنا نزد کر زدن
کی زنگوله را بگردن گربه می بندد؟
谁去把铃系在猫的脖子上?(这是伊朗寓言中提到的一只老鼠提出的一个大胆建议)
کی کار شیطان است.
魔鬼才会问"什么时候"(工作才能结束)(戏谑语,表示告诉对方一切都会按时就绪)
کیك در شلوار کسی افتادن
坐立不安;害怕;心神不定(原义为:跳蚤跳入裤裆内)
کی مرد که تو عزیز شدی.
谁死了,而你变得那么令人可爱?(对自以为是的人说的一句戏谑语)
کیمیاگر ز غصه مرده و رنج
ابله اندر خرابه یافته گنج
[سعدی]
炼金术士因劳累和悲痛而死去,而傻瓜却在废墟中找到宝藏。(比喻有人劳而无获,有人不劳而获)～萨迪

要掉在沟里)
کوزه‌گر از کوزهٔ شکسته آب می‌خورد.
制罐工人喝水用破罐。(谚语:皮匠往往没鞋穿)
← کفش پینه دوز پاشنه ندارد.
کوزه نو دو روز آب را سرد (نگاه می)دارد.
新水罐保持罐水清凉只有两天。(比喻新扫帚扫得干净)
← نوکر نو تیز رو
کوزه همیشه سالم از آب در نمی آید.
没有只用不碎的水罐。(原义为:水罐不会永远完整无缺地浮出水面)
کوس نادری برگردهٔما خورده
纳第尔沙阿的鼓放在我的背上敲打过。(比喻某人对某事已习以为常,见注)
← شتر نقاره خانه است ......
注:谚语中的"我"系指皇家乐队的骆驼,请参阅 97 至 98 页上相似的谚语。
کوسه پی ریش رفت بروت نیز بر سر آن نهاد. /(سبیلش را هم از دست داد)
下巴上胡须少的人想办法长胡子,却丢掉了自己的小胡子。(比喻得不偿失)
کوسه و ریش پهن !
胡子少的人竟想长出浓厚的胡子!(比喻两个互相对立的事物)
کوشش بیفایده است وسمه بر ابروی کور.
[سعدی]
瞎子点灯白费蜡。(原义为:给盲人描眉是徒劳的)～萨迪
کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری ؟
福星不高照,努力全白费。
کوفته را نان تهی کوفته است.
[سعدی]
(拳击中)对被击倒者来说,干面包就是肉末丸子。(意思说失败者报酬低)～萨迪
کوفتهٔ همسایه تخم قاز دارد.
邻居的肉末丸子里有鹅蛋。(表示别人的东西比自己的东西更珍贵)
← مرغ همسایه قاز می‌نماید.
کوه بکوه نرسد آدمی به آدمی رسد.
山与山难移动无法相助,人与人可相逢互相帮助。

گ

گازر گرو خویش بدکان دارد.
同 گرو در دست گازر است.
گاوان وخران بار بردار
به ز آدمیان مردم آزار
[سعدی]
欺压世人的禽兽还不如驮货的牲口。
～萨迪
گاو با گاو جنگ می‌کند
گوساله از میان می‌رود.
公牛和母牛打架,遭殃的是小牛犊。(比喻父母打架孩子受罪)
گاو بی شاخ و دُم
一条不长犄角和尾巴的牛(喻指傻瓜)
گاو پیشانی سفید
一条白色额头的牛(喻指一个众所周知的人)
گاو خوش علف
不挑草料的牛(喻指爱吃东西或从不挑食的人)
گاو را از خر فرق نکردن /(نداشتن)
牛驴不分。(比喻某人十分愚蠢)
← خر و گاو را ازهم تمیز ندادن
گاوش زائیده است.
他的牛下牛犊了。(比喻某人遇到新的麻烦或新的花销了)
← گاومان زائیده است.
گاوی است نیك شیر و لیکن لگد زن است.
[انوری]
它是一条出奶好但爱踢翻奶桶的牛。(喻指一个专心致志做某件事而结果却很糟糕的人)～安瓦里
گاه باشد که کودکی نادان
بغلط برهدف زند تیری
[سعدی]
有时笨孩子胡乱射箭也会中靶。～萨迪

گاهی به ادا گاهی به اصول گاهی به خدا گاهی به رسول
想方设法;千方百计;不择手段地(原义为:有时靠唱歌,有时靠跳舞;有时靠祈求真主,有时求助于先知)
گاهی از دروازه بیرون نمی رود گاهی ازچشمهء سوزن بیرون می‌رود.
有时他能穿过针眼,有时却连城门都过不去。(比喻某人有时为小事过分操心,有时却隐忍无法无天的大事;见小不见大)
گدا به گدا رحمت به خدا.
真主可怜向乞丐行乞的人。
گدا داند که ممسك کیست. [سعدی]
乞丐知道谁是吝啬鬼。～萨迪
گدا تا نان در سفره دارد خوابش نمی‌برد.
只要餐桌上有面包,乞丐是不会睡着的。(意思是说乞丐很贪婪,他想吃掉一切他手上可吃的东西)
گدا را که رودادی صاحبخانه می‌شود.
乞丐一旦放肆,就会骑在主人的头上。
← روستایی را که رودادی......
گدا را گفتند خوش آمد توبره راکشید پیش آمد.
同 بگدا گفتند خوش آمد توبره‌اش راکشید پیش آمد
گداهارا می گیرند.
一切无望。(原义为:他们连小偷都要抓起来)
گدای نیك انجام به از پادشاه بدفرجام.
[سعدی]
有好结局的乞丐胜过没有好结局的君王。
～萨迪
گدایی کار بیمایه است.
行乞不需要本钱。(给那些不明白人为什么要行丐的回答)

[سعدی]
穷猫一旦长翅膀，世上麻雀命难保。～萨迪

گربه هفت بار جای بچه هایش را عوض می کند.

猫搬动小猫的窝有七次之多。(比喻为了安全起见而为之)

گربه هفت جان دارد.

猫有九条命。(意指不易杀死)

گربه همه شب بخواب بیند دنبه.

猫整夜在梦里梦见肥羊尾。

← آدم گرسنه نان خواب می‌بیند.

گربه همه شب موش در خواب بیند.

猫整夜在梦里梦见老鼠。

← آدم گرسنه نان خواب می‌بیند.

گرت ازدست برآید دهنی شیرین کن
مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

[سعدی]
如果你力所能及，就让他人的嘴甜如蜜吧；用拳头打他人的嘴非君子所为。～萨迪

گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن. [مولوی]

如果你吹笛吹得好，你就拿起笛吹起来吧！(比喻人有技能就得表现出来)～莫拉维

گرچه سیم و زر ز سنگ آید همی
در همه سنگی نباشد زر و سیم

[سعدی]
虽然金银来自石头，但不是每块石头里都能产金银。～萨迪

گرچه‌کس بی‌اجل نخواهد مرد
تو مرو در دهان اژدرها

[سعدی]
虽然死神不降临人不会寿终，但你也不要自投龙的口中。～萨迪

گرحکم شودکه مست گیرند
درشهر هرآنکه هست گیرند

如果有命令抓酒鬼的话，那么全城的人都会被抓走。(比喻抓不胜抓)

گردد کده ویران چو کدیور دو شود.

[مسعود سعد]
一国不能有两君。(原义为：村长有两个，村子便遭殃)～玛斯乌德·沙阿德

← دل بیش کشد رنج چو دلبر دو شود.

گر در همه شهر یك سر نیشتر است
در پای کسی رود که درویشتر است

گذر پوست به‌دباغ خانه می‌افتد.

你等着瞧，终有一天你会落到我的手里；孙悟空逃不出如来佛的掌心。(原义为：皮革终有一天会进入鞣皮厂)

گذشت آنکه عرب طعنه برعجم می‌زد.

一切都已成为往事。(原义为：阿拉伯人嘲弄波斯人的日子已一去不复返了)

← آن دفترها را گاو خورد.

گذشت برگشت ندارد.

作了让步就不能收回。(比喻人不能食言)

گذشتهٔ مرد معرف مرد است.

人的经历就是他一生的写照。

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد
بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

[سعدی]
即使智慧在大地上消失，谁也不会认为自己是愚蠢的。～萨迪

گران است پای ملخ پیش مور.

对蚂蚁来说，蝗虫的大腿太沉重了。

گر بدولت برسی مست نگردی مردی.

君子得财不忘形。

← هستی می آورد مستی.

گربه دستش بگوشت نمی رسد می‌گوید بو می‌دهد.

猫够不着肉便说肉臭。

← پیرزن را دست بدرخت آلو نرسید گفت مرا خود ترشی نسازد.

گربه دنبه بخواب بیند.

同 گربهٔ گرسنه پیه در خواب می‌بیند.

گربه را هرطور بیندازند روی چار دست و پا پائین می آید.

不管你如何扔猫，它都会四脚落地。(比喻猫的命大，不易杀死)

گربه شیر است درگرفتن موش
لیك موش است در مصاف پلنگ

[سعدی]
猫捉老鼠时像狮子，遇豹子时像老鼠。(比喻强中自有强中手)～萨迪

گربهٔ گرسنه پیه در خواب می‌بیند.

饿猫作梦，梦见肥肉。

← شتر در خواب بیند پنبه دانه.

گربهٔ مسکین اگر پر داشتی
تخم گنجشك از جهان برداشتی

打算负重的人为什么不为情人负重一次
呢？（表示恋人的心愿）

گر کسی خاك مرده باز کند
نشناسد توانگر از درویش
[سعدی]
如果打开死者的坟墓，谁也难以区别死者是富人还是穷人。

گرگ باران دیده
富有经验者；受过考验的人（原义为：被雨淋过的狼）

گر گدا پیشرو لشگر اسلام بوَد
کافر از بیم توقع برود تا در چین
[سعدی]
如果一个乞丐去带领一支伊斯兰军队，异教徒们会因为害怕他的行丐而逃往中国。～萨迪

گر بوَد کاهل گدا تقصیر صاحبخانه چیست ؟
如果乞丐因偷懒而一无所得，这岂能怪罪于房主呢？

گرگ در لباس میش
披着羊皮的狼

گرگ دهن وآلوده یوسف ندریده
[سعدی]
满嘴沾染鲜血但并没有撕碎优素福身体的狼（喻指一个面目凶狠却清白无罪的嫌疑犯）～萨迪

گرگ دیدن مبارك است ندیدن مبارکتر.
遇见狼是件庆幸的事，避开狼更是一件庆幸的事了。

گرگ و میش /(گوسفند)از یك جا آب می خورند.
狼和羊同在一处饮水。（比喻一个太平盛事的时代）

گرگ همیشه گرسنه است.
狼总是饥肠辘辘的。

گر مادر خویش دوست داری دشنام مده به مادر من.
己所不欲，勿施于人。（原义为：如果你爱自己的母亲，你就不要骂我的母亲）

گر ملك اینست و چنین روزگار
زین ده ویران دهمت صد هزار
[نظامی]
如果这就是国王，这就是世道，我将赠你十

[سعدی]
如果这个城市只有一根针的话，它刺到的就是那最无依无靠人的脚。～萨迪
← هر جا سنگ است بپای لنگ است.

گردِ نام پدر چه می‌گردی
پدر خویش باش اگر مردی
[سعدی]
不要把父名作为靠山；如果你是真正的男子汉，你让你自己成为自己的父亲。
～萨迪

گردن بی طمع بلند بوَد. [سعدی]
不贪婪者才会昂首挺胸。～萨迪

گر زآئین و کیش برگردی
به که از قول خویش برگردی
违约食言不如改变信仰。

گرز به خورند پهلوان.
英雄配用狼牙棍。（比喻勇士配用好武器）

گر زر داری بزور محتاج نه‌ای.
[سعدی]
金钱万能。（原义为：有钱就不需要动武）
～萨迪

گر زمین را به آسمان دوزی
ندهندت زیاده از روزی
即便你有本事把天地缝在一起，真主也不会为你增加食禄。
← زمین و زمانرا بهم بدوزی خداوند ندهد زیاده روزی

گر سرِ آزار داری بهانه بسیار داری.
想加害于他人的人可以找出千百条理由。
（汉谚：欲加之罪，何患无词）

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی
پس قیمت سنگ و لعل یکسان بودی
[سعدی]
如果每块石头都是巴达尚的红宝石，那么石头和红宝石的价值就相同了。～萨迪

گرسنگی نکشیدی / (نخوردی) که عاشقی ازسرت بیرون برود.
人要挨饿还能顾得上谈情说爱。
← آدم گرسنه ایمان ندارد.

گر صبرکنی زغوره حلوا سازی.
只要你有耐心，生葡萄也能做成甜点心。

گر کسی بار کشد بار نگاری باری.

有个好帮手，万事不用愁。～乌赫迪·卡兹鲁尼

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست.

[مولوی]

泪水是治一切不治之症的良药。～莫拉维

گریه بوقت بهتر از خندهء بیوقت است.

适合时机的泪水胜过错过时机的笑声。

گریه را سوزی می‌خواهد و خنده را سازی.

伤心能使人落泪，歌唱能使人欢笑。

گریهء زن مکر زن است.

眼泪是女人的诡计。

گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری

[مولوی]

先知说只要你敲门，总会有人从门后探出头来。（比喻自助者天助）～莫拉维

← چون ز چاهی می کنی هرروز خاک عاقبت اندر رسی درآب پاك

گفتِ عالم بگوش جان بشنو
ورنماند بگفتنش کردار

[سعدی]

你要认真听一听学者的话，虽然他言行并不一致。～萨迪

گل از خار است و ابراهیم از آذر.

[سعدی]

有刺才有玫瑰，有了奥扎尔才有亚伯拉罕～萨迪（见注）

注：奥扎尔是亚伯拉罕的父亲。

گل با گلدان شرف دارد.

有了花瓶，花更加美丽清秀。

گل بی خار جهان مردم صاحب هنرند.

[سعدی]

有才华的人才是世上无刺的玫瑰 ～萨迪

گل بیخار نیست.

没有不带刺的玫瑰。

گل بی عیب خدا است

真主是最完美的玫瑰。

گل پشت و رو ندارد.

玫瑰花的叶子正反面看起来都一样。（某人背靠他人坐时说的一句表示歉意的俏皮话）

گل زن وشوهر را دریك تغار سرشته‌اند
/(برداشته‌اند)

万个毁坏了的村庄。（喻指国王的专权和无道造成了村庄的毁坏）～内扎米

گر نباشد بیم مردن زندگی دشوار نیست.

[وحید قزوینی]

如果世人没有对死亡的恐惧，生活就好过了。～瓦希德·加兹维尼

گر نبودی چوب تر فرمان نبردی گاو و خر.

同 تا نباشد چوب‌تر فرمان نبردی‌گاو وخر.

گرنه بیند بروز شپره چشم
چشمهء آفتاب را چه گناه

[سعدی]

如果蝙蝠白日看不见东西，这不是太阳的过错。～萨迪

گرو در دست گارز است.

当你把衣服交给洗衣人时，你的衣服就成了抵押品。（意思说洗衣人不怕你不来取衣服）

← گازر گرو خویش بدکان دارد.

گرنشیند فرشته‌ای بادیو
وحشت آموزد و خیانت و ریو

[سعدی]

与魔鬼在一起，天使也会学到残暴、叛逆和欺诈。（比喻近朱者赤，近墨者黑）～萨迪

← با نیك نشینی نیك شوی با دیگ نشینی سیاه.

گر وزیر از خدای ترسیدی
همچنان کز ملك ملك بودی

[سعدی]

如果大臣像惧怕国王那般惧怕真主的话，他就成为天使了。～萨迪

گرهنری داری و هفتاد عیب
دوست نه بیند بجز یك هنر

[سعدی]

如果你有一个长处和七十个短处，那么爱你的人只会看到你的长处。～萨迪

گرهی‌را که بادست باز می‌شود
چرا باید بادندان باز کرد؟

如果用手能把结打开，为什么要用牙去咬开呢。（比喻用温和手段去解决问题更可取）

گر یار اهل است کار سهل است.

[اوحدی کازرونی]

宝库内有蛇，玫瑰花有刺，快乐和悲伤永不分离。～萨迪

← خار باخرماست گل باخار است وصاف با دردی.

گندم از گندم بروید جوزجو [مولوی]

种瓜得瓜，种豆得豆。（原义为：种小麦得小麦，种大麦得大麦）～莫拉维

← از مکافات عمل غافل مشو……

گندم نما و جوفروش

见 جوفروش گندم نما

گنه را عذر شوید جامه را آب.

[ویس ورامین]

罪恶通过致歉开脱，衣服要用清水洗净。～维斯与朗明

گنهکار اندیشه ناك ازخدای

بسی بهتراز عابد خودنمای

[سعدی]

有罪而惧怕真主之人胜过自吹自擂的修道士百倍。～萨迪

گنه کرد در بلخ آهنگری

به ششتر زدند گردن مسگری

铁匠在"巴尔哈"犯罪，铜匠在"苏斯塔尔"被砍头丧命。（比喻世道不公正）

← کاسه را کاشی می شکند تاوانش را قمی می‌دهد.

گنه کنند گاوان کدخدا دهد تاوان.

牛群违法，村长受罚。（比喻上司应对下级违法的行为负责）

گنه یکتن ویرانی یك شهر بوَد. [فرخی]

一人犯罪，全城遭殃。～法鲁基

گواه عاشق صادق در آستین باشد.

真诚恋人的见证在他的袖子里。（意思说真诚的恋人随时随地都可找到证人）

گورم کجا بوَد تاکفنم باشد؟

我连墓地都没有，还能谈得上为我准备的缠尸布？

گوز چه کار دارد به شقیقه !

风马牛不相及。（原义为：屁和太阳穴两者有何关系？）

←آسمان و ریسمان

گوز داده تاوان هم می‌خواهد !

放了屁还要索赔！（喻指某人有了过失，不但不认错，还提出新的要求）

丈夫和妻子都是用同样的泥土捏出来的。

گل سر سبد

花篮上最上层的花（喻指一批物中的精品；精华）

گل نمدیده را آبی تمام است.

[شاهد صادق]

一滴水就能冲散受过潮的泥土。（喻指意志薄弱的人没有任何抵御能力）～夏希德・萨迪克

← ای دوست گل سرشته را آبی بس.

گمان می‌کند علی آباد شهر است.

他还以为"阿里・阿巴德"是个城市呢！（对傲慢的人说的一句讽刺话，见注）

注：阿里・阿巴德不是一座城市名，而是伊朗几个村子的名称。

گمنامی به از بدنامی

默默无闻比臭名昭著强。

گناه از کوچك است و بخشش از بزرگ.

小人犯罪，大人宽恕。

گناه بی‌بی بگردن کنیز است.

主妇有过失，女仆受谴责。

← تیز کدبانو آواز ندارد.

گناه کردن پنهان به ازعبادت فاش.

[سعدی]

偷偷犯罪胜过公开祈祷。（意思说不是发自内心的虚伪祈祷不可取）～萨迪

گناهی می‌کنی باری کبیره.

要犯罪，就得犯大罪才好。（比喻偷大偷小都是贼）

← اگر دزدی کنی دردزد باری.

گنجشك امسالی پارسالی را می‌خواهد درس بدهد!

今年孵出的麻雀还想教训去年孵出的麻雀呢！（比喻不要班门弄斧）

گنجشك نقد به از طاووس نسیه.

麻雀在手胜过孔雀在林。（汉谚：一鸟在手，胜于二鸟在林；多得不如现得）

← سرکهٔ نقد به از حلوای نسیه است.

گنجشك در دست به که بازی در هوا.

在手的麻雀胜过空中的老鹰。

← سرکهٔ نقد به از حلوای نسیه است.

گنج و مار و گل وخار و غم و شادی بهمند.

[سعدی]

گوز کدبانو صدا ندارد.
主妇放屁不出声。(比喻家丑不可外扬)
← کاسه‌ای که بی‌بی بشکند صدا ندارد.

گوساله به نردبان و اشتر بقفس !
小牛爬梯子,骆驼进笼子。(喻指稀奇古怪的行为)

گوساله من پیر شد و گاو نشد.
我的小牛老了,没有长成乳牛。(喻指一个行为幼稚可笑的人)

گوسفند امام رضا را تاچاشت نمی چراند.
他不会把伊玛姆礼萨的羊照看到中午时分。(比喻一个不可靠或不忠实的仆人,或喻指一个不忠实友谊的人)

گوسفند به فکر جان است قصاب به فکر دنبه.
羊想到的是它的性命,屠夫想到的是羊的肥尾巴。(比喻各有各的打算)
← بز را غم جان است و قصاب را غم پیه.

گوسفند را به گرگ سپردن
叫狼看羊;引狼入室(比喻把财产托付给不可靠的人)
←گوشت بدست گربه سپردن

گوسفند را آخرکار با سلاخ‌خانه است.
羊的最后归宿地是屠牲场。

گوش باشد گوشواره بسیار است.
只要耳朵在,耳环不难找。(比喻留得青不在,不怕没柴烧)
← سر باشد کلاه بسیار است.

گوشت بدست گربه سپردن
把肉交给猫保管(比喻把财物托付给不可靠的人;引狼入室)
← گوسفند را به گرگ سپردن

گوشت خر دندان سگ
驴肉配狗的胃口。

گوشت را باید از بغل گاو برید.
肉从牛的腋下取出。(比喻剥削穷人是不公正的)

گوش تو دو دادند و زبان تو یکی.
[بابا افضل کاشی]
他们给了你两个耳朵,但只给了你一个舌头。(比喻你要少说多听)~巴巴·阿夫扎尔·卡希

گوشت هرگز از ناخن جدا نمی‌شود.
肉和指甲是分不开的。(比喻亲戚是血肉相连的)

گوشت یکدیگر را بخورند استخوان شان را پیش غریبه نمی اندازند.
见 قوم وخویش اگر گوشت‌هم‌را ……

گوشش باین حرفها بدهکار نیست.
他对这些话听而不闻。

گوش عزیز است گوشواره‌اش هم عزیز است.
爱人及物;爱屋及乌。(原义为:他的耳朵很可爱,他的耳环也是可爱的)

گوشواره عزیز است گوش عزیزتر است.
耳环很可爱,但耳朵更可爱。(比喻自己的利益最切身)

گوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر بر فلك رود همچنان خسیس.
[سعدی]
宝石即使落在泥潭里,仍是一样宝贵;尘土虽然扬到天上也是无足轻重的。~萨迪

گوهر به عمان بردن
贩运珍珠到阿曼海(比喻多此一举)
← زیره به کرمان بردن

گویم مشکل و گر نگویم مشکل.
说也难,不说也难。(比喻某件事令人左右为难)

گه‌بصورت آدم مالیدن و آئینه بدستش دادن
往别人脸上抹黑,并让他照一下镜子。(比喻羞辱某人并使他铭记在心)

گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
[فردوسی]
见 چنین است رسم سرای درشت ……

گیرم پدر تو بوَد فاضل
ازفضل پدر ترا چه حاصل ؟
即使你父亲博学多才,你又从他的才华中得到了什么呢?

ل

لا ادری نصف العلم

说不懂的人(事实上)已懂了一半了。(比喻谦虚者懂得最多)

← آنکس که نداند و بداند که نداند
آخر خرك لنگ بمنزل برساند

لاشهء خر را بتازی چه نسبت.

死驴岂能与猎犬相比?

لاف از سخن چو دُر توان زد
آن خشت بوَدکه پر توان زد
[نظامی]

精练的语言赛珍珠人皆爱之,繁琐的语言如砖坯人皆能之。~内扎米

لاف در غربت ، آواز در بازار مسگرها

在异国他乡里自我吹嘘(无人质疑),在铜匠作坊内高声叫喊(无人听见)。

لالائی می‌دانی چرا خوابت نمی برد ؟

既然你知道唱催眠曲,为什么你自己却不入睡?(比喻自己熟悉的本事不一定对自己适用)

لایق آب ریختن بدست او نیست.

他不配把水洒在他主人的手上。(比喻某人十分无能,见注)

注:古时仆人的职责就是在饭前饭后把水洒在主人的手上。

← لایق جفت کردن کفش او نیست.

لایق هر خر نباشد زعفران.

不是每条驴都配吃藏红花。(比喻不要明珠暗投)

← خر چه داند قیمت قند و نبات.

لایق هر سر نباشد افسری

不是每条牲口都配戴笼头。

لباس بعد از عید برای گل منار خوب است.

见 قبای بعد از عید برای گل منار خوب است.

لب بودکه دندان آمد.

嘴唇先出牙在后。(比喻一物总是先于另一物或比另一物更重要)

لبش بوی شیر می دهد.

同 دهنش بوی شیر می دهد.

لحن داود وکرِ مادر زاد. [سنائی]

对牛弹琴。(原义为:让先天聋子去欣赏大卫的曲调)~萨纳依

← سرنا نزد کر زدن

لذت انگور زن بیوه داند نه خداوند میوه.
[سعدی]

欣赏甜美的葡萄不是葡萄园的主人,而是(贫穷)的寡妇。~萨迪

لذت یافتن از یافته به. [جامی]

找到东西后的乐趣胜过找到的东西。~贾米

لر نرود ببازار بازار می گندد.

同 اگر لر ببازار نرود بازار می‌گندد.

لعنت به دکانداری که مشتری خودش را نشناسد.

让不熟悉顾客的店主见鬼去吧!

لقای خلیل شفای علیل است.

会友如同治病。

لقمان را حکمت آموختن غلط است.

同 حکمت به لقمان آموختن غلط است.

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی‌ادبان که هرچه از ایشان درنظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم.
[سعدی]

有人问卢格曼:"你向什么人学礼貌?"他回答说:"向那些没有礼貌的人。他那要不得的行为,我都不去做。"~萨迪

لقمانرا گفتند حکمت از که آموختی گفت از نابینان که تا جای نه‌بینند پای ننهند.
[سعدی]

有人问卢格曼"你向谁学到哲理?"他回答说"向盲人,因为他们不经过探路决不

会把脚放上去。"～萨迪

لقمه از حوصله بیشتر برداشتن

拿起一块比嘴还大的食物（比喻贪婪无比）

لقمه باندازه دهانت بردار.

你要拿一块适合于你嘴大小的食物。（警告不要同享有比自己更高的社会地位的人通婚）

لقمه را از پشت سر در دهن گذاشتن

说话或做事绕圈子。（原义为：绕过脖子把食物放入口中）

لنگ بخر کور بخر پیر مخر.

你可以买条跛足的驴或眼瞎的驴，但千万不要去买一条老驴。

لُنگ ,ملانصرالدین

阿凡提的围腰浴巾（喻指一物多用，见注）

注：一日阿凡提告诉法官说他的围腰浴巾、床单、地毯和缠头巾被偷。小偷被抓后只发现浴巾。法官问阿凡提这是怎么一回事。他回答说被偷的东西主要是浴巾，但它对我来说可用作床单、地毯和缠头巾。

لوزینه بگاو دادن

明珠暗投（原义为：把扁桃饼喂牛）

لولئینش خیلی آب بر می دارد./ (می گیرد)

他是个有威望的人。（原义为：他的瓦罐能盛很多水）

لولئین و آفتابه هر دو یك کار می‌کنند ولی درگرو گذاشتن قدر هر کدام معلوم می شود.

瓦罐和铜罐虽然用途一样，但典当时它们各自不同的身价就显出来了。

م

ما آرد خود را بیختیم وآرد بیزرا /(الك آنرا) آویختیم.

我们已筛完面粉收起箩。（比喻大功告成）

ماتم زده را بنوحه‌گر حاجت نیست.

[عطار]

丧失亲人者不需雇用哭丧人。～阿塔尔

ما خیك را ول کردیم خیك مارا ول نمی‌کند.

我是愿意放弃皮囊的，但皮囊却不肯放开我。（比喻某人因利益所驱陷入困境不能脱身时出于无奈说的一句话，见注）

注：一日狗熊落水，随波逐流，但其头朝水下，形同皮囊。有人见状后贪心大起，跳入水中欲得皮囊，谁知狗熊紧抓他不放。岸上众人大喊，令他放弃皮囊，逃命要紧。他听后回答说"我已放弃了皮囊，但皮囊却不肯放开我。"

مادر باسم بچه می خورد قند و کلوچه.

母亲以孩子的名义吃糖果点心。（比喻借他人之名搞自己的实惠）

← بنام ما بکام تو.

مادر را دل سوزد دایه را دامن

母亲肝肠欲裂，乳娘撕碎衣裳。（比喻两者感情不同）

مادر عاشق بیعار است

见 پدر و مادر عاشق بیعارند.

مادرکه نیست با زن پدر باید ساخت.

谁失去生母就得和继母勉强过日子。

ماده سگ بلانه شیرنر است.

自家窝里的母狗猛如雄狮。

← سگ در خانه‌اش تازی می شود.

مارا چه از این قصه که گاو آمد وخر رفت.

像牛来驴走这样的故事对我们来说毫无用处。（比喻老生常谈，不必多说）

مارا هم از این نمد کلاهی

同 از این نمد مارا هم کلاهی

مار از پودنه / (پونه) بدش می‌آید پودنه / (پونه) هم درِ لانه‌اش سبز می‌شود.

蛇越讨厌薄荷，薄荷越会长在它的洞口，（比喻事物往往以人们相反的方向发展）

مار بد به از یار بد.

[خواجه عبدالله انصاری]

毒蛇胜过恶友。～哈加·阿卜杜安拉·安萨里

مار پوست بگذارد خوی نمی گذارد.

蛇皮易蜕,本性难移。

← عادت طبیعت ثانوی است.

مار تا راست نشود بسوراخ نمی‌رود.

تا مار راست نشود بسوراخ نمی‌رود. 同

مار چون مدتی بماند اژدها می‌شود.

蛇时间长了能变龙。(比喻姑息养奸,见注)

注:在伊朗人看来,龙比蛇更可怕。

مارکه پیر شد قورباغه سوارش می‌شود

蛇一老连青蛙也敢骑在它的背上。(比喻人老不中用)

← پیری است و هزار عیب.

مارگزیده از ریسمان سیاه وسفید می‌ترسد.

一朝被蛇咬,十年怕井绳。

مارگیر را درآخر مار کشد.

捕蛇者最终要被蛇杀死。

← سبو براه آب می‌شکند.

مار هرجا کج برود به لانهٔ خود راست می‌رود.

尽管蛇爬行时弯弯曲曲,但入洞时却直着身子。(比喻恶人往往做起事来很聪明)

ماکه در جهنم هستیم یك پله هم پائین تر.

我们已在九层地狱中,再下一层又有何妨!

ماکه رسوای جهانیم غم عالم پشم است.

我们已在世人面前丢尽了脸,何必还为尘世的各种烦恼担忧呢?

← طبل پنهان چه زنی طشت من از بام افتاد.

ماکه کافریم کافرتر.

既然我们是异教徒,我们更加可以肆无忌惮了。

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال. [سعدی]

财富是为了舒适生活,而生活不是为了积累财富。～萨迪

مال است نه جان است که آسان بتوان داد.

这是钱财,它不是性命可以任意放弃的。(吝啬者不愿拿出钱财时说的话;舍命不舍财)

مال بد به ریش صاحبش.

次货终归要退还原主。

مالت را سفت نگاهدار همسایه‌ات را دزد مکن.

管好你的钱财,别让你的邻居成为窃贼。

مال حرام بود براه حرام رفت.

不义之财必然用于非法勾当。(接近汉谚:悖入悖出)

← باد آورده‌را باد می برد.

مال خانه بصاحب خانه می‌رود.

اسباب خانه به صاحبخانه می‌رود. 同

مال خودم مال خودم مال مردم هم مال خودم.

我的财物归我,他人的财物也归我。(贪婪者的心态)

مال دنیا بدنیا می‌ماند.

人世间的财物永远留在世间。(比喻人总有一死,财物是带不走的)

مال دنیا وبال آخرت است.

今世的财富是来世麻烦的根源。

مال را هرکسی بدست آرد
رنجش اندر نگاهداشتن است

赚钱容易守钱难。

← مال گردکردن آسان است و نگاه داشتن دشوار.

مال علی و اصل علی

属于阿里的财物终究归阿里所有。(比喻应享有权利者最终仍享有自己的权利)

مال ما گل منار است مال مردم زیر تغار.

我们的东西挂在塔尖上,他人的东西却藏在木盆下。(比喻人们往往隐瞒自己的缺点,而去暴露他人的不足)

مال مردم را با مردم باید خورد.

从他人手里得到的我们就必须同他人共享。

مال مرده وفا ندارد.

遗赠之物难以久存。

مال مفت از عسل شیرین‌تر است.

不费力得到的财物比蜜糖还要甜。

مال همه مال است مال من/(مال تو) بیت‌المال!

别人的财物是私财(不可以挥霍),我的财物是大众之财(可以挥霍)!

مال یکجا می‌رود گمان هزار جا.

ماهي را نمی‌خواهی دُمش را بگیر.
你不想要鱼,抓住它的尾部就可以了。(对某人在找一件他并不喜欢的东西时说的话)

ماهي را هروقت ازآب بگیری تازه است.
任何时候捕来的鱼都是新鲜的。(比喻某件事在任何时候都可以做成)

ماهي و ماست ! عزرایل میگوید بازهم تقصیرماست ؟
鱼和酸牛奶一起吃时,死神就会说,这难道是我的过错吗?(见注)
注:据说鱼和酸牛奶一起吃会致命。

مایهء نه من شیر
能使约 27 立升牛奶发酵的酵母(喻指一个煽动性很强的人)

مبارك خوشگل بود آبله هم درآورد
这个黑人起初长得很俊美,后来脸上却长了天花。(比喻事物由好向坏的方向发展)

مبرزكه پر شد گنده تر می‌شود.
粪坑一满,臭气冲天。(比喻小人发财飞扬拔扈)

مپسند بکسی آنچه بخود نپسندی.
同 آنچه بخود نپسندی بدیگران مپسند.

مترس از جوانان شمشیرزن
حذرکن ز پیران بسیار فن
[سعدی]
不要惧怕年轻的剑手,而要防备足智多谋的老头。～萨迪

متکلم را تاکسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد.
[سعدی]
演说者不受指责是不会改进演说内容的。～萨迪

مته به خشخاش گذاشتن
作过分仔细的烦琐分析(或考证);过分追宽细节(原义为:用钻头去钻罂粟花的籽)

مثقال نمك است خروار هم نمك (است).
同 انگشت نمك است خروار هم نمك.

مثنوی هفتاد من کاغذ شود. [مولوی]
《玛斯纳维》一书要用几百公斤的纸才能写成。(比喻某作品描写太长或字数太多)

被窃的财物可以存放在一处,但对窃贼的怀疑却分散在各处。

ماما (چه)كه دوتا شد سر بچه کج درمیاید.
两个接生婆助产,产儿是个歪脖儿。(比喻人多手杂结果糟)
←آشپز که دوتا شد آش یا شور است یا بی‌مزه.

ماما دید زائیدن یادش آمد.
他看见接生婆才想起生孩子这椿事。(比喻一个爱忘事或做工作没有主动性的人)

مأمور دولت است حقش را باید دید.
他是政府雇员,应当支付给他应得的报酬。(谚语的故事是:某省长患重病,请来了邻村的一位医生,医生开完药方后非但没得任何报酬,反而在归途中被村长的一个仆人拦住并索要小费。医生向省长抱怨。省长于是说了这句话。此谚语反映了不公正和苛政在社会上横行)。

ماهتاب گز کردن /(پیمودن)
用尺子量月光(比喻做徒劳无益的事)
← آب را به غربال پیمودن

ماهتاب نرخ ماست /(کرباس)را می‌شکند.
酸奶在月光下黯然失色。(比喻人造物无法与天然物相比)

ماه همیشه زیر ابر نماند.
月亮不会永远被云彩遮住。

ماهي از سر گنده گردد نی ز دُم.
[مولوی]
鱼腐烂发臭是从鱼头开始而不是从鱼尾。(比喻腐化堕落是从高层官员开始的)～莫拉维

ماهي بدُمش رسیده است.
最坏的情况已经过去了。(原义为:鱼已烂到了尾部)

ماهي بزرگ ماهي کوچك را خورد.
大鱼吃小鱼。(商业竞争中的普遍现象)

ماهي بگندش نمی‌ارزد.
这条鱼连腐烂发臭都不值。(比喻某事物不利的一面超过有利的一面)

ماهي را در دریا می‌فروشد.
他鱼未捕到就想卖鱼。
← آهوی ناگرفته بخشیدن

محال (عقل) است اگر ریگ بیابان دُر شود
چشم گدایان پر شود. [سعدی]
即使沙漠上的沙子都变成珍珠，也很难相信乞丐会得到满足。～萨迪
محبت دو سر دارد.
友爱是双方的事情。
محتسب در بازار است نه در خانه.
（市场）检查官只管市场事，不管家中事。（比喻分工明确）
محتسب گر می‌خورد معذور دارد مست را
[سعدی]
爱喝酒的检查官是会原谅醉汉的。～萨迪
محك داند که زر چیست و گدا داند که
ممسك کیست. [سعدی]
试金石可以辩别出金子，乞丐可以认出谁是吝啬鬼。～萨迪
محنت زده را زهر طرف سنگ آید.
墙倒众人推。（原义为：不幸者往往遭到来自四面八方的石击）
مدح خود کردن پنبه جاویدن است.
同 تعریف خودکردن پنبه جاویدن است.
مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان.
[سعدی]
我不期望你为我行善，只求你不要伤害我。～萨迪
مرا بعلت بیگانگی زخویش مران
که دوستان وفادار بهتر ازخویشند
[سعدی]
见 دوستان وفادار بهتر از خویشند ……
مرا بگور/(بقبر)شما نمی‌گذارند.
他们不会把我葬在你的墓里。（意思说：我的罪恶不会算到你的头上）
مرا دردی است اندر دل که گر گویم زبان
سوزد وگر پنهان کنم ترسم که مغز
استخوان سوزد
我内心痛苦，说出来会烧了我的舌头，不说出来我怕会烧了我的骨髓。（表示某人进退两难）
مرد آخرین مبارك بنده ایست.
[مولوی]
远见卓识者才是受（真主）保佑的仆人。～莫拉维
مرد آنست که لب بندد و بازو بگشاید.
真正的男子汉缄口不言却展开双臂。（比喻人要少说多做）
← دو صد گفته چو نیم کردار نیست.
مردان نزنند لاف مردی.
真正的男子汉从不吹嘘自己的男子气概。
مرد باید که در کشاکش دهر
سنگ زیرین آسیا باشد
[سعدی]
真正的男子汉在与世人争斗中必须是磨盘中的底石。～萨迪
مرد باید که گیرد اندر گوش
ورنبشته است پند بر دیوار
[سعدی]
真正的男子汉要听取忠告，也许忠告就写在墙壁上。（比喻忠告来自何方不重要）～萨迪
مرد خردمند هنر پیشه را
عمر دو بایست دراین روزگار
تا بیکی تجربه آموختن
با دگری تجربه بردن بکار
[سعدی]
一个聪明机灵的人在世上要活两次，第一次他获取经验，第二次他实践已获取的经验。～萨迪
مرد خودبین خدای بین نبوَد.
自负的人是不会敬重真主的。
مرد در زیر سخن پنهان است.
人不说话难显本色。
مردکه تنبانش دو تا شد بفکر زن نو می‌افتد.
同 تنبان مرد که دوتا شد بفکر زن نو می افتد.
مردن بعزت به از زندگانی بمذلت.
[سعدی]
与其忍辱偷生，不如光荣而死.～萨迪
مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند.
[سعدی]
没有留下美名的人才是真正死去的人。～萨迪
مرده‌ای را پاك شستن
为死人洗净了身子（比喻做事考虑周到或忠实地执行任务）
مرده شوی را به بهشت و جهنم کار نیست.
洗尸者并不在意死者上天堂还是下地狱。
مرده شوی ضامن بهشت و جهنم نیست.

مرده‌شوی را به بهشت‌و جهنم کار نیست. 同

مرده شوی ضامن کفن نیست.
不要期望洗尸者为死者提供缠尸布。

مرده نمی رود بگور می‌برندش بزور.
死者不是自己走向坟墓而是被抬进坟墓的。

مردیت بیازمای و آنگه زن کن.
[سعدی]
娶亲之前你要测试一下自己的生殖能力。（比喻要三思而行）～萨迪

مردی که نان ندارد یك گز/(آنقدر)زبان ندارد.
不能养家糊口的男人在家不能信口雌黄。（比喻这种男人应少说为妙，以免对待妻子不恭）

مردی نبَود فتاده را پای زدن.
[پوریای ولی]
用脚去跌卧倒者非大丈夫之所为。～普里约·瓦里

مرغ جائی رود که چینه بوَد
نه بجائی رود که چی نبوَد
[سعدی]
鸟总是往有食处的地方飞去，而不飞往无食可觅之处。～萨迪

مرغ گرسنه ارزن درخواب می‌بیند.
饥饿的禽鸟做梦时还梦见小米。
← شتر درخواب بیند پنبه دانه.

مرغ هرچند فربه تر باشد تخمدانش تنگ تر.
母鸡愈肥，下蛋的地方愈窄。（比喻富人行善比较勉强）

مرغ همسایه قاز نماید.
邻居的母鸡像只鹅。（比喻他人的财物总比自己的更为宝贵）

مرغی را که در هوا است نباید بسیخ کشید.
不要妄想烧烤正在空中飞行的禽鸟。（比喻熊未捕到，就想分皮）
← آهوی ناگرفته بخشیدن

مرغ یك پا دارد.
这只禽鸟只有一条腿。（比喻某人固执成性，从不肯改变主意）

مرغی که انجیر می چیند نوکش کج است.
吃无花果的鸟，嘴是弯曲的。（比喻不是任何人都适合做任何事）

← شغالیکه مرغ می‌گیرد بیخ گوشش زرد است.

مرگ جهل است و زندگی دانش.
[ناصر خسرو]
死亡意味着愚昧，生命意味着知识。～纳赛尔·霍斯鲁

مرگ حق است. [ابوالفضل بیهقی]
人总有一死。～阿布法兹尔·拜哈基

مرگ حق است برای همسایه.
对邻居来说死亡是不可避免的。（意为人总有一死，但很少人认为这一条也适用于他）

مرگ خر بوَد سگ را عروسی
驴的死亡可为狗提供一顿美餐。（比喻某事有时不利于甲却利于乙）

مرگ می خواهی برو گیلان.
如果你想死，你就死在基朗那儿吧！（见注）
注：基朗人的风俗习惯是死者的安葬费用均由其亲人负担

مرگ و مهمان چاره ندارند.
死亡和请客是人生必然的两件事。（喻指伊朗人特别好客，喜欢招待客人吃饭而客人有时还是不请自来的）

مرگ یك دفعه/(بار) شیون یك دفعه /(بار)
人总要一死，大哭一场也就完了。（比喻愿大灾大难早日来临，免得时刻耽心）

مروارید می‌خوام ارزان باشد غلتان باشد.
我想要一颗珠子，又便宜又光滑。（期望买到一件价廉物美的商品时说的一句反意讽刺话）

مریم رشته و عیسی بافته
由圣母玛利亚纺纱并由耶稣织成的（布）。（比喻一件极其珍贵而又难以得到的东西）

مزد آن گرفت جان برادرکه کار کرد.
[سعدی]
亲爱的兄弟，谁劳作谁获利。（比喻不劳无获）～萨迪
← کار نکرده را چندش مزد است.

مزد خر چرانی خرسواری است.
赶驴的回报就是骑驴。

مزن بی‌تأمل بگفتار دم

مُشك به ختن بردن
贩运麝香到和田(比喻多此一举,见注)
注:中国和田盛产麝香。
← زیره به کرمان بردن
مشك خالی و پرهیز آب!
洒水人手拿空水囊,还说"当心水溅着呀!"(比喻虚晃一枪)
مشكلی نیست كه آسان نشود؟
世上无难事。
مشورت با هزار كس بكن و راز خودرا جز با یكی مگوی.
有事你可以同千万个人商量,有秘密只能告诉一个人。
مصیبت بوَد پیری و نیستی
年迈加贫困是灾难。
مضی مامضی.
忘掉旧嫌;过去的事情让它过去了吧!
معامله‌ء نقد بوی مشك می‌دهد.
现金交易才会发出麝香的味道。(比喻现金交易最可取)
← نسیه آخر بدعوی رسیه.
معده‌ء جوان سنگ را آب می‌كند.
年轻人的胃连石头都可以溶化掉。(比喻某人消化功能极佳)
معرّف مرد گذشته‌ء مرد است.
见 گذشته‌ء مرد معرف مرد است.
معشوق خوبروی چه محتاج زیور است.
[سعدی]
漂亮的情人无需修饰打扮。~萨迪
معشوق من است آنكه به نزدیك تو زشت است. [سعدی]
情人眼里出西施。(原义为:我的情人在你看来是丑陋的)~萨迪
معما چو حل گشت آسان شود.
已解之谜,易如反掌。
مفت باشد گلوله‌ء جفت جفت باشد.
免费的东西,即使是成双成对射来的子弹也是好的。
مفت را چه گفت؟
馈赠之物无可挑剔;不要品评礼物的好坏。
← اسب پیشكشی را بدندانش نگاه نمی كنند.
مفت راكه گفت؟
谁会无故收到他人馈赠之物呢?

نكو گوی اگر دیر گوئی چه غم
[سعدی]
说话时没有考虑好就不说,话要说好即使说迟也无妨。
مزه‌ء لوطی خاك است.
"鲁提"(指性格开朗、慷慨大方的男子)的下酒菜只是一把土。(对一位没有下酒菜的饮酒者说的一句诙谐话)
مستعجل بسر درآید. [سعدی]
见 كارها بصبر بر آید و مستعجل بسر درآید.
مستمع چون نیست خاموشی به است.
[مولوی]
没有知音时最好保持缄默。~莫拉维
مستمع صاحب سخن را بر سركار آورد.
知音者总给演说人以鼓励。
مستی صبح ندارد.
酩酊大醉者清晨才会清醒。
مستی و راستی
酒后吐真言。
مسجد جای خربستن نیست
清真寺不是拴驴的地方。
مسكین خر اگرچه بی‌تمیز است چون بار همی برد عزیز است. [سعدی]
笨驴虽然没有分辩的能力,但它能负重仍为可爱。~萨迪
مسكین خرك آرزوی دُم كرد
نایافته دم دو گوش گم كرد
可怜的小驴总想长条尾巴,但尾巴未得却失掉一双耳朵。(比喻求得反失,欲胜反败)
مشت بدرفش زدن
以拳击锥(比喻以卵击石,作无益的抵抗)
مشتری آخر شب خونش پای خودش است.
深夜购物者时常挨店主的宰。
مشت نخورده بمشت خود می نازد.
没有挨过拳头的人才会吹嘘自己拳头的厉害。
مشت نمونه‌ء خروار است. [سعدی]
以小见大(汉谚:尝鼎一脔)。~萨迪
مشك آنست كه خود ببوید نه‌آنكه عطار بگوید. [سعدی]
麝香靠香味证明自己的存在,而不靠香料商对它的吹嘘。~萨迪

مفتي و صرافي
不要品评礼物的好坏。
← اسب پیشکشی را بدندانش نگاه نمی کنند.
مفلس در امان خدا است.
穷人总是受到真主的庇护。
مقامر را دو شش می‌باید دو یك میاید.
[سعدی]
掷骰子的人总希望掷出两个六点，但往往掷出两个一点。（比喻天命难逃）～萨迪
مكافات بد جز بدی نیست بس.
[فردوسی]
恶有恶报。～菲尔多西
← از مكافات بد غافل مشو......
مکن بد بکس گر نخواهی بخویش.
[رودکی]
己所勿欲，勿施于人。～鲁达基
مكوب درِ کسی را تا نکوبند درت را
不要敲他人之门，以免他人敲你的门。（比喻不要自找麻烦）
مگس توی ماست می افتد کاری نمی‌کند
دل را چرکین می‌کند.
苍蝇掉到酸奶里不算什么，倒是令吃的人作呕。
ملازم نو تیز رو.
新雇的仆人总是手快腿勤。（比喻新扫帚扫得特别干净）
← نوکر نو تیز رو / کوزهٔ نو دو روز آب را سردنگاه می دارد.
ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل!
做毛拉容易做人难。（见注）
注：毛拉指伊斯兰教中的神职人员。
ملامت دوستان به که شماتت دشمنان.
被朋友指责总比敌人对你幸灾乐祸强。
منارهٔ بلند در دامنهٔ (کوه) الوند پست نماید.
[سعدی]
（清真寺的）尖塔再高，在阿尔万德的山脚下，也是显得矮小的。～萨迪
← شتر تا نزدیك کوه نشود حقارت خویش نداند.
من آن مورم که درپایم بمالند
نه زنبورم که از نیشم بنالند
[سعدی]
我是一只蚂蚁，被人随意践踏；我不是一只黄蜂把人扎得哇哇直叫。（意思说：虔诚的信徒喜欢表现为软弱，不加害他人，不喜欢神气凌人，折磨别人）。～萨迪
من آنم که رستم جوانمرد بوَد.
我像鲁斯塔姆一般勇敢无比。（比喻某人对自己的勇气自吹自擂，口出狂言）
من از بیگانگان هرگز ننالم
که بامن هرچه کرد آن آشناکرد
[حافظ]
我对陌生人从不抱怨，因为我的友人对我做尽了坏事。（诗人在抱怨不忠的友人）～哈菲兹
منزل اول و گدائی !
（朝圣时）第一站就开始行丐。（常用来比喻事情一开始就碰上意想不到的坏结果）
من سخن از آسمان می گویم او از ریسمان.
我说东，他说西。（原义为：我谈天空，他说绳子，比喻两人说不到一起）
← آسمان و ریسمان
منع چو بیند حریص تر شود انسان.
[قاآنی]
人对禁物反而更贪婪好奇。（比喻禁果总是甜的）～加安尼
من که رسوای جهانم غم عالم پشم است.
同 ماکه رسوای جهانیم غم عالم پشم است.
من که شدم از دنیا بدر دنیا شود زیر و زبر.
我离开这个世界以后，让世界天翻地覆吧！
من که می خواستم بیفتم تو هم هَلم دادی.
我快要跌倒了，你还推了我一把。（当某人很想做某事，别人在一旁引诱或强迫他做此事时说的一句诙谐话）
من می‌گویم نراست او می‌گوید بدوش.
我说“它是一条公牛”，但他叫我去挤奶。（比喻牛头不对马嘴）
مؤدت اهل صفا چه در روی و چه در قفا.
[سعدی]
心灵纯洁的人不管人前人后都表现出自己的爱心。～萨迪
مورچگانرا چو بَود اتفاق
شیر ژیانرا بدرانند پوست
[سعدی]

头发都容纳不下)

موئی از خرس کندن غنیمت است.

从狗熊身上拔根毛实为可取。(比喻从吝啬鬼身上捞些小钱)

موئی را طناب کردن

小题大作。(原义为:用头发做绳子)

← یك کلاغ را چهل کلاغ کردن

مهتاب را بگل اندودن

用泥巴挡月光。(比喻做徒劳无益的事)

← آفتاب را بگل اندودن

مهتاب نرخ ماست را می‌شکند.

同 ماهتاب نرخ ماست را می‌شکند.

مه چو لاغر شود انگشت نما می‌گردد.

[صائب]

月蚀会被众人所指。(比喻人由于修功苦行或勤奋学习才会四海扬名)

مهر درخشنده چو پنهان شود

شپره بازیگر میدان شود

同 چشمهٔ خورشید چو پنهان شود......

مهرکز عّلتی بوَد کین است. [سنائی]

有动机的爱等于恨。~塞纳依

مهرهٔ سوراخ دار بزمین نمی‌ماند.

有洞的珠子不会长久呆在地面上。(比喻女孩不会永远不出嫁)

مهره گر نیك نشیند همه کس نراد است.

同 طاس اگر راست نشیند ......

مه فشاند نور و سگ عوعو کند.

[مولوی]

狂犬吠日。(原义为:当月亮挡住太阳光时,狗就叫起来了)~莫拉维

مهمان تا سه روز عزیز است.

客人三天之内是受欢迎的。

← دوری و دوستی

مهمان خر صاحبخانه است.

客随主便。(原义为:客人是主人家中的驴)

مهمان روزی خود را با خود می آورد.

客人做客时总是自带(真主赐的)口粮。(这是好客的伊朗人的一种信念)

← رزق خویش بدست تو می‌خورد مهمان.

مهمان منی به آب آنهم لب جو.

你是我的客人,我请你喝溪里的水。(比喻某人假装十分慷慨,其实他用花钱很少或甚至于不花钱的东西来招待客人)

蚂蚁团结一致时,猛狮的皮也会被剥掉。~萨迪

← آری باتفاق جهان می‌توان گرفت.

مور درخانه خود حکم سلیمان دارد.

自家穴中,蚂蚁称王。(这里王指古以色列国王大卫之子梭罗门)

← سگ ماده بلانه شیر نر است.

مور گرد آورد بتابستان

که فراغت بَود زمستانش

[سعدی]

蚂蚁夏天聚粮是为了冬天快乐悠闲。~萨迪

مور همان به که نباشد پرش. [سعدی]

蚂蚁不长翅膀为好。(喻指有了翅膀更能危害它物)~萨迪

موش از دهنش بلغور می دزدد.

连老鼠也能从他手里抢走食物。(比喻某人十分弱小无能)

موش اینجا بعصا راه می‌رود.

这里的老鼠都柱拐杖走路。(喻指人在这里要十分谨慎小心)

موش با انبان نمی‌کاود

نبان باموش می‌کاود.

老鼠不去咬粮袋,而是粮袋去咬老鼠。(比喻一切已颠倒黑白)

موش توی دیگ وسواس می‌افتد.

他顾虑重重,犹豫不决。

موش به/(توی) سوراخ نمی‌رفت جاروب (هم)به دمش بست.

老鼠进不了洞,还在尾巴上绑上一根扫帚。(比喻某人自己本人还没有被允许进入某处,还带上了另一个人)

موش چیست تاکله پاچه‌اش چه باشد.

老鼠算得了什么?它的脑袋和脚更不必说了!(比喻某物一钱不值)

← سگ چیست که پشمش چه باشد.

موش زنده به از گربهٔ مرده.

活老鼠胜过死猫。

موش وگربه وقتی باهم بسازند وای بدکان بقال.

老鼠和猫相互勾结,杂货铺就要遭殃。

موی در/(لا) درزش نمی‌رود.

完美无瑕;天衣无缝(原义为:缝里连一根

← باآب حمام دوست گرفتن

مهمان مهمانرا نمی تواند دید صاحبخانه هیچکدام را

客人不愿见到还有别的客人,主人甚至谁都不愿见到。(比喻客人和主人两种不同的心态)

مهمان نمی خواهی آب زیر پاش کن

想让客人走,就在他脚下洒水。

مهمان ناخوانده هدیهء خدا است

不速之客乃真主的赐物。

میان بلا بودن به از کنار بلا است.

同 در بلابودن به از بیم بلا.

میانجی می‌خورد اندر میان مشت.

劝架人往往挨双方的拳头。

میان دعوا حلوا قسمت نمی کنند.

人们不会在吵架时给大家分甜食。(汉谚:相骂无好言,相打无好拳)

میان دعوا نرخ معین کردن

边吵架边订下价钱(比喻利用吵架时机巧妙地从对方口中弄清一个事实)

میان دوتن جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است

[سعدی]

两人吵架就象一团火,阴险的挑拨是非者是运柴点火之人。～萨迪

میان عاشق و معشوق رمز بسیار است.

恋人之间暗语多。

میان گوشت و ناخن نمی‌توان جدائی انداخت.

指甲和肉分不开。(喻指和睦的亲戚关系)

می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن.

[همای اصفهانی]

你可以喝酒,也可以烧掉讲坛。但不要残害人民。～霍莫·伊斯法罕尼

می خواهد از جوی بگذرد پایش هم تر نشود.

他想涉水又不想湿脚。(比喻做一件不容易做到的事)

می‌خواهی عزیز شوی یا دور شو یا گور شو.

如果你想得到他人爱戴,要么死去要么远离他人。

می‌دونم کجات می‌سوزه

我知道你身上哪部分在燃烧。(喻谓对你的问题或困难我是一清二楚的)

میراث پدر خواهی علم پدر آموز.

[سعدی]

如果你想继承父亲的财产,你就要学到他的知识才行。～萨迪

میراث گرگ مرده بکفتار می‌رسد.

鬣狗吃的就是死狼的尸体。

می‌کشد زهر اگر اندك وگر بسیار است.

毒药不管剂量大小都致人于死地。

میمون را کون سوخت بچه را بزیر گرفت.

当猴子无法坐在(浴室)灼热的地板上时,就会把小猴放下来,自己坐在它上面。(比喻动物有自我保护的本能)

میمون هرچه زشت تر است اداش بیشتر است.

猴子越丑,模仿力越强。(比喻越丑越卖俏)

میوه از درخت بید نباید جُست.

不要期望柳树结出果实。

← از مار نزاید جز مار بچه.

میوه زمیوه رنگ گیرد. [جامی]

一种水果会从他种水果取到颜色。(比喻从其交友知其为人)～贾米

← انگور گیرد ز انگور رنگ.

ن

نابرده رنج گنج میسر نمی شود.

[سعدی]

不劳则不获。(原义为:不劳者难以获得财宝)～萨迪

نابینا بکار خویش بینا است
盲人也能料理好自己的事情。(比喻每人都能做好自己的事情)

ناخنکی صاحب سلیقه می شود.
光尝不买的人准是个购物的好手。
← خر ناخنکی صاحب سلیقه می شود.

نا خوانده بخانهٔخدا نتوان رفت.
不被邀请莫去天房。(比喻不被邀请不做客)
← تا نخوانندت مرو از هیچ در.

نادان را بهتر از خاموشی نیست.
愚人缄口不言为上策。~萨迪

نادان سخن گوید و دانا قیاس کند.
智者根据愚人的言论来推断。

نادان نداند و نپرسد.
见 دانا داند و پرسد.

ناز عروس بجهازش است.
新娘会撒娇,因为有嫁妆。
← زنی که جهاز ندارد اینهمه ناز ندارد.

نازکش داری ناز کن
نداری پایت را دراز کن
你想摆架子就得有人买你账,否则你就只能伸伸腿吧!

ناکرده کار را نبرد کار.
不要雇用没有工作经验的人。

ناکس به تربیت نشود ای حکیم کسی.
[سعدی]
见 شمشیر نیك ز آهن بد چون کند کسی.

نالهٔ آب از ناهمواری زمین است.
地面不平水才鸣。(比喻交友不善才会产生不满)

نام بلند به از بام بلند.
好名声胜过高房顶。(比喻名声胜过一切)

نامش هست و نشانش نیست.
只有名字,没有踪迹;有名无实。(喻指一个没有真实内容的谣言)

نام نیکو گر بماند زآدمی
به کز او ماند سرای زرنگار
[سعدی]
人死后留下一所金宅不如留下一个好名声。~萨迪

نان از برای کنج عبادت گرفته‌اند
صاحبدلان نه کنج عبادت برای نان
[سعدی]
虔诚的信徒为祈祷觅食,不是为觅食而祈祷。(谚:活着不是为了吃饭,吃饭是为了活着)~萨迪

نان اینجا آب اینجا کجا روم به‌از اینجا ؟
这里有面包,有水,何处我才能找到比这更好的地方?

نان بده فرمان بده.
谁想当头先管饭。

نان بقرض یکدیگر دادن
互相吹捧;朋比为奸(原义为:互借面包)

نان پشت شیشه مالیدن
把(装有奶酪的)瓶子往面包上抹(比喻某人十分吝啬)

نانت را باآب بخور منت آبدوغ مکش.
宁可吃面包喝凉水,也不要受恩于他人的酸奶水。

نان جو گوش خو
吃大麦面包,过平静生活。

نان خودت را می خوری حرف مردم را چرا می زنی ؟
你吃自己挣来的面包,又何必去谈论他人呢。(劝告人们不要吹捧、议论或背后骂人)。

نانرا بده به نانوا ولو بسوزاند.
把生面团交给面包师,即使他可能会把面包烤焦。(比喻要尊重有专业技术的人)

نانرا به نرخ روز خوردن
吃按市价买的面包(比喻某人随机应变,趋炎附势)

نانرا به اشتهای مردم نمی‌شود خورد.
吃面包按别人的胃口大小是不行的。(比喻凡事要分清利弊)

نانش در روغن است. /(افتاده است)
他的面包蘸过油。(比喻某人十分富有)

نان کافر را می‌خورند، بالاش شمشیر می‌زنند.
吃了异教徒的面包,就得要用剑保护他。(比喻不要忘恩负义)

نان گندم درویش مزهٔ جو دارد.
穷人的小麦面包味道像大麦面包。(比喻穷人的善可以成恶)

نان گندم شکم پولادین می‌خواهد.
小人得财趾高气扬。

谁也不会用现钱去买尚未到手的货。

ندید بدید وقتی که دید بخود شاشید. /(بخودش چید)

没有发过财的人，一旦发了财会欣喜得屁滚尿流。

ندیدستی که گاوی درعلف زار
بیالاید همه گاوان ده را

[سعدی]

你不是没有见过草原上的一只病牛会害及全村子的牛群。～萨迪

نر بزا و الآن بزا !

生个男孩吧！马上生下来！（比喻一件又快又好却难以做到的事）

نردبان پله پله (است).

梯子是由一级一级组成的。（比喻做事要按部就班）

نرود میخ آهنین بر سنگ. [سعدی]

铁钉打不进石头。（比喻忠言劝告对冷酷无情的人来说是无用的）～萨迪

نر و لاس با هم است.

榫头配榫眼。（比喻二者正合适）

نزد خر خر مهره و گوهر یکی است.

[مولوی]

玻璃球和珍珠对驴子没有区别。（比喻某人良莠不辨）～莫拉维

← خرمهره را با دُر برابر کردن

نزدیك شتر مخواب خواب آشفته مبین.

睡觉不要挨近骆驼，这样你就不会作恶梦。（民间的一种说法）

نزن درِ کسرا تا نزنند درت را.

同 مکوب درکسی را تا نکوبند درت را.

نسیه آخر بدعوا رسیه.

赊账买卖最后总以争吵告终。

← معامله‌ٔ نقد بوی مشك می‌دهد.

نشخوار آدمیزاد حرف است.

同 حرف نشخوار آدمیزاد است.

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطا است ولی شنیدن رواست.

[سعدی]

可以听敌人的劝告，但照它办就错了。～萨迪

نصیحت تلخ است.

忠言逆耳。

← شکمش گوشت نوبالا آورده.

نان نامرد در شکم مرد نماند.

男子汉不吃懦夫的面包。

ناید ز دل شکسته پیمان درست.

[رونی]

不要期望心碎的人信守誓约。～鲁尼

نباشد دعای پدر بی اثر. [نظام وفا]

父亲的祝愿往往是会灵验的。～内扎姆·瓦法

نبرد رگی تا نخواهد خدا. [سعدی]

除非是主的意志，人的每一根血管都不会受到伤害。（比喻不能违背天意）～萨迪

نبرد قز نرم را تیغ تیز. [سعدی]

利剑撕不开柔软的丝绸。～萨迪

نبوَد شیر ژیان هرکش بوَد چنگال و ناب

[قاآنی]

有爪子和牙齿的野兽未必都是凶猛的狮子。（比喻闪光的不一定是金子）～加安尼

← هرچه گرد است گردو نیست.

نبینی که چون گربه عاجز شود
برآرد بچنگال چشم پلنگ

[سعدی]

你难道没见过当猫被逼入绝境时，它会用利爪挖出豹子的眼睛来吗？。～萨迪

نجس‌تر شود چون نجس‌تر شود.

见 چون نجس تر شود نجس تر شود.

نخورد شیر نیم خورده‌ٔ سگ
ور بسختی بمیرد اندر غار

[سعدی]

即使饿死在穴中，狮子也不会吃狗剩下的残食。～萨迪

نخورده‌ایم نان گندم دیده‌ایم در دست‌های مردم.

虽然我们没有尝过面包的味道，但我们在别人手上看到过它。（比喻我们对某事有所知晓）

نداری عیب نیست.

贫困不是缺点；贫非罪。

ندزد و نترس.

不行窃心不惊。

←آنرا که حساب پاك است از محاسبه چه باك است.

ندهد نقد را به نسیه کسی.

نفاق بینداز و فتح کن.

分而治之。(原义为：播下不和的种子才能取得胜利)

نفس ارباب بهتر از نواله است.

(对牲口而言)主子的关心和照顾胜过喂给它的草料。

نفس را وعده دادن بطعام آسانتر است که بقال را بدرم. [سعدی]

答应给自己提供食物比答应给杂货商提供金钱容易。(提倡知足，不做赊购买卖)～萨迪

نقد را به نسیه نباید داد.

不要用现钱去赊购物品。(意思说不要放弃现有的东西以期望得到尚未到手的东西)

نقش از گلیم می‌رود از دل نمی‌رود.

印在地毯上的花纹可以消失，而印在脑海里的形象却难以消除。

نقش می خواهد و خواب دَمَر

他想交好运,又想趴在地上睡。(比喻某人交好运后什么也不想干了)

نقل کفر کفر نیست.

谈论不信教本身不是不信教。

نکاشته را درو می کند.

没有下种就想收割。(比喻某人想不劳而获)

نکبت نیامده را نباید استقبال کرد.

不要向厄运迎头而上。

نکرده کار را مبر بکار.

同 ناکرده کار را نبر بکار.

نکند باز موش مرده شکار. [سنائی]

鹰是不会去猎食死老鼠的。～萨纳依

نکند گرگ پوستین دوزی. [سعدی]

不要期待狼会去缝制皮衣。～萨迪

نکوئی با بدان کردن چنان است
که بد کردن بجای نیکمردان

为坏人行善等于对好人行恶。～萨迪

← ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بَودَ برگوسفندان

نگاه ترجمان دل است وگراه دوستی ودشمنی

眼神是心灵的镜子,它是友善和仇恨的见证。

نگاه درویش عین سؤال است.

乞丐看你一下，实际上他是在求乞。

نگفته ندارد کسی باتو کار
ولیکن چوگفتی دلیلش بیار
[سعدی]

只要你没说，没有人会干涉你；但一旦你说了，你必须要拿出道理来。～萨迪

نگنجد دو شمشیر در یك غلاف.

同 دو شمشیر در نیامی نگنجد.

← دو پادشاه در اقلیمی ……

نگویند از سر بازیچه حرفی
کز آن پندی نگیرد صاحب هوش

聪明人无不从人们的戏言中受到裨益。～萨迪

نمرده عزا نمی گیرند.

人没有去世，人们不会去哀悼。

نمك بر زخم پاشیدن/(برجراحت ریختن)

往伤口上撒盐(比喻揭他人的疮疤)

← ریش به فلفل آکندن /نمك بر سوخته پراکندن

نمك خوردن و نمکدان شکستن

吃了盐，还摔盐罐(比喻忘恩负义)

← باده خوردن و سنگ به جام انداختن

نمی‌بینی که گاوی در علفزار
بیالاید همه گاوان ده را

同 ندیدستی که گاوی درعلفزار ……

نمی‌توان/ (نمی‌شود) باو گفت بالای چشمت ابرو است.

你不能对他说“你的眼睛上面还有眉毛呢!”(比喻某人十分傲慢易怒，听不进他人的话)

نو باشد جل گو باشد.

只要是新的，牛的鞍垫也是好的。(强调一切新的就是好)

نوبت که بما رسید خر زائید.

轮到我们骑驴时,驴下了崽。(比喻运气不佳)

نور علی نور.

更好！更妙！(原义为：光上之光)

نوش خواهی نیش می‌باید چشید.

想吃蜂蜜，就得忍受蜜蜂的螫。

نوش با نیش است.

有喜必有忧。(原义为：蜜和螫同在)

نوشداروکه پس از مرگ به سهراب دهند.

苏赫拉布(《王书》中鲁斯坦姆之子)去世后

你不是那样友好热情，但又不是这样忘恩负义！（喻指某人突然变化的待人态度）

نه به آن شوری شور و نه به این بی نمکی.

不要那样咸味十足，也不要这样淡而无味。（比喻凡事适中为好）

نه بر اشتری سوارم نه چو خر بزیر بارم
نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

[سعدی]

我既不愿骑在骆驼上，也不愿象一条驴压在重担下；我不做庶民的老爷，也不想当国王的奴仆。（强调自由自在做人为好）～萨迪

نه پشت دارد نه مشت دارد.

他既没有靠山，也没有结实的拳头。（比喻某人既没有力气，也没有人保护他）

نه پیر را به خر خریدن بفرست نه جوانرا بزن گرفتن

同 پیر خربه را خریدن و جوانرا به زن گرفتن مفرست

نه جای آشفته بخواب نه خواب آشفته ببین.

你不要在混乱的地方入睡，这样你就不会作恶梦。（民间中的一种说法）

نه چك زدیم نه چانه عروس آمد تو خانه.

没有讨价还价，我们就把新娘带到了家中。（比喻某人没有费劲就达到自己的目的）

نه چندان بخورکز دهانت برآید
نه چندان که از ضعف جانت بر آید

[سعدی]

不要吃得过饱，以致食物从口中呕出；也不要吃得太少，以致身体虚弱一命呜呼。～萨迪

نه چندان درشتی کن که از تو سیرشوند ونه چندان نرمی که برتو دلیر گردند.

[سعدی]

既不要行为粗暴，以致他人对你厌烦，也不要过分宽厚，以致他人对你胆大妄为。～萨迪

نه خود خورم ، نه کسی دهم ، گنده کنم ، بسگ دهم.

我自己不吃，又不给他人吃，等东西坏了，再给狗吃。（喻指一个自己不享用，也不让别人享用的人）

نه دزد باش نه دزد زده

药才运到。（比喻无济于事）

نوکر باب ششماه چاق است ششماه لاغر.

仆人半年受雇心宽体胖，半年不受雇骨瘦如柴。

نوکر بی‌جیره و مواجب تاج سرآقا است.

领不到配给物或工钱的仆人犹如主人头上的皇冠。（比喻没有领到工钱的仆人往往对主子盛气凌人）

نوکر من نوکری داشت نوکر او چاکری داشت.

我的仆人有一个仆人，这个仆人又有一个仆人。（当仆人接到任务时却交给另一个仆人去完成时说的一句诙谐话）

نوکر نو تیز رو.

新雇佣的仆人手脚快。（比喻新扫帚扫起来十分干净）

← کوزهٔ نو دو روز آب را سرد نگاه می دارد.

نوکه آمد ببازار کهنه شود دل آزار.

新商品上市，旧商品就会令人讨厌。

← تازه به تازه نو بنو.

نویسنده داند که در نامه چیست.

[سعدی]

只有写信的人才知道信的内容。（比喻一切猜想都是多余的）～萨迪

نه آب بیار نه کوزه شکن.

不用去打水，也不要把水罐摔了！（比喻某人的仆人成事不足，败事有余）

نه آفتاب از این گرمتر می‌شود نه غلام / (قنبر) از این سیاه تر.

阳光不会比这更暖，黑奴不会变得比这更黑。（比喻事情糟糕到极点）

نه از من جو نه از تو دو بخور کاهی برو راهی.

不要期望我给你大麦吃，我也不期望你跑得快，你吃你的干草，你慢慢走你的路吧！（这是吝啬的雇主拒付较高工钱时对被雇者说的一些诙谐话）

نهال تلخ نگردد به تربیت شیرین.

苦涩的幼树经过栽培也结不出甜果。

نهال را تا تر است باید راست کرد.

幼枝湿润时才能把它弄直。

نه به آن الفت و گرمیت نه باین بی صفتیت.

你可以不做晚祷告，但也不要往牛奶兑水。（对往牛奶兑水的挤奶工说的话）

نه‌نه‌ام بهتر از تو نفرین می کند.

我母亲比你还会骂人。（讽刺某些官员只会骂人，不会采取任何有效措施来伸张正义）

نه نه نه پستان- پستان برود قبرستان.

不，不，（母亲的）奶头见鬼去吧！（比喻某些男人结婚后就变得忘恩负义，忘记母亲养育之恩）

نه هرآدمیزاده از دد به است
که دد ز آدمیزادهٔ بد به است
[سعدی]

不是每个人都优于猛兽，猛兽比恶人更为可取。～萨迪

نه هر آن چیز که او زرد بوَد باشد زر.
[ناصر خسرو]

黄颜色的未必都是金子。～纳赛尔·霍斯鲁

نه هرچ آن برزبان آید توان گفت.
[نظامی]

不是任何到嘴边上的东西都能说出来。～内扎米

نه هرچه بقامت مهتر بقیمت بهتر.
[سعدی]

身材高大的人不一定都比他人强。～萨迪

نه هر که بصورت نکو است سیرت زیبا در او است.
[سعدی]

不是每个长相好的人都有良好的秉性。～萨迪

نه هر که آینه سازد سکندری داند.
[حافظ]

不是每个做镜子的人都知道亚历山大做镜子的方法。～哈菲兹（见注）

注：亚历山大做出的镜子可以看到全世界。

نه هر که در مجادله چست در معامله درست.

不是每个在辩论中聪明的人在交易时都诚实可靠。

نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت.
[سعدی]

漂亮华丽的衣服不一定是人性的标志。～萨迪

نیارد شاخ بد جز تخم بدبار.

既不偷，也不让被他人所偷。

نهد شاخ پرمیوه سر برزمین [سعدی]
تواضع کند هوشمند گزین …… 见

نه سر پیازم نه ته پیاز.

我不是葱头的顶，也不是葱头的根。（比喻某人同某事无关）

نه سرم را شکن نه گردو بدامنم بریز.

既不要打破我的脑袋，也不要在我的裙子里装上核桃。（意思说不加害于我即可）

نه سیر بخور نه کندر بسوز.

不要吃大蒜，也不要烧乳香。（乳香可驱走大蒜味）

نه شیر شتر نه دیدار عرب.

宁可不喝骆驼奶，也不愿见到阿拉伯人。

← عطایش را بلقایش بخشیدم.

نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال.
[سعدی]

情人存不住耐心，筛子存不住水。～萨迪

نه عجب گر فرو رود نفسش
عندلیبی غراب-هم قفسش

当夜莺和乌鸦同关在一个鸟笼里，夜莺的叫声变得微弱是不足为奇的。～萨迪

نه کور می‌کند نه شفا می‌دهد.

他既不让我瞎了眼，也不医治好我的眼睛。（比喻为从病人身上捞更多的钱，眼科医生医治病人时用的拖延战术）

نه ما را این بخت است نه شما را این کرم.

我们不那么幸运，你也不那么慷慨大方。（比喻彼此彼此）

نه مال‌دارم دزد ببرد نه ایمان‌دارم شیطان ببرد.

我既无钱财可让窃贼偷走，也没有信念可让撒旦摧毁。

نه مال کسیرا خورده‌ایم نه از دیوار کسی بالا رفته‌ایم.

我们既没有吞没他人的财产，也没有去爬别人的墙。（比喻做人清白诚实）

نه محقق بود نه دانشمند
چاروائی /(چارپایی)بر او کتابی چند
[سعدی]

背驮几本书的四脚兽既不会科研，又没有学问。～萨迪

نه نماز شبگیر کن نه آب توی شیرکن.

劣树只能长出劣果。

نیرزد عسل جان من زخم نیش.

[سعدی]

不值得为蜂蜜而去受蜂螫。~萨迪

نیش عقرب نه از ره کین است
اقتضای طبیعتش این است

蝎子螫人不是怨恨所致,而是其本性所为。

نیش قلم تیز به از تیغ دو دَم

锋利的笔尖胜过双刃的宝剑。(比喻文能治武)

نیك باشی و بدت گوید خلق
به که بدباشی و نیکت دانند

[سعدی]

你善良人们说你坏话,胜过你邪恶人们对你说好话。~萨迪

نیك و بد چون همی‌باید مرد
خنك آنكس كه گوی نیکی برد

[سعدی]

既然好与坏都会消亡,能打出善良好球的人该多幸福呀!~萨迪

نیکی راه بخانهٔ صاحب خود می‌برد.

同 ثواب راه بخانهٔ صاحب خود می برد.

نیکی و پرسش ؟

做善举难道还需去问别人吗?

← درکار خیر حاجت استخاره نیست.

نیم حکیم خطر جان نیم ملا خطر ایمان.

一知半解的医生危害人的生命,一知半解的毛拉危及人的信仰。

و

واکن کیسه بخور هریسه.

打开你的钱包,喝你的粥去。(比喻自负费用或自己承担后果)

وامانده به که درمانده.

宁可筋疲力尽,也比处境困难好。

واماندهٔ خر بگاو می باید داد.

驴子吃剩的应该留给牛去吃。(谚语的反意是牛宁可饿死也不吃驴子吃剩的)

← اگر عنقا ز بی‌برگی‌بمیرد شکار از دست گنجشگان نگیرد

وای بباغی که کلیدش چوب مو باشد.

钥匙如果是用葡萄藤做的,那这个花园就该倒霉了。(比喻花园如果没有锁好,那就会一钱不值了)

وای بحال مرده‌ای که مرده شوی برایش گریه کند.

天哪!连洗尸者都在为死者哭泣!(比喻此人的去世特别令人伤心)

وای بخونی که یك شب از میانش بگذرد.

天哪!由于一个晚上未能为之昭雪的鲜血将永远遭到不白之冤!

وای بوقتی که بگندد نمك (هرچه بگندد نمکش می زنند……)

(凡东西腐烂时可撒上盐),如果连盐都失去了防腐的作用,那还有什么办法呢?

وای بوقتی که چاروادار راهدار شود.

如果运货商是收税官的话,岂不天助人也。(比喻运货商通常对各种走私的门路了如指掌)

وجود مردم دانا مثال زر طلا است
بهر کجا که رود قدر و قیمتش دانند

[سعدی]

有学问的人如同纯金子一般,无论走到那里,人们都会赏识他的价值。~萨迪

وجود ناقص به از عدم محض است.

不完美的存在总比根本不存在强。

وزیری چنان شهرياری چنین.

有其君必有其臣。

وصف‌العیش نصف العیش.

谈论愉快之事本身就是一种享受。

وصلهٔ ناهمرنگ به از سوراخ باز است.

一块不同颜色的补钉总比斗大的窟窿要强。

وعده‌وصل چون شود نزدیک
آتش‌عشق تیز تر گردد
相逢的日子越近,爱情的火焰越高。
وفاداری را از سگ باید آموخت.
忠心耿耿的品质应该从狗那里去学。
وفاداری مدار از بلبلان چشم
که هر دم برگلی دیگر سرایند
[سعدی]
不要从夜莺那里去学忠诚,因为它随时都会飞到另一朵玫瑰花上歌唱。~萨迪
وفا را نگهدار و سر را بده.
宁可断头,也勿食言。
وفای هرچیز بیش از/(به از) آدمیزاد است.
任何东西的存在也比人的存在更持久。(比喻人死后他的财产继续存在)
وقت خوردن خاله خواهر زاده را نمی‌شناسد.
吃饭时间一到,姨妈就会不认自己的外甥了。(比喻吃饭问题上人们往往六亲不认)
وقت کار کردن چلاقم وقت خوردن قلچماقم.
工作时我是瘸子,吃饭时我是条好汉。(比喻懒人的心态)
وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی.
[حافظ]
光阴宝贵,你要努力珍惜。~哈菲兹
وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار.
欢乐时他总在场,打仗时他老退堂。
وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز
[سعدی]
紧急情况下如果没有退路,谁都会去抓住利剑的顶部。~萨迪
وقت گریه و زاری بروید خاله را بیارید
وقت نقل و نواله حالا نیست جای‌خاله
伤心痛哭时,你会说:“去找姨妈来”;有吃有喝时你会说,“现在这里没有姨妈的地方。”(比喻实用主义者的心态)
وقتی که جیك جیك مستانه‌ت بوَد یاد زمستانت نبوَد ؟
当你悠然自得地啁啾时,难道你没有想起要储食过冬吗?(蚂蚁对冬天来讨食的夜莺说的一句话)
وقتی که زنده بودم کاه وجوم ندادی
حالاکه کار گذشته توبره سرم نهادی
当我活着的时候,你没有给我吃干草和大麦,现在我已经归西了,你却在我头上挂上了一只马粮袋。(比喻一切都已太晚,这是马对主子说的一句话)
وقتی‌که میآید بده که میآید وقتی که نمی‌آید بده‌که نمی‌پاید.
当你富裕时,你要行善,这样你得到的可以更多;但当你不富裕时,你也要同样地行善,因为任何东西都不能持久永恒。
وقتی‌که می‌آید پشت سر هم می‌آید.
不来则已,一来就接二连三地来了。(指坏事、好事等)
وقتی مادر نباشد با زن پدر باید ساخت.
同 مادر که نیست با زن پدر باید ساخت.
وکالت نردبان وزارت است.
国会议员是提升为内阁成员的梯子。(流行的政治谚语)

ه

هذا مسجد هذا منبر.
这里清真寺和祭坛均已齐备。(比喻现在你有机会来证明自己所说的是对的)
← این میدان و این گوی.
هر آسیاب نوی کرّ و کریّ دارد.
每一个新磨都会发出研磨声。(比喻新扫帚扫得特别干净)
← کوزهٔ تازه دو روز آب را سرد نگاه می

دارد.

هر آنچه آسان یافتی آسان دهی.

易得易失；来得容易去得快；悖入悖出。

هر آنکس که دندان دهد نان دهد.

[سعدی]

给你牙齿的人，也会给你面包。(比喻真主是不会亏待世人的)～萨迪

هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت

دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست

[سعدی]

谁要是播下恶种却想得到善报，他真是异想天开，想入非非。～萨迪

هر آن کهتر که با مهتر ستزد

چنان افتد که هرگز بر نخیزد

[سعدی]

弱者与强者争斗，弱者只会摔倒在地上，永远爬不起来。～萨迪

هر بزی را بپای خود آویزند.

每头羊宰杀后都是靠自身的腿倒挂起来的。(比喻恶果往往由自身造成)

← از ماست که برماست.

هر بهاری را خزانی است و هر راهی را پایانی

每个春天都有它的秋天，每条路都有路的尽头。

هر بیشه گمان مبرکه خالی است

شاید که پلنگ خفته باشد

[سعدی]

不要以为每个丛林里都是空无一兽，也许有头豹还正在那里睡觉。(比喻要提高警惕)

هر پستی یك بلندی دارد.

每块低地均有高坡。(比喻有涨潮必有退潮)

هرجا آش است کل /(کچلك) فراش است.

只要有婚丧喜庆，总会有爱管闲事的人在场。

هرجا سر هست سخن هست.

哪里有人，哪里就会有闲言碎语。

هرجا سنگ است بپای لنگ است.

瘸子走路总会碰上石头。(比喻命中注定要倒霉的人总会遇上灾难)

هرجاکه پریُرخی است دیوی با او ست.

有仙女之处必然有魔鬼。(比喻世上没有十全十美的幸福)

← هر جاکه گل است خار است.

هر جاکه گل است خار است.

[سعدی]

没有无刺的玫瑰。(比喻有乐必有苦) ～萨迪

← هر جا پریرخی است دیوی با او ست.

هرجا که گلی است خار در پهلوی او ست.

哪里有玫瑰，哪里就有刺。

هرجا که نمك خوری نمکدان مشکن.

同 جایی نمك که خوری نمکدان مشکن.

هرچه آسان یافتی آسان دهی. [مولوی]

易得易失；来得容易去得快；悖入悖出。～莫拉维

← بادآورده را باد می برد.

هرچه آید برسر اولاد آدم بگذرد.

[عبدالواسع جبلی]

一切降临到亚当子孙头上的灾祸都会过去的。(奉劝人要有耐心和坚忍不拔的精神)～阿布杜·瓦希·加巴里

هرچه از حدّ بگذرد ناچار گردد ضد آن.

物极必反。

هرچه از دزد باقی می‌ماند گیر فالگیر می آید.

窃贼偷剩下来的东西，算命先生也都会拿走。(比喻情况变得愈来愈糟糕)

هرچه از دوست می رسد نیکو است.

来自友人的一切都是美好的。

هرچه از ضرر برگردد منفعت است.

凡从损失中挽回来的都是一种收益。

هرچه این ریخته او جمع کرده.

别人丢掉的他都搜集起来。(比喻某人步其前任的后尘)

هرچه باغ سبز باغبان خرم.

花园越翠绿，花匠越欢乐。

← صفای هر چمن از روی باغبان پیداست.

هرچه بسیار شود خوار شود.

东西多了就不值钱。

هرچه بگندد نمکش می‌زنند وای بوقتی که بگندد نمك

见 وای بوقتی که بگندد نمك

هرچه بهمش زنی گندش زیاده‌تر شود.

你越搅和，东西越腐烂得快。(比喻某种形势越加以干涉，就变得越加糟糕)

هرچه به یللی می‌آید به تللی می‌رود.

一定是金子）

← هر درخشنده‌ای طلا نبَود.

هرچه زود برآید دیر نپاید. [سعدی]

来得快的，是不能持久的。～萨迪

هرچه عوض دارد گله ندارد.

公平交易无怨言。

← سهم بسهم.

هرچه کنی بخود کنی گر همه نیك و بدکنی.

不管善与恶，你做了就是针对自己做的。（比喻善有善报，恶有恶报）

← از مکافات عمل غافل مشو……

هرچه که گندمند است مال منِ دردمند است.

一切最糟糕的事情都落在我这个倒霉人的头上。

هرچه گُنده‌تر میشی گنده‌تر میشی.

你愈是长大，愈是被宠坏了。（父亲教训儿子的话）

هرچه نپاید دلبستگی را نشاید.

[سعدی]

过眼云烟（指不持久的东西）无需留恋。～萨迪

هرچیزی بجای‌خویش نیکو است.

凡事各得其所为好。

هرخوردنی پس دادنی دارد.

每次请客就会有一次回请。

← ضیافت پای پس هم دارد.

هر درخشنده‌ای طلا نبَود.

发光的不一定是金子。

هردردی را درمانی (مقرر) است.

有病就有治病的药。（或：有创伤就有敷治的药膏）

هر راستی را نباید / (نمی‌توان) گفت.

不是每一句实话都需要讲出来。

هر راهی را به راهداری سپرده‌اند.

每条路都要交给响导来指引。

هر روز عید نیست که حلوا خورَد کسی.

不是每天都是节日，大家都可以吃到甜食。

← هر روز گاو نمیرد تا کوفته ارزان شود.

هر روز گاو نمیرد تاکوفته ارزان شود.

不是每天都会有牛死去，以至肉丸子会降价。

هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.

得之易，失之快；来得容易去得快；悖入悖出。

← باد آورده را باد می برد.

هرچه پول می دهی آش می‌خوری.

出多少钱，就喝多少粥。（比喻负担费用就有决定权）

هرچه پیش آید خوش آید.

一切到来的都是美好的。

← الخیر فی ماوقع.

هرچه خدا خواست همان شد.

见 هر چه دلم خواست نه آن شد ……

هرچه خوارآید روزی بکار آید.

闲散之物急时有用。

هرچه خورده پس نداده است.

他没有退还他吃过的东西。（比喻某人十分肥胖）

هرچه در آینه جوان بیند
پیر در خشت خام آن بیند

同 آنچه اندر آئینه بیند جوان ……

هرچه در بند آنی بندهٔ آنی.

你隶属于你爱慕的对象。

هرچه در دل فرود آید در دیده نکو نماید.

[سعدی]

凡心中喜欢的看起来都很舒服顺眼。～萨迪

هرچه در دیگ است بچمچه در می‌آید.

锅里有什么，勺子里也会有什么。（比喻锅里有碗里也会有；无中不能生有）

← از کوزه همان برون آید که در او است.

هرچه در عالم است بر سر آدم است.

世上的一切习俗均要靠人去遵循。

هرچه دلم خواست نه‌آن شد
هرچه خدا خواست همان شد.

我心想的难以如愿，而真主想的总能如愿。（比喻谋事在人，成事在天）

← از تو حرکت از خدا برکت.

هرچه را باد آورد بادش برد.

同 باد آورده را باد می برد.

هرچه ریشتم پنبه شد.

我纺完的棉花仍然是棉花。（比喻我的一切都失败了）

هرچه ریش داشت بز نیست.

有胡子的不一定都是山羊。（比喻发光的不

هرکس خواب است حصه‌اش در آب است.
谁要睡大觉谁就会失去食禄。
هرکس دردش در دل خودش است.
每个人的痛苦都是深埋在心底里的。
هرکس کسی را می خواهد سگش را هم می خواهد.
爱屋及乌。
← گوش عزیز است گوشواره‌اش هم عزیز است.
هرکسی آب دلش / (قلبش) را می خورد.
每人都在自食其行为的后果。
← از مکافات عمل غافل مشو……
هرکسی آن درود عاقبتِ کار که کشت.
[حافظ]
谁播种什么最终就会收获什么。(比喻种瓜得瓜,种豆得豆)~哈菲兹
← از مکافات عمل غافل مشو……
هرکسی از صدای خودش خوشش می‌آید.
自我欣赏。(原义为:每人都喜欢自己的歌喉)
← صوت خودش بگوش خودش خوش‌نوا بود.
هرکسی بکارخود استا است
每人最熟悉本行的工作。
هرکسی پنجروزه نوبت اوست. [حافظ]
凡人都有得意的日子。~哈菲兹
هرکسیرا بهر کاری ساختند. [مولوی]
每个人生来只适合从事于某项工作。~莫拉维
← از هرکسی کاری ساخته است.
هر /(همه) کسی‌را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال.
[سعدی]
每人总以为自己的智慧完美无缺,以为自己的孩子俊美可爱。~萨迪
هرکسی مصلحت خویش نکو می داند.
每人都对自家的事了如指掌。
← کور بکار خود بیناست.
هر کشمشی چوبی در سر دارد.
每一颗葡萄干都有一根梗。(比喻每人都有自己的弱点)
هرکه آمد عمارت نو ساخت
رفت و منزل بدیگری پرداخت
[سعدی]

[حافظ]
(说话时)每句话、每一论点都要得体到位。~哈菲兹
هر سربالایی یك سرازیری دارد.
每个上坡就会有下坡。
هرسری روزی‌ای دارد.
每人每天都会领到(真主赐给的)食禄。
هر سگ بدرخانهٔ خویش است دلیر.
狗是百步王,只在门前狠。
← سگ ماده بلانه شیرنر است.
هرعیب که سلطان به پسندد هنر است.
[سعدی]
国王赞许的任何缺陷都是美德。~萨迪
هرکاری وقتی دارد.
凡事以适时为好。
هرکجا تو با منی من خوشدلم
ور بوَد در قعر چاهی منزلم
[مولوی]
无论在何处只要我和你在一起,我就高兴;即使我生活在井底,也是如此(表示诗人的心态)。~莫拉维
هرکجا چشمه‌ای بوَد شیرین
مردم و مرغ و مور گرد آیند
[سعدی]
哪里有清澈的泉水,哪里周围就会有人、鸟和蚂蚁。~萨迪
هرکچلی خوش اقبال نیست.
不是每个秃子都会交好运。(据说人们相信秃子是会交好运的)
هرکس بامید همسایه نشست گرسنه می خوابد.
谁依赖邻居,谁就要饿肚子去睡觉。(强调人要自力更生)
هرکس بشهر خود شهریار است.
谁在本乡本土中均可以称王。
← سگ در خانهٔ خود شیر است / ماده سگ بلانه شیرنر است.
هرکس باندازه دوکش پنبه بر می‌دارد.
谁都是根据自己纱锭的大小去纺棉花。(比喻人办事要量力而行。)
← بقدر گلیمت پا دراز کن.
هرکس بقدر همت خود خانه ساخته.
人有多大的雄心才能造多大的房子。

گرنبخشد کسی بر او شاید
[سعدی]
不宽恕自己的人不值得他人宽恕。～萨迪
هرکه بر زیردستان نبخشاید بجور زبردستان گرفتار آید.
[سعدی]
不宽待下属者就会遭受上司的虐待。～萨迪
هرکه بفکر خویش است کوسه بفکر ریش است.
各人有各人的心思,胡子少的人想长胡子。
هرکه بهرت تب کند بهرش بمیر.
同 برای کسی بمیر که برایت تب کند.
هرکه ترسید مُرد هرکه نترسید بُرد.
害怕者会死,不害怕者会生。(比喻害怕和死亡是一对孪生兄弟)
← ترس برادر مرگ است.
هرکه تنها بقاضی رود راضی بر می‌گردد.
单独去见法官的人总会高高兴兴地回家。(比喻法官听完一面之辞后总会安慰告状者)
← تنها به قاضی رفتن
هرکه تهی کیسه تر آسوده تر.
[نظامی]
愈是囊空如洗愈是无忧无虑。(汉谚:债多不愁,虱多不痒)～内扎米
← آسوده تر کسی که خر ندارد ازکاه وجوش خبر ندارد.
هرکه خربزه می خورد بپای لرزش نیز ایستد. / (پای لرزش هم می نشیند)
吃甜瓜的人会害疟疾。(比喻人总要为欢乐付出代价,见注)
注:发热或受寒的人吃甜瓜易得疟疾。
هرکه خرشد ما پالانیم.
无论谁变成驴,我们都会是它的驮鞍。(比喻我们在任何情况下都比他人活得长)
هرکه خودرا نصیحت نکند به نصیحت دگران محتاج است.
不给自己忠告的人才需要别人给予他忠告。
هرکه خیانت ورزد دستش از/ (در) حساب بلرزد.
[سعدی]
背信弃义的人数钱时手发抖。～萨迪
← آنراکه حساب پاك است از محاسبه چه

凡人到世上来都要造新房,去世时又把房子留给他人。～萨迪
هر که آن کند که نباید آن بیند که نشاید.
人不要做他感到他不应该做的事。
هر که از استا گریزد در جهان
او ز دولت می‌گریزد این بدان
[مولوی]
谁在世上逃避老师的培养,谁就等于躲开财富。～莫拉维
هرکه از چشم دور از دل دور
同 از دل برود هر آنکه از دیده برفت.
هرکه از خدا نترسد از او بترسید.
你要畏惧不敬畏真主的人。
هر که از خراج شاه گریزد گرفتار غول بیابان شود.
不纳贡税者就会落入魔爪。
هرکه از خطر بگریزد خطیر نشود.
避险者不能成大器。(比喻不入虎穴,焉得虎子)
← غواص گر اندیشه کند کام نهنگ هرگز نکند دُر گرانمایه بچنگ
هرکه با بدان نشیند نکویی نه بیند.
[سعدی]
与恶人相处不会有好结果。～萨迪
هرکه با داناتر از خود مجادله/(جدل) کند تا بدانند که داناست بدانند که نادان است.
[سعدی]
与比自己更聪明的人争论的人以为人们把他看作聪明人,但人们却认为他很愚笨。～萨迪
هرکه بامش بیش برفش بیشتر.
(谁家)房顶愈大,(谁家)积雪愈厚。(比喻树大招风)
← آسوده کسی که خر ندارد ……
هرکه بامید همسایه نشست گرسنه می خوابد.
同 هرکس بامید نشست همسایه گرسنه می خوابد.
هرکه بانوح نشیند چه غم از طوفانش.
[سعدی]
与诺亚同舟者无须畏惧风暴。～萨迪 (见注)
注:诺亚是《圣经》中所述说的洪水后的人类新始祖。
هرکه برخویشتن نبخشاید

باك است.

هركه دانگی بدزدد از دیناری نترسد.

偷惯小钱,就不怕偷大钱;小时偷蛋,大时偷骆驼。

← تخم دزد شتر دزد می‌شود.

هركه در زندگی نانش نخورند در مردگی نامش نبرند. [سعدی]

活着不为他人行善,死后没人会提他的名字。~萨迪

هركه دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید.

[سعدی]

人在绝望时会口吐真言。~萨迪

هركه را خُلقش نكو نیكش شمر
...خواه از نسل علی خواه از عمر

[مولوی]

谁本性善良就把他看作善人,不管他是阿里的后代还是欧玛尔的后代。~莫拉维

هركه را دردی رسد /(بود) ناچار گوید وای را

痛苦的人不免会发出呻吟声。(比喻人的感情或痛苦是难以掩饰的)

هركه را دشمنی در پیش است اگر نكشد دشمن خویش است. [سعدی]

不杀死眼前敌人的人,他就是自己的敌人。~萨迪

هركه را زر در ترازوست زور در بازوست.

谁在秤盘上放上金子,谁的胳臂就有力量。(比喻金钱万能)

← زر بر سر پولاد نهی نرم می شود.

هركه را سر بزرگ درد بزرگ

脑袋越大头痛的事越多。(比喻树大招风)

← هر كه بامش بیشتر برفش بیشتر.

هركه را صبر نیست حكمت نیست.

[سعدی]

无耐心者无计谋。~萨迪

هركه را طاووس باید جور هندستان كشد.

欲得孔雀必须不辞辛劳去印度。(比喻不入虎穴,焉得虎子)

← نابرده رنج گنج میسر نمی شود.

[سعدی]

هركه را می‌خواهی بشناسی یا با او معامله كن یاسفركن.

要认识一个人,不是同他做买卖,就是同他一起旅行。

هركه ریش داشت بابای تو نیست

长胡子的人不一定都是你的老爹。(比喻狗吠的不见得都是小偷)

← هرچه گرد است گردو نیست.

هركه زر دارد دشمن در بر دارد.

谁有金子谁招敌。(比喻金钱招祸灾)

هركه سخن نسنجد از جواب برنجد.

[سعدی]

出言不慎者就会因他人的回答而感到不快。(比喻说话要三思)~萨迪

هركه سرش سوزد كلاه دوزد.

脑袋被太阳晒得发痛的人才会想起准备一顶帽子。

هركه‌شاه‌آن‌كندكه او گوید حیف باشدكه جز نكو گوید. [سعدی]

如果国王只按某人所说的去做,很遗憾他不得不拣好的去说了。~萨迪

هركه شیرینی فروشد مشتری بروی بجوشد.

[سعدی]

谁出售甜食,顾客就会蜂拥而至。(比喻哪里有蜜蜂,哪里就有苍蝇)~萨迪

← هركجا شكرستان بوَد مگس باشد.

هركه علم خواند و عمل نكرد بدان ماندكه گاو راند و تخم نیفشاند.

[سعدی]

拥有知识而不实践,犹如只赶耕牛不下种。~萨迪

هركه عیب دگران پیش تو آورد شمرد
بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

[سعدی]

谁在你面前说他人坏话,无疑他也会在他人面前说你坏话。—萨迪

هركه فهمید مُرد هركه نفهمید بُرد.

懂事的人死去了,不懂事的人却活了下来。(比喻世道不公平)

هركه كتاب عاریه داد باید یك دستش را برید هركه پس داد دو دستش را

借书给他人的人应砍去一只手,而还书的人应砍去双手。(意思说在某些伊朗人看来,借书还书的人犯了大罪,书是神圣不可侵犯的)

هرکه گردن بدعوی افرازد
دشمن از هرطرف بدو تازد
[سعدی]
谁狂妄自大仰起自己的脖子,他就会受到其敌人的全面进攻。~萨迪
هرکه گل می خواهد باید منت خار را هم بکشد.
谁想要玫瑰谁就得忍受它的刺。(比喻没有无刺的玫瑰)
← هرجا که گل است خار است.
[سعدی]
هرکه مزروع خود بخورد خوید
وقت خرمنش خوشه باید چید
[سعدی]
谁从自己庄稼地里吃生玉米,收割时他只能跑去拾落穗。~萨迪
هرکه نان ازعمل خویش خورد
منت ازحاتم طائی‌نبرد
[سعدی]
谁靠自己的劳力挣饭吃,谁就不会受惠于"哈塔姆·塔依。"~ 萨迪(见注)
注:"哈塔姆·塔依"是阿拉伯传说中的慷慨好客者。
هرکه نصیحت خودرأیی می کند (او) خود به نصیحت دگران محتاج است
[سعدی]
谁想去忠告固执己见的人,他本人就需别人给他以忠告。~萨迪
هرکه نصیحت نشنود سرِ ملامت شنیدن دارد.
[سعدی]
谁不想听他人的忠告,他就得学会听他人的责备。~萨迪
هرکه نقش خویشتن بیند درآب.
每个人都可以在水中看到自己的影子。(比喻每个人都会考虑自己的利益)
هرکه نیکو نام شد از اثر نیکی است.
好名声来自于善举。
هرکه همه‌جا هیچ‌جا
同 یك جا همه‌جا همه جا هیچ‌جا
هرکه همه کاره هیچ کاره.
万事皆通,一无所长;样样皆通,样样稀松。
← آدم هزار پیشه کم مایه است.
هرکه یك مرغ کمتر دارد یك کیش پیش

است.
家禽养得少,驱赶它们的嘘声就少。(比喻钱少操心少)
← آسوده کسی که خر ندارد ......
هرگرانی بی‌حکمت نیست و هر ارزانی بی‌علت.
同 هیچ ارزانی بی‌علت نیست ، هیچ گرانی بی‌حکمت نیست.
هرگردوئی گرد است اما هرگردی گردو نیست.
核桃是圆的,但圆的未必都是核桃。
← هرکه ریش داشت بابای تو نیست.
هرگز از شاخ بید برنخوری. [سعدی]
见 ابر اگر آب زندگی بارد
هرگز از شاخ بید بر نخوری
هرگز سر دیوانه نگردد سپید.
傻子的头发白不了。(比喻傻子是无忧无虑的)
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.
[پوریای‌ولی]
见 افتادگی آموز اگر طالب فیضی ......
هرگزندی که توانی بدشمن مرسان مباداکه روزی دوست گردد. [سعدی]
尽量不要伤害你的对手,因为有一天他会成为你的朋友。~萨迪
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق.
[حافظ]
心中充满爱的人是不会死去的。~哈菲兹
هرگلی بوئی دارد.
每种花都有其香味。(比喻凡物都有其长处)
هرگنده خوری را گنده پزی می‌باید.
有吃腐食者就有销售腐食商店。
هرماهی / (همه ماهی) خطر دارد بدنامیش را صفر دارد.
月月有灾难,二月最糟糕。(见注)
注:二月在阿拉伯阴历中被认为不吉利的月份。
هرمرغی را بپای خویش آویزند.
[طاهر چغانی]
每只家禽(被宰后)都是靠自身的腿朝上倒挂起来的。(比喻恶果往往由自身造成)~塔希尔·查高尼

← از ماست که برماست.

هرمیمونی که زشت تراست بازیش بیشتر است.

同 میمون هر چه زشت تر است اداش بیشتر است.

هرنخوری یك بخور پیدا می کند.

同 برای هر نخور یك بخور هست.

هرنشیبی را فرازی دربی است.

有下坡必有上坡。(比喻有涨潮就有退潮)

← از پی هرگریه آخر خنده ایست.

هرنیك وبدی‌که در کتاب است بگذار بهم که وقت خواب است.

一切善与恶都记在书上,快把书合上,现在是睡觉的时候了。(结束晚会时说的话)

هزاران نعمت و یك تندرستی

真主恩赐上千个,唯独健康最为佳。

هزار تلخه از دولت سریك گندم آب می‌خورد.

一千棵毒麦靠一根麦管吸收水分。(比喻众多的坏人靠寄生于好人才得以生存)

هزار چاقو بسازد یکیش دسته ندارد.

见 صد بسازد کوزه که یکی دسته ندارد.

هزار خیال در دل مهمان است که یکیش در دل صاحبخانه نیست.

客人心中想法多,主人对此无所知。

هزار دوست اندك است یك دشمن بسیار.

同 صد دوست کم است یك دشمن بسیار است.

هزارش ماتم و یك دم عروسی است.

世上愁事千万桩,欢乐喜庆一瞬间。

هزار کلاغ را یك کلوخ / (سنگ) بس است.

只要一块石头就能驱赶上千只乌鸦。

هزار وعدهٔ‌خوبان یکی وفا نکند.

美女许诺上千个,无一许诺可兑现。

هلو، بیا بگلو!

桃子呀,快掉到我嘴里来吧!(懒人坐在桃树下说的话)

هم آش معاویه را می خورد هم نماز علی را می‌خواند.

他一边吃“莫阿维赫”提供的粥,一边为阿里祈祷。(比喻某人耍两面手法,见注)

注:莫阿维赫和阿里是宗教信仰不同的哈里法,前者有钱,后者有势。

هم از شوربای قم مانده هم ازهلیم کاشان.

既喝不上古姆的浓汤,也吃不到喀山的燕麦粥。(比喻两头落空)

همان آش است و همان کاسه.

一切照常;依然如故。(原义为:还是同样的汤和同样的碗)

همان خر سیاه است وهمان راه آسیا

一切照常;依然如故。(原义为:还是那头黑驴,还是走那条通向磨坊的老路)

← همان‌آش است و همان کاسه.

همای بر سر مرغان ازآن شرف دارد
که استخوان خورد و جانور نیازارد

[سعدی]

(伊朗神话中的)不死鸟比其他鸟高贵之处在于它只吃骨头,不伤害任何动物。
～萨迪

همت از تو قوت از خدا

谋事在人,成事在天。

← از تو حرکت از خدا برکت.

هم چوب را خورد هم پیاز را هم پول را داد.

他挨了棍子,吃了葱头,最后还是被罚了款。(比喻犯法的人在选择惩罚方式时一开始就作出错误的决定)

هم حلوای مرده ها است هم خورش زنده ها.

(此物)既可充当为死者准备的甜食,也可成为活人的菜肴。(比喻某物有多种用途或某人有多方面的才能)

هم خدا را می‌خواهد هم خرما را

他既想追求真主,又想吃椰枣。(比喻某人想两者兼而有之,但难以办到)

← هم فال و هم تماشا/هم زیارت هم تجارت

هم خرما هم ثواب

又有枣吃,又得善报。(比喻兼而有之;一举两得)

← هم خدا را می‌خواهد هم خرمارا

همدان دور است کردوش نزدیك است.

“哈马丹”省远着呢!你要想跳过田垅,就在这里跳吧!(有人吹嘘说他在哈马丹

喻某人是一切麻烦的根源）

همه دعواها بر سر لحاف ملا (نصرالدين) است.

同 دعوا سر لحاف ملا (نصرالدين) بَود

همه را بايك چوب راندن

不分青红皂白；不分好坏

همه را مار مى‌زند ما را چسنه.

蛇咬所有的人，而甲虫却只咬我们。（某人被一个地位极低的人折磨或打败后说的一句怨言）

همهء كار ها آراسته است كارد كله بيدسته است !

一切工作安排就绪，现有只剩一把钝刀还要装上刀把呢！（比喻万事俱备，只欠东风）

همه كاره هيچ كاره

万事皆通，一无所长；样样皆通，样样稀松。

← آدم هزار پيشه كم مايه است.

همه كس را دندان از ترشى كند شود و قاضى را از شيرينى

[سعدى]

人吃酸东西要倒牙，法官吃甜食（指贿赂）才倒牙。—萨迪

هميشه جوجه زير سبد نمى‌ماند.

同 جوجه هميشه زير سبد نمى‌ماند.

هميشه خر خرما نمى افكند.

驴并不是总把枣子扔掉。（比喻事情难得发生一次）

← هر روز گاو نميرد تاكوفته ارزان شود.

هميشه در صدف گوهر نباشد.

不是每只蚌壳里都有珍珠。

هميشه شعبان ؟ يكبار هم رمضان

不会老是（伊斯兰教）阴历八月，有一次也应是阴历九月。（比喻事物总会轮番发生变化）

همين هلو است و همين گلو.

一切照常；依然如故。

← همان آش است و همان كاسه.

همين يكى را كه زائيده‌اى بزرگ كن.

同 اينراكه زائيده‌اى اول بزرگ كن.

هندواند زير بغل كسى گذاشتن

给人戴高帽子；吹捧某人（原义为：在某人腋下放上一个西瓜）

← باد در آستين كسى كردن

省能跳过十个田垅。本谚语讽刺爱吹牛的人）

همدلى از همزبانى بهتر است.

心灵相通胜过语言相通。

هم زيارت است هم تجارت.

既要去朝圣，又要去经商。（比喻一举两得）

← هم خرما وهم ثواب.

همسايهء بد مباد كس را

愿谁也不会碰上坏邻居。

همسايه را بپرس خانه را بخر.

先问清邻居，再购买房子。

← همسايهء بد مبادا كس را

همسايهء نزديك به از برادر دور.

远亲不如近邻。

همسايهء نيك در جهان فضل خدا است.

世上有个好邻居，享尽真主恩赐福。

همسايه ها يارى كنيد تا من شوهر دارى كنم.

邻居们！来帮我忙吧！这样我就可以服侍好我老公了。（偷懒的主妇说的话）

همسرناجور وصلهء ناهمرنگ است.

不相称的配偶犹如缝缀不齐的补钉。

هم سفرهء نان است هم لنگ حمام.

既是桌布，又是浴巾。（比喻一物多用）

هم سياحت است و هم تجارت.

同 هم زيارت است هم تجارت.

هم فال و هم تماشا (است).

既可取乐，又可算命。（比喻一举两得）

← هم زيارت هم تجارت.

همكار همكار را نمى تواند ديد.

同行是冤家。

← همكار همكار را دشمن است / بوَد هم‌پيشه با هم‌پيشه دشمن.

همنشين تو از تو به بايد تا ترا عقل و دين بيفزايد.

你的同伴应该胜你一筹，这样你的智慧和信仰才能前进一步。

همنشينم به بَود تا من از آن بهتر شوم.

伴侣好我才能胜过他。（比喻近朱者赤）

همه ابرى باران ندارد.

不是每朵云彩都能带来雨。

همه آتش ها از گور فلان بلند مى شود.

所有的火焰都是从他的墓里冒出来的。（比

هنر بچشم عداوت بزرگتر عیب است.
[سعدی]
在敌人眼里,最大的缺点莫过于(你的)才华。~萨迪

هنر بنمای اگر داری نه گوهر
گل از خاراست و ابراهیم از آذر
[سعدی]
你有才华而不是珍珠就不要藏而不露;有刺才有玫瑰,有了奥扎尔才有伊卜拉欣。~萨迪(见注)
注:奥扎尔是伊卜拉欣的父亲。

هنر بتر از ملك و مال پدر.
才华胜于祖传的钱财与地产。

هنر چشمهٔ زاینده است و دولت پاینده.
才华是永不枯竭的喷泉,是永生不灭的财产。

هنوز مسجد ساخته نشده کور بر درش نشسته است.
清真寺尚未盖完,盲人已坐在它门前。(比喻人们迫不及待的心情)

هو و هوو است اگرچه/(اگرهمه) سبو است.
妻妾毕竟是妻妾,争风吃醋实难免;即使长得像水罐那样丑陋也是如此。

هیچ ارزانی بیعلت نیست ، هیچ گرانی بی حکمت نیست.
任何物品的价格贵与贱均有因可循。

هیچ بدی نرفت که خوب جایش بیاید.
恶从来不会被善取而代之。

هیچ تقلبی بهتر از راستی نیست.
虚伪不可能高于诚实一筹。(比喻诚实才是上策)

هیچ چراغی تا صبح نمی سوزد.
同 چراغ کسی تاصبح نمی‌سوزد.

هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست.
没有任何事物是另一事物存在的先决条件。(喻指没有任何言论或推论可以被认为是绝对的)

هیچ دوبی نیست که سه نشود.
事过二,必有三。

هیچ دودی بی آتش نیست.
有火必有烟。(汉谚:无风不起浪)

هیچ راهی نیست کاورا نیست پایان غم مخور.
[حافظ]
不要发愁,任何路都有尽头。~哈菲兹

هیچکس در پیش خود چیزی نشد.
没有人曾经无师自通。

هیچکس را بگور دیگری نمی گذارند.
没有人会被埋葬在他人的墓穴里。(比喻各人只对自己的罪孽负责)

هیچکس نگوید انگور من ترش است.
没有人会说自己的葡萄是酸的。(比喻老王卖瓜,自卖自夸)
← کس نگوید که دوغ من ترش است.

هیچ گربه‌ای محض رضای خدا موش نمی گیرد.
没有一只猫为了让真主满意而不去逮老鼠。(比喻没有人做事是不带目的的)

هیچ مرده‌ای را باین پاکی نشسته بود.
见 مرده‌ای را پاك شستن ……

ی

یابوی پیشآهنگ آخرش توبره کش می‌شود.
走在商队前面的驽马还得驮上饲料袋。(比喻某人做无可奈何的事情)

یا تخت یا تخته
或坐上宝座,或入土安息。(比喻要么完全成功,要么完全失败)
← یا سر می رود یا کله می‌آید / یا مرگ یا استقلال

یا جواب یا ثواب
(乞丐对主人说)要么干脆拒绝我,要么阴功积德给我钱。

یاخدا یا خرما

یاسین بگوش خر خواندن
对牛弹琴。(原义为,在驴子耳朵边诵读《古兰经》中"雅辛"一章)
← لحن داود وکر مادرزاد

[سنائی]
یاکوچه گردی می‌شود یا خانه داری.
要么游手好闲,要么当个好管家。(对喜欢参加各种聚会的妇女说的一句话)

یا مرغ باش پر یا شتر باش بیر.
要么做一只会飞的鸟,要么做一头负重的骆驼。(比喻两者必居其一)

یا مشت یا پشت.
要么有一只(结实)的拳头,要么有一个(坚强)的后盾。

یا مکن با پیلبانان دوستی یا بناکن خانه‌ای درخور پیل [سعدی]
要么不同赶象的人交朋友,要么给象造一所合适的象房。(比喻同坏人打交道时必须提防)～萨迪

یا مگو آنچه می نخواهی کرد یا وفاکن بدانچه می‌گوئی
要么不许诺,要么去践约。

یا وفا خود نبود در عالم
یاکسی اندرین زمانه نکرد
[سعدی]
在世上要么根本不存在"忠诚",不然就是没有人在这个世道上做过忠诚的事。～萨迪

یخش نگرفت.
他的冰结不起来。(比喻某人的计划彻底破产)

ید تصرف قوی است.
见 دست تصرف قوی است.

یزد دور است گز (که) نزدیك است.
耶兹德(城市名)远在天边,盖斯(计量长度单位)却在眼前。(老板对一个爱吹牛的纺织工所说的一句讽刺话,因为后者吹嘘说他在该城一天能织多少多少米的布)
← همدان دور است کردوش نزدیك است.

یك آهو و صد سگ
抓一只鹿,动用一百条狗。(比喻得不偿失)
← آفتابه خرج لحیم است.

要真主还是要椰枣?(比喻不能兼而有之)

یا خونِ خون یا ریم ریم
不是血中血,就是脓中脓。(比喻一切都要纯真不假)
← یا زنگی زنگ باش یا رومی روم.

یار اهل باشد کار سهل است.
见 گر یار اهل است کار سهل است.

یار باقی صحبت باقی.
只要友情在,谈话仍继续。(某人建议恢复友好会面时说的话)

یار بد بدتر بوَد از مار بد
تاتوانی میگریز از یار بد
[مولوی]
恶友比毒蛇还要坏,你要尽可能躲开他。～莫拉维

یارب مباد آنکه گدا معتبر شود.
[حافظ]
真主不允许乞丐发迹。(比喻小人乍富必有祸)～哈非兹

یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم.
见 آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم.

یار زنده به از شوی مرده.
活着的好友胜过死去的丈夫。
← پهلوان زنده را عشق است.

یار شاطر باش نه بار خاطر.
你要尽力去做他人的良伴,勿给他人增添负担和麻烦。

یار قدیم اسب زین کرده است.
老朋友犹如一匹上了鞍的马。(比喻老朋友总是随事随地给人以帮助)

یار نیك را در روز بد شناسند.
患难见真情。

یا زر یا زور یا زاری
没钱没势的人只能靠央求他人办事。

یا زنگی زنگ باش یا رومی روم.
要么做纯血统的桑给巴尔人(指黑人),要么做非混血的罗马人。(比喻不做非驴非马、不伦不类的人。)
← بمارماهی مانی نه این تمام و نه آن ……

یا سر می رود یا کلاه می‌آید.
不是掉脑袋,就是拿到帽子。(比喻两者必居其一)
← یا تخت یا تخته.

یك ارزن از دستش نمی افتد.
他不会让一颗小米从他手上漏掉。(比喻某人十分吝啬)
← آب از دستش نمی چکد.
یك انار و صد بیمار
一只石榴,一百个病人。(比喻僧多粥少)
← صد گربه و یك موش / یك آهو و صد سگ
یك انگور و صد زنبور
一颗葡萄,一百只蜜蜂。(比喻僧多粥少)
← یك انار و صد بیمار / صد گربه و یك موش
یکبار جستی ملخك ، دوبار جستی ملخك ، آخر بدستی ملخك.
小螳螂! 你第一次安全地跳走了,第二次你又安全地跳走了,第三次你终于落入他人手里了。(比喻事情过一过二难过三)
یك بام و دو هوا
见 قربان بروم خدا را یك بام و دو هوا را
یك بز کم (تر) یك قخ کم (تر)
放的羊越少,操心就越少。
← هر که یك مرغ کمتر دارد یك کیش پیش است.
یك بزکه از جوی پرید همه بزها می‌پرند.
如果一只羊带头跳过沟渠,其他的羊就会跟着跳。(汉谚:羊群走路靠头羊;人无头不足,鸟无头不飞)
یك بزگر گله را گرگین کند.
一头生疥癣的羊会害及羊群。(比喻一只苍蝇可以坏了一锅汤)
← ندیدستی که گاوی در علفزار بیالاید همه گاوان ده را [سعدی]
یك پایش این دنیا است یك پایش آن دنیا.
他已是半截子入土的人了。
← پایش لب گور است.
یك پول جگرك سفرهء قلمکار نمی‌خاد.
放上一点不值钱的烤羊肝,餐桌上就用不着铺上印花桌布了。(比喻不必小题大做)
یك تف بیندازی بهوا برمی‌گردد بصورت خودت.
تف سربالا بریش برمی گردد. 同
یك تیر و دو نشان کردن
见 با یك تیر دو نشان زدن
یك جا همه جا همه جا هیچ جا.
十指按跳蚤,一个按不着;行行皆通,样样稀松。
← همه کاره هیچ کاره
یك جو از عقل کم کن هرچه می خواهی بکن.
放糊涂一些,你就可以想做什么就能做成什么。(警示人们切莫聪明反被聪明误)
یك جو رو از یك ده ششدانگی بهتر است.
有一点勇气胜过拥有整个村庄。
یك چشمش گریه بود یك چشمش خنده.
他用一只眼睛哭,用另一只眼睛笑。(比喻两面派做法)
یك چوب میخام نه تر باشد نه خشك باشد نه چنبره.
我要一根不湿不干、而且笔直不弯的木棍。(比喻某人在生活中常常提出一些截然相反的要求)
یك حمام خراب چند جامه‌دار می خواهد !
一个破旧不堪的浴室还要用几个人去照看浴客的衣服!(比喻做事太过分)
یك خشت هم بگذار بر درش
还得把一块砖坯放在锅盖上(意思说:砖坯在锅盖上受热后即溶化,最后锅里的汤全糟塌了。这是某人对一位不虚心学习烹调手艺的家庭主妇说的一句讽刺话)
یك داغ دل بس است برای قبیله‌ای.
一次心灵的创伤足以伤害全家。
یك در گیر و محکم گیر.
抓住一扇门,并且要紧紧地抓住它。(比喻要傍上一个有财有势的人或把握一次好机会)
یك دست به پیش و یك دست به پس داشتن
一手放在身前,一手放在身后。(比喻某人十分贫困,用双手去掩盖身上裸露之处)
یك دست بیصدا است. / (صدا ندارد)
一个巴掌拍不响。(比喻矛盾或纠纷不是单方面引起的)
یك دستم تفنگ یکدست شمشیر ،پس با

دندانهایم جنگ کنم ؟

我一手持枪，一手执剑，难道叫我用牙齿去同敌人作战吗？（这是一个懦夫为自己的被捕所作的自我辩解）

یك دشمن زیاد است صد دوست کم است.

一个敌人也是多，一百个朋友还是少。

یك دم نشدکه بی سرخر زندگی کنیم.

我们无时无刻不生活在外界的干扰中。

یك ده آباد به از صد ده خراب.

一个繁荣的村庄胜过一百个败落的村庄。

یك دیوانه سنگی را بچاه می‌اندازد صد عاقل نمی توانند آنرا درآورند.

一个傻子向井里扔了一块石头，一百个聪明人也难以取出来。（比喻一个傻子所造成的损失，一百个聪明人也弥补不来）

یك رعایت/(عنایت) قاضی به از هزار گواه.

法官的一次关照比一千个证人的证词更有用。

یك روده‌ء راست درشکمش نیست.

他肚子里没有一根笔直的肠子。（喻指一个说谎老手）

یك روز بخر زآنچه فروشی همه سال.

有一天你把整年出售的东西买回来吧！（比喻现在该是你收获的季节到了。汉谚："种瓜得瓜，种豆得豆"）

یك روزه مهمانیم ، صد ساله دعا گو.

我们在你家做一天客人，我们为你的健康祝福一百年。（一位为减轻主人忧虑的客人所说的话）

یك زبان داری دوگوش ، یکی بگو دوتا بنیوش.

你有一个舌头，两个耳朵，所以你要说一句，听两句。（谚语鼓励人们少说多听）

یك سال بخور نان وتره هرسال بخور نان وکره.

吃一年韭菜加面包，你就年年可吃黄油加面包。（比喻节约一阵子，享受一辈子）

یك ستاره در هفت آسمان ندارد.

他在七重天中连一颗星星都没有。（喻指一个穷困潦倒或时常交厄运的人）

یك سر دارد و هزار سودا.

他脑袋只有一个，可是处理的事却有千百桩。（比喻某人日理万机）

یك سوزن بخودت بزن یك جوال دوز بدیگران.

在用缝口袋大针扎别人前，先用一根小针刺自己。（比喻己所不为，勿施于人）

← آنچه بخود نپسندی به دیگران مپسند.

یك سیب را دو نصف کرده‌اند.

一只苹果切成两瓣儿。（比喻两人长得一模一样；他们像一个模子刻出来似的）

یك سیب را که به آسمان انداختی تا بزمین بر گردد هزار چرخ می‌زند.

往上扔的一只苹果在掉到地面之前还要在空中转上几转。（比喻凡事都难以十拿九稳）

یك شب تب یك شب مرگ

一个晚上发着高烧，另一个晚上病入膏肓。（喻指一个无望治好，却在折磨看护人的重号病人）

یك شکم سیر بهتر از ده شکم نیم سیر.

一个肚子吃饱胜过十个肚子吃半饱。

یك شکم و دو منت !

一个人不应为一顿饭去接受他人两次的恩赐！

یك شهر و دو نرخ !

一座城市竟有两种物价！（比喻相同的环境往往会受到不同规则的约束）

← یك بام و دو هوا

یك صبرکن و هزار افسوس مخور.

忍耐片刻可以免得一辈子后悔。

یك عمر گدایی کرده هنوز شب جمعه را نمی‌داند.

同 بعد از چهل سال گدایی شب جمعه را گم کرده است.

یك کاسه کاچی صد تا سرناچی !

一碗卡其（一种用面粉、白糖及其他调料品制成的粥）要分给一百个唢呐吹奏者。（比喻僧多粥少）

← یك انار و صد بیمار / صد گربه و یك موش

یك کلاغ را چهل کلاغ کردن

把一只乌鸦变成四十只乌鸦（比喻人们在传播谣言中往往以讹传讹，夸大事实）

یك کلوخ صد کلاغ را بس است.

同 هزار کلاغ را یك کلوخ بس است.

یك گز مطبخ به از صد گز طویله.

有个小厨房赛过有个大马厩。(比喻少而精更可取)

يك گز و دو فاخته

一箭双雕。(原义为:一棍打死两只杜鹃)

← با يك تير دو نشان زدن

يك گوشش در است ويك گوشش دروازه.

一只耳朵进,一只耳朵出。(比喻听而不闻)

← از اين گوش ميگيرد از آن گوش درمی كند.

يك لاش كرديم نرسيد دو لاش می كنيم برسد.

一幅(布料)长度不够,双幅就够了,(比喻简易办法不奏效时只能采取复杂办法了)

يك مرده بنام به كه صد زنده به ننگ.

一位留芳百世的死者胜过一百个臭名昭著的活人。

يك مريد خر به از يك توبره زر.

宁可要一个愚笨的皈依者,也不要一大袋金子。

يك مسجد و يك قنديل !

一个清真寺里只有一盏灯!(比喻一件荒谬的事)

يك مو از خرس كندن غنيمت است.

从狗熊身上拔根毛是可取的。(比喻从吝啬鬼那里挖出些钱是完全值得的)

يك مو را يك طناب كردن

同 موئی را طناب كردن

يك مويز و صد قلندر.

杯水车薪。(原义为:一粒葡萄干分给一百个托钵僧)

← يك انار و صد بيمار

يك نه بگو نه ماه بدل مكش

(男人求婚时)说一个"不"字就可免除九个月怀胎之苦。(比喻一次拒绝就可以防止产生无数不良后果)

يك و يگانه خل و ديوانه است.

谁是家里唯一的孩子,那他不是弱智就是疯子。(意思说伊朗人不喜欢家里只有独生子女)

يك يار يار به از صد برادر نا سازگار.

一个真正的朋友胜过一百个合不来的兄弟。

یکی از گرسنگی می‌میرد یکی از سیری می‌ترکد.

一个没吃的活活饿死,一个吃得太饱而撑死。(生活中的鲜明对照;汉谚:朱门酒肉臭,路有冻死骨)

← یکی بخورد پاك بخورد خاك!

یکی به بچه‌اش گفت قربان چشم های بادامیت برم گفت نه نه من بادام می‌خوام

一位母亲对孩子说:"我的宝贝,你的杏仁般的眼睛多亮堂!"孩子回答说:"妈,我要的是杏仁。"(这是利用谐音所产生的幽默语)

یکی به بچه اش گفت می زنمت زمین صدای کمبزه بدهی گفت نه نه کنبزه می خوام.

有位母亲对孩子说:"我要把你打倒在地,发出未熟的甜瓜落地的声音"。孩子回说:"妈妈,我要的就是没有熟的甜瓜"。(比喻见前条)

یکی بچه گرگ می پرورید
چو پرورده شد خواجه را بردرید

[سعدی]

有人养了条幼狼,狼长大便吞食了主人。(比喻一种自食其果的行为)~萨迪

یکی به میخ و یکی بنعل زدن

两面讨好;耍两面手法。(原义为:一会儿用钉钉上,一会儿用马掌钉上)

یکی پدرش را برد ببازار (که اورا) بفروشد ، گفتند آیا کسی پدرش را می فروشد ؟ گفت قیمتی میگویم که کسی نخرد.

有个人将父亲带去市场出售,有人问道:"有谁会出卖自己的父亲?"他回答说"我将开出个高价,这样就没有会买他了。"(本谚语是对开高价售货行为的一种讽刺)

یکی را بده راه نمی دادند خانهٔ کدخدا را می پرسید.

某人进村受阻后便问村长住哪儿。(比喻某人以施小计提出过分的要求来达到自己的目的)

یکی را چوب بکف پا می‌زدند گفت وای پشتم گفتند پشت چرا می‌گوئی گفت اگر پشت داشتم کسی پایم را چوب نمی زد.

有人被别人用棍子打脚底板时,喊道:"天

呀！我的背！"人家问他"你脚挨揍，为什么要提你的背？"。他回答说："如果我有背（即有后台）我就不会挨揍了！"（本谚语利用一语双关来表示人如有后台就不会吃亏）

یکی را نوش دیگری را نیش

利于甲者未必利于乙。（原义为：某物对甲是有益的饮料，而对乙却是有毒的刺）

یکی روز چهار شنبه پول پیدا کرده بود می‌گفت چهارشنبه خوب روزی است ، دیگری پول گم کرده بود می گفت چهار شنبه بد روزی است.

有人星期三赚到钱就说星期三是个好日子。有人星期三丢了钱就说星期三是个坏日子。（比喻事物的好坏往往是以一个人的经历去判断）

یکی کم است ، دوتا غم است ، سه تا خاطر جمع است

一个（孩子）太少，两个还是不放心，三个心里就踏实。（反映伊朗人喜欢有三个孩子的心理状态）

یکی مرد ، یکی مردار شد ، یکی بغضب خدا گرفتار شد.

有人死去，有人成为腐尸，有人激怒了真主。（这是一种诙谐的说法，说明世人纷纷在离开人间，一事无成）

یکی می‌مرد ز درد بینوائی یکی می گفت خانم زرك می‌خواهی؟

有位妇人快要饿死，有人却问她是否需要金箔片来装饰衣服。（意谓提出的问题极不合时宜）

یکی نان نداشت بخورد پیاز می خورد اشتهایش باز شود.

有人连饭都没有吃却在吃葱头，以此提胃口。（比喻一种愚蠢的行为）

یکی یك دانه خل و دیوانه (می‌شود)

同 یك و یگانه خل و دیوانه (است)

یکی یك مو بکچل بدهند کچل مودار می شود.

如果秃子从每个人那里拿到一根头发，他就可以长出一头好发。（比喻每人向穷人捐赠一些财物，穷人的日子就会好过了）